

دوره بیست و نهم
بهار و تابستان

زندگون

شماره فوق العاد سال نو

۱۳۵۲

قیمت یک شماره - ۱۳ - افغانی

Ketabton.com



بهار پر شکوه امسال، که شکوهش
از پیروزی بزرگ ملت افتخاران

(نظام جمهوری)

بارور گردیده، بتمام هموطنان

گرامی مبارک باشد

پیام رئیس دولت و صدراعظم بمناسبت سال نو تصمیم قاطع، خلل ناپذیر و دوامدار یک ملت میتواند اورا به هدف عالی اش برساند

خواهران و برادران گرامی!

اولین نوپهار جمهوری افغانستان و نخستین روز سال نو را بشما خواهران و برادران عزیز در هر گوشه و کنار مملکت و در هر نقطه‌ای از نقاط جهان که هستید از طرف خود و رفقای همکار خود صمیمانه تبریک میگویم و توفیق افراد ملت و کارکنان دولت جمهوری را برای رسیدن به هدف های مشترک ملی که سر بلندی وطن و سعادت مردم ما را تضمین و تامین میکند، از خدای بی نیاز مسئلت مینمایم.

سالیکه گذشت یکی از سالهای تاریخی بود که سرزمین کهنسال ما در طول تاریخ چندین هزار ساله خود بارها، شاهد آن بوده است. در ۲۶۰۰- سرطان سال گذشته انقلاب بسزرگ تاریخی ما که فقط و فقط از اراده ملت افغانستان سرچشمه گرفته بود به نیروی همت و سر بازی اردوی-

فداکار وطن رویکار آمد و با چنان یک استقبال گرم و احساسات پر شور و اشتیاقی صمیمانه از طرف تمام طبقات مردم بخصوص جوانان منور و وطن پرست روبرو شد که بسذات خود در تاریخ کشور ما بی نظیر بود و خاطره آن برای هر فرد افغان افتخار آمیز و فراموش ناشدنی باقی خواهد ماند.

سوال مهم برای زندگی شرافتمندانه

در پرتو این انقلاب ملی نظام مرفعی جمهوری در کشور برقرار شد و در روشنی این نظام جدید تا آنجا که در چند ماه گذشته امکان داشت از یکسو در راه حل مشکلات گوناگون و متعددی که از رژیم سابق بیاد گسار مانده بود قدم های نسبتاً مؤثری برداشته شد و از سوی دیگر بمنظور اعمار یک افغانستان نوین که بتواند

حیثیت ملی خود را که شایسته آن است حفظ کند، یک سلسله نحو لاتی در حیات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه در طرف همین چندماه مختصر آغاز شد که البته به لطف و پشتیبانی بر شایه هموطنان عزیز دوا خواهد داشت. سوال مهم، این است که یک ملت در شرایط کنونی جهان و مواضع با عصر ما چگونه میتواند شرافتمندانه و آبرومندانه زیست کند و برای رسیدن به آن هدف عالی، چگونگی و تکلیف ها را انجام دهد.

طبعاً نمیتوان این سوال مهم را به چند سطر مختصر به تفصیل جواب گفت. اما یقین است که با داشتن شعور ملی، تحلیل و تشخیص درست مناسب ملی، تامین وحدت نظر و عمل و از همه مهمتر تصمیم قاطع، خلل ناپذیر و دوامدار یک ملت میتواند او را به هدف عالی اش بالاخره برساند و با کم از کم نزدیک سازد.

لطفاً ورق بزنید

اولین شرط وصول بمقصد

پس از تجارب تلخ تاریخ امیدوارم
تصمیم قاطع ملت افغانستان همین
باشد.

برای ملتی که تازه در راه تکامل
نیم نهاده و هنوز مشکلات و مسئولیت
های بزرگی در پیش دارد، اولین شرط
وصول بمقصد درک و تشخیص نقایص
و نقاط ضعیف خود، سپس تلاش و

کوشش برای تکمیل نقایص و اصلاح آن
نقاط ضعیف است.

ملتی که نخواهد و یا نتواند نسای
رسانی های خود را درک و یا در صورت
درک کردن با ایمان کامل و عزم قوی
در اصلاح آن نکوشد هر سعی و تلاشی
که برای رسیدن بکمال مطلوب خود
میکنند ممکن بی ثمر باشد، بنا بر این
هر یک از ما در هر جای، هر وظیفه و
مقامی که هستیم، باید قبل از هر
چیز این شهامت را داشته باشیم
که در پی درک نقایص شخصی و ملی
خود بایستیم و به اصلاح آن از صمیم
قلب بپردازیم.

در این صورت میتوانیم به لطف خدا
مطمئن باشیم که به زودترین فرصت
به اهداف عالی خود خواهیم
رسید.

هموطنان عزیز!

همانطوریکه استقرار نظام جمهوری
ما محصول فداکاری جمعی از فرزندان
جانباز و شجاع وطن است رشد و تکامل
این نظام نیز مستلزم فداکاری
و زحمت کشی نه تنها آنها بلکه هر
فرد افغان است. که امیدوارم با رعایت
مصالح اجتماعی مملکت و منافع اساسی
جامعه ما را به سر منزل مقصود نزدیک
ترسازد.

وقتی پای مصالح کشور و منافع
مردم در میان می آید، مسئولیتی بس
بزرگ و مهم متوجه تمام افراد میشود
که به موجب آن هر کدام به نوبه خود به
اندازه توان خود و به تناسب مقام
اجتماعی خود باید در رعایت مصالح
مملکت بکوشند و منافع جامعه خود را
حفظ نمایند تا از این راه خدمت
شایسته ای بمردم و وطن خود نموده
باشند.

وطنپرست واقعی فداکار است

در بعضی از موارد امکان دارد که
مصالح ملی با منافع شخصی بر خورد
کند و در این مورد است که شخص وطن
پرست واقعی از فداکاری کار میگیرد
و برای مصلحت و نفع عامه از نفع شخصی
و خصوصی چشم می پوشد. تاریخ
نشان میدهد مللیکه عزم کرده اند
متکی بخود شوند، منابع شائرا بکار
بندازند و برای خود یک زندگی ملی
بسازند و در این راه از هیچ نوع
جدوجهد دریغ نکرده اند، حتماً موفق
گردیده اند. چرا ملت افغانستان از این
روش پیروی نکند؟

چرا حالا که فصل جدیدی در زندگی
ما باز شده، بایک تصمیم خلل ناپذیر
مانند ملل دیگری که مثل ما و هم دوش
ما آغاز کردند، بسوی ترقی پیش
نرویم؟

خدمت به اکثریت از وظایف عمده:

بجاست تادر این طلیعه فصل دل انگیز
بهار از دهقانان و زارعان نجیب، این
خدمتگاران جامعه که هم در پیشرفت
و استواری بنیان اقتصادی مملکت نقش
بارز و برجسته دارند و هم سرسبزی
و شادابی هر گوشه و کنار مملکت را
عرق دیزی و تلاش های خستگی ناپذیر
ایشان است، با حق شناسی یاد کنیم
و اهمیت وجود این عناصر مفید و مهم

اجتماع را بیشتر و بیشتر درک نماییم.
بخصوص که اکثریت نفوس کشور ما را
که تا حال در حقیقت یک کشور
زراعتیست همین طبقه زحمتکش تشکیل
میدهد لذا دولت جمهوری همانطوریکه
بازها گلته است خدمت به اکثریت
مردم افغانستان را که این طبقه
زحمتکش جزو مهم آن محسوب میشود
یکی از وظایف عمده خود می شمارد.
امیدواریم تلاش های مداوم دولت
در راه بهبود وضع حیاتی و اجتماعی دهقانان
به نتیجه برسد و یک تحول مثبت و سالم
در زندگی ایشان وارد شود تا حق
شناسی جامعه از این خادمان حقیقی وطن
واقعا تحقق پیدا کند.

فرزندان افغانستان!

وطن و نظام نوین جمهوری ما از همه
ما انتظار دارد همانقدر که وظایف
و مسئولیت های آینده ما دشوار و
سنگین است به همان تناسب جدوجهد
ما باید بیشتر عزم ما خلل ناپذیر تر و
عمت ما عالیتر باشد. فراموش نکنید
آنچه را که گذشته گان ما انجام داده اند
و امروز ما آنرا قضاوت میکنیم آنچه را
امروز ما انجام میدیم فردا در معرض
قضاوت تاریخ و نسل های آینده قرار
خواهد گرفت. خدا نکند که بعضو در
خدا و در پیشگاه قضاوت تاریخ شرمینده
و سرفالگنده باشیم.

در خاتمه یکبار دیگر حلول سال نو را
به همه شما و به همه آن برادران پشتون
و بلوچ که مشغول بیکار ملی خود
میشوند و همه مردمان گیتی از صمیم
قلب تبریک میگویم.

تما دارم این سال نو برای همه
مردمان جهان، سال صلح و نیکی بختی
باشد.

سر بلند باد افغانستان، پاینده
باد جمهوری.

السيرة نظم نو

نوبهار آمد طبیعت تازه سازد روزگار
 سبزه روید. لاله خندد. از غولش پوشد قبا
 انقلاب افت میان لاله رویا چشم
 نوبهار امسال زنگ تازه دارد در دهن
 دوره ظلمت سر آمد. نوبت عشرت رسید
 سر و مهر بر آن که شست لکن زمان یکوست
 روزگار تمکنا مگر دیگر که شست
 سیر کله شت چهار کله بعد از این فرحت افزاست
 بعد از این نغمه محبت عشق دست بر روی
 قامت ما خم مگر در دیگر از این دیگر
 سپهر کرد و بخت ما چون مخلصین بخت چرخ
 رخت بند بعد از این بخت سید برین مزد بوم
 دست همت برزند بر ناپو میر استیغ
 اغنیای بر مستمند لکن ناز نفرودند
 بعد از این زنگ بهار از تیر می باشد جدا
 نازم آن که همت بلند را هر با غم متین
 کس جلا نبرد در با آتیا و شک مردمی
 کار مردم بعد از این در دست است
 اختلاف زنگ و تبعیض از نظم کرد درون
 روشن پرتو است دست طلسمی

مربازانک بهار خرمافصل بهار
 لاله لکن کله صحار مخلصین کوه دکن
 خرمی جوشد ز باغ دشت کله لاله زار
 از سرد برک چرخ فرخت فراید اسرار
 بعد از این پیر و جملنگ کرد به عشرت کامکار
 منت انقلاب است آورد جام افتخار
 خند رویان کله شت را سر آمد انتظار
 چشم آن روشن و طننه از کله بر خرم بهار
 کام جان شست شست شست صوت شیرین
 بعد از این بر بنویایان نیست رخ بشمار
 سرخ کرد روز ما در نزد آفران و تبار
 پار در زنجیر کرد طغالم مردم شکار
 تا بر سبز گر لاید خاره این خازار
 بعد از این داد و مردت طغلم کرد شعار
 بعد از این کج نهان نیست شست شست
 سر هفت در خدمت میهن بیاشه مردودار
 استخیر نظم نو آورد در افغان دیار
 خدمت مردم کو تهنه ساد در اعتبار
 جود این سر طغلم باشد با هم دوست
 بعد از این سرشار باید ز سبت با غرود

سرشار روشنی

با فراشتن علم روضه شاه و لا یتما ب

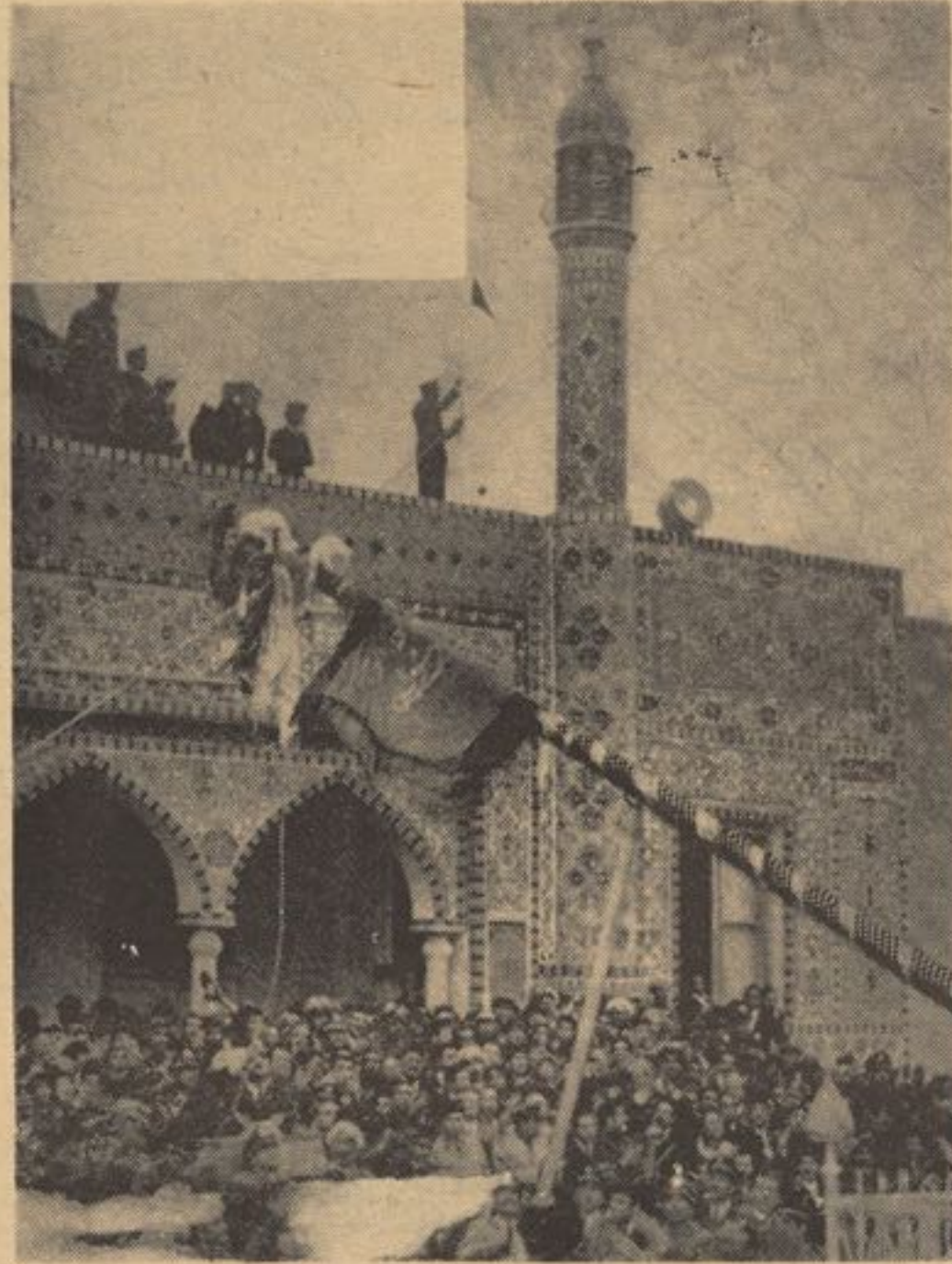
میله گل سرخ مزار شریف آغاز گردید

میله عنعنوی و باستانی اول
حمل ضمن مراسم با شکو هی
افتتاح گردید .

میله عنعنوی و باستانی اول حمل پس از تلاوت چند آیه از قرآن عظیم الشان ساعت ده قبل از ظهر اول حمل ضمن مراسم باشکوهی در خیرخانه مینه برگزار شد. همچنان بعد از انجام مراسم این روز نهالسانی با غرس نهال های زیستی در ساحه خیرخانه مینه آغاز گردید. در محفل روز دهقان بدعت وزارت زراعت و آبیاری بعضی از اعضای کابینه، مستوفی ولایت کابل، کابل بناروال بعضی از مامورین عالیرتبه و برخی از خارجی های مقیم کابل اشتراک ورزیده بودند. بنامی چیلانی باختری وزیر زراعت در بیانیه افتتاحیه خود ضمن اشاره به پیروزی کشور مینی بر تانمین رژیم جمهورییت از فعالیت های هشت ماهه وزارت زراعت و آبیاری بطور مفصل یاد آور شد.

دولت جمهوری در جهت اعتلای کشور عزیز خواستار گردید .
بعداً توردن جنرال گل محمد غریبیار
برامون میله گل سرخ مزاد شریف ارائه نمود و شماره فوق العاده روز نامه بیدار به حاضرین توزیع گردید.

با فراشتن علم روضه مطهر شاه ولایتما ب و بدعای پیروزی نظام نوین و ترقی و سعادت افغانستان صحت و سلامت زعمیم بزرگما بنا علی محمد داؤد میله باستانی گل سرخ مزاد شریف صبح روز اول حمل آغاز گردید. علم روضه شاه اولیا ساعت هشت و بیست دقیقه صبح در حالیکه موزیک سرود ملی را نواخت توام باشلیک های توپ در میان اوج احساسات و شادمانی هزار ها نفر از مردمان نقاط مختلف کشور وسیل سیاحین ممالک جهان افراشته شد. در آغاز مراسم آیاتی چند از قرآن عظیم الشان قرائت گردید و متعاقباً بنا علی محمد عالم نوابی والی بلخ بیانه ای مینی بر استقبال سال نو و افتتاح میله باستانی گل سرخ ایران نمود و طی آن همکاری مردم را در تطبیق پروگرام های نافع و فعالت های عام المنفعه



علم مبارک در حال افراشتن

نتایج بررسی دو سیه های ۹۴۵
محبوس ولایت کابل به مراجع
مربوطه خبر داده شد

بررسی دو سیه های مربوط به ۹۴۵ نفر محبوسین و توقیف شدگان ولایت کابل توسط هیات های مختلط وزارت های عدلیه و داخله انجام یافته و نتیجه آن به مراجع مربوطه خبر داده شده است.

بنامی عنایت الله ابلاغ عضو شورای عالی قضا و رئیس کمیته بررسی احوال محبوسین گفت نظر بایجابات نظام نوین و توجه به تسریع در عمل و جلوگیری از تراکم دو سیه ها و بی سر نوشت ماندن متهمین قبلا از مقام دولت جمهوری فرمانی در باره بررسی احوال محبوسین صادر گردیده بود که به موجب آن هیات مختلط وزارت های عدلیه و داخله به تمام ولایات کشور اعزام گردید و بعد از غور و بررسی در زمینه تصامیم شان راجه مراجع مربوطه خبر داده اند.

موصوف گفت یک تعداد زیاد دو سیه های مربوط ولایت کابل نظریه کثرت آن که از مدتی لاینحل مانده بود تحت بررسی هیات قرار گرفته و نتایج به مراجع مربوطه خبر داده شد. بنا علی ابلاغ علاوه کرد برای جلوگیری از تراکم دو سیه ها و معلوم شدن سر نوشت متهمین بعد از این راهپور اجرا آت محاکم وقتا فوقتا از طرف مستو لین اداره قضای وزارت عدلیه ارزیابی میشود تا عدالت به شکل واقعی آن تامین شده باشد و این ارزیابی در تنظیم بهتر رویه قضایی تأثیر مهمی خواهد داشت.

در طول مهال جاری محکمه
ابتدائی چار ده ی ۳۴۵۷۳۲۶ -
افغانی عا ید خالص بد ست آورده
است

محکمه ابتدایه چهار دهی مبلغ سه ملیون و چار صد و پنجاه و هفت هزار و سه صد و بیست و شش افغانی از فروش محصول و تالیق طی سال ۱۳۵۲ عواید خالص نموده و در طول این سال ۱۵۷ دو سیه جزایی راحل و فصل نموده است. بنا علی عبدالله قاضی محکمه ابتدایه چهاردهی ضمن توضیح این مطلب گفت عواید امسال به مقایسه سال گذشته در حدود شصت هزار افغانی بیشتر میباشد که این عواید از مدرک فروش و تالیق مانند قباله جات رسمی ابراء خط، نکاح خط، رسید خط، و امثال اینها بوده که پول آن بحساب دولت تحویل شده است. قاضی محکمه ابتدایه چهاردهی علاوه نمود همچنان ۱۵۷ فقره جزایی در طی سال جاری در این محکمه فیصله شده که به مقایسه سال ۱۳۵۱ یکصد و بیست و سه دو سیه اضافه تر بوده است.

از ماه اسد تاکنون
شش دستگاه اکسریز و جنرا تور
در شفا خانه های کشور به کار
انداخته شده است .

رژمه اسد تاکنون شش دستگاه جدید اکسریز و جنراتور در شفا خانه های کشور بکار انداخته شده است . یک منبع وزارت صحتیه گفت دستگاه های جدید اکسریز که قیمت مجموعی آن به بیش از ۹۳۱ هزار افغانی بالغ میگردد در دستاوردیم نسوان، مرکز اکسریز و شفاخانه های ولایات بادغیس، بلخ، فراه و ولسوالی کشم نصب شده است. منبع گفت : وزارت صحتیه در پهلوی فعالیت های مرکز و ولایات بیش از سی و شش مرکز اکسریز از نظر تخنیکي ترمیم گردیده و آماده فعالیت بیشتر شده است. منبع گفت وزارت صحتیه در پهلوی فعالیت های که بمنظور گسترش بیشتر ساحات طب و قایومی بعمل می آید برای افزایش خدمات معالجوی اکسریز های مرکز و ولایات را مجبزر تر میسازد .

نامه نگار باختر علاوه میکند روضه شاه ولا یتما ب جان ه های شهر مزاد شریف بالاخصار ، پارکها و تاق نظر جمهورییت که ضمن مراسم خاصی افتتاح شده بود بایبرق ها و چراغها تزئین شده بود.

نامه نگار باختر از قول یک منبع ترافیک اطلاع میدهد که از هفته گذشته تا صبح روز اول حمل بیش از دوازده هزار بس تیز رفتار و واگون از نقاط مختلف کشور مسافران را بمزار شریف انتقال داده اند.

وی گفت با وجود کثرت ترافیک تا قبل از ظهر روز اول حمل اطلاع کدام حادثه ترافیکی داده نشده است .

قوماندان قوای نمبر ۱۸ درباره شخصیت بزرگ و مقام والای حضرت علی کرم الله وجهه سپهسالار عالیقدر اسلام بیاناتی ایراد نموده ضمن اظهار تبریک سال نو و نوبهار جمهورییت ترقی مملکت و آسایش مزید مردم را از بارگاه ایزد متعال استدعا کرد.

در ختم مراسم دعایه ای توسط مولوی عبدالقدیر شهاب معاون مسلکی اداره عالی اوقاف وزارت عدلیه خوانده شد و حاضرین اعتلای کشور را در بر تو نظام نوین تحت رهنمایی زعمیم بزرگ ما از خداوند پیشیاز تمنا کردند.

بنامی رضوانقل تمنا مدیر عمومی اطلاعات و کلتور ولایت بلخ در شروع مراسم شرحی

جواب پیام رئیس دولت از طرف شاهنشاه ایران موصلت نمود

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر داده است که در جواب پیام بنام علی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم به سران کشورهای دوست ما ایران و عراق راجع به تصادمات نظامی که در سرحدات آن دو کشور رخ داده بود و خبر آن چند روز قبل نشر گردید اخیراً پیام جوابیه از طرف اعلیحضرت محمد رضا پهلوی شاهنشاه ایران موصلت نموده که مفاد آن چنین است:

و همواره معتقد بوده و هستیم که حل اختلافات بین کشورها جز در محیط آرام و به مسالمت ممکن نیست. آن حضرت با مسئولیت خطیر و تجربه دیرینی که دارند بهتر از هر شخصیت دیگری باین امر وقوف حاصل نموده اند که سیاست دولت شاهنشاهی ایران پیوسته بر این اصل استوار بوده که با کشور های همسایه نه تنها در صلح و مسالمت بسر برد بلکه با دوستی و با همکاری نزدیک و سود مند به تلاش مردم ایران و مردم کشور های منطقه برای رسیدن به زندگی بهتر و شایسته تر کماک کند.

اعتقاد ما بر اینست که وجود اختلافات بین کشور های همسایه بسود آنان نیست چون ما قلباً و عمیقاً از خو نریزی بین برادران

مسلمان متاثریم. امید داریم که آتش ریس فعلی سر آغاز فصل نوین در روابط بین دو کشور باشد. اعلیحضرت شاهنشاه ایران در پایان پیام جوابیه خویش آرزوی تند رستی را برای بنام علی رئیس دولت، پیشرفت ملت افغانستان از خداوند مسألت نموده و علاوه داشتند که مسأله خیر خواهانه بنام علی رئیس دولت و همچنان گو ششی که برای اعتلای کشور افغانستان میزول میدارند قرین موفقیت باشد. خبر دیگر حاکی است که:

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر داد در جواب پیام بنام علی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم به سران کشورهای دوست عراق و ایران راجع به تصادمات نظامی که در سرحدات آن دو کشور چندی قبل رخ داده بود

اخیراً به تعقیب پیام جوابیه اعلیحضرت شاهنشاه ایران که خبر آن چندی قبل نشر شده بنام علی احمد حسن البکر رئیس جمهور عراق نیز پیامی فر ستاده اند که مفاد آن چنین است: تلگرام برادرانه شمارا با نهایت احترام تسلیم شدم ازین اهتمام بزرگ شما اظهار شکران مینمایم. بنام علی احمد حسن البکر علاوه داشته اند که برای حل مشکلات از راه مسالمت آمیز مطابق قانون و بیجان های بین المللی با رعایت جلوگیری از خون ریزی بین مسلمانان و خدمت برای برقراری روابط حسن همجواری بین دو کشور عراق و ایران حاضر و آماده میباشیم. در خاتمه مراتب تقدیر و احترامات خالصانه ام را به آن برادر گرامی تقدیم میدارم.

کال ۱۳۵۳

بودجه تصویب شوه

دولت در رئیس او صدراعظم بنام علی محمد داؤد به مشری دوزیرانو عالی مجلس افغانستان جمهوری دولت ۱۳۵۳ کال مالی و اقتصادی بودجه تصویب او منظوره گره. نمایی وزیر بنام علی سید عبدالاله وویل: چه د ۱۳۵۳ د کال بودجه کی ۱۳۵۳ کال به مقایسه به عایداتو کی به سلوکی ۱۲۵ به شاوخوا کی او به انگشانی بودجه کی به سلوکی عه ن پاسه لس زیاتوالی راغلی دی.

دوزیرانو عالی غونئی:

دانه لرونکی پومبی دبی زیاتوالی تصویب کر

دولت در رئیس او صدراعظم دینو نظریو او جمهوری دولت د اوپو هدفونو په اساس دوزیرانو عالی غونئی دراتلونکی کال دتلی زمیاشتی دکمپاین دپاره ددانه لرونکی پومبی دبی زیاتوالی تصویب کر. ددغه تصویب له مخی چه په هیواد کی دگروندگرو دتسویق حمایی او دعالی بنسب دپیاوپی کولو او دپومبی دگرنی دپراختیایه مقصد شویدی لومړی سورت پومبه پومن چه ۷۰ کیلو او ۶۶ گرامه کیری بی بی یوسل اوته افغانی ددوم سورت دیوه من بیه ۱۰۵ افغانی او ددریم سورت دیومن بیه ۱۹۶ افغانی تثبیت شویده چه په دغه صورت په منغشی دول په بوه من کی چه ۷۰ کیلو او ۶۶ گرامه کیری ۱۷۰ افغانی زیاتوالی راغلی دی. همدغه شان د دوزیرانو عالی غونئی په هیواد کی دپومبی د گرنو دسیمو داستفادی دپاره دحاصلاتو دلووولو په مقصد د۲۱۰ زرو تنو کیمیایی سری او دپومبی دناروغیو او آفتونو سره دمجادلی په مقصد یوسل او پتخلس تنه د بی، اچ، سی، درملو تخصیصی او ویش په آسانو شر طونو دپور په دول تصویب کر. ددغه تصویب کی چه دگرنی او اوپو لگولو دوزارت په پیشهاد شویدی یادونه شویده چه دپومبی دگرنی دپر شنه تخمدی هم دپومبی دشرکتونو له لاری دپومبی گرونه گرونه وپو و رگر ش.

پیامهای تبریکه تعاطی گردیده است

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر داد که پیام های تبریکه به مناسبت حلول سال نو از طرف سران و صدر اعظمان کشور های دوست عنوانی بنام علی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم موصلت نموده است. همچنان تلگرام های تبریکه به همین مناسبت از طرف بنام علی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم عنوانی اعلیحضرت محمد رضا پهلوی شاهنشاه ایران و بنام علی امیر عباس هویدا صدر اعظم آن کشور به تهران مغایره شده است. طبق يك خبر دیگر: بزرگان قبایل مختلف پښتون و بلوچ طی پیام هایی حلول سال نو را به بنام علی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم، اعضای حکومت و تمام مردم افغانستان تبریک گفته اند. يك منبع وزارت امور سرحدات گفت که اقوام سالاری، ماموند، اتمانخیل، چارمنگ، باجو و پښتونستان آزاد شمالی، صافی، شینوار و خانزادگان، سورد کمر، البریدی، شینوار تیرا و خیسر، بزرگان و رگزی و پروچکنی تمام قبایل مومند همچنان مشران مناطق پښتنی، وزیر، مسید و داور پښتونستان آزاد وسطی، تمام بزرگان منطقه کورم و به همین قسم تمام مشران قبایل پښتون و بلوچ ایالت بلوچستان پښتونستان محکوم جنوبی و مشران جنرال طی پیام ها بی که عنوانی حکومت ارسال نموده اند به مناسبت حلول با سعادت سال نو ۱۳۵۳ مراتب تبریکات شانرا به بنام علی محمد داؤد رئیس دولت جمهوری و صدر اعظم حکومت و تمام مردم افغانستان صمیمانه تبریک گفته و اعتلای مزید افغانستان و آسایش بیشتر ملت افغان را تحت قیادت مدبرانه بنام علی محمد داؤد در پرتو نظام نوین و مسعود کشور آرزو نموده اند.

پخته کاران ولایات از تصویب تزئید قیمت استقبال کردند

پخته کاران ولایات کشور از تصویب تزئید قیمت پخته دانه دار در کمپاین سال آینده که بمقصد حمایه و تقوی به بنیه مالی زارعان صورت گرفته استقبال کرده آتوا منظر اراده دولت جمهوری ما خوانده اند. نامه نگاران باختر از ولایاتیکه زرع پخته در آنجا صورت میگيرن ضمن مصاحبه با پخته کاران اطلاع داده اند زارعان این اقدام دولت را که بمقصد تسویق، حمایه، تقویه بنیه مالی پخته کاران و انکشاف زرع پخته بعمل آمده مفید و ارزنده خوانده اند. همچنان زارعان توزیع کود و ادویه ضد آفات پخته و بنیه دانه را برای انکشاف زرع پخته عامل بزرگ خوانده اند. ولایاتیکه از نگاه زرع پخته مساعد شناخته شده عبارت است از کندز، تغار، بغلان، بلخ، سمنگان، جوزجان، هرات، بادغیس، فراه، هلمند و کندهار.



روشن افق سال ۱۳۵۳

یگانه چیزی که میتواند برخط زمان بخصوص در حیات یک جامعه نقاط آغاز و پایان دوره ها و اعصار را حک کند و دوام درنگ ناپذیر زمان را فصل بندی نماید ، عمل اجتماعی انسان است .

و حالا که سالی را پشت سر گذاشتیم و ساکامهای گاه تند و گاه کند در جاده سال نو برانیم باید ببینیم که سال گذشته را چه چیزی مشخص میسازد و سالی که با آن لحظه بسه لحظه به پیش میرویم چه چیزی از مسای طلبد .

آنچه سال هزار و سیصد و پنجاه و دورا در تاریخ ملت مادر خوش خاصی می بخشد و آنچه که برخط زمان در آن سال نقطه ای بسیار دور تاریکی را حک می نماید و سر آغاز مرحله تازه و نوین را می نگارد همانا عمل اجتماع عظیم و فراموش ناپذیر است که در بیست و ششم سرطان بار سال انجام شد .

انقلاب جمهوری افغانستان عزیز نه تنها سال گذشته را مهتوت بخشید بلکه تا رسیخ سده یازدهم هجری کشور را در نیمه دوم آن از نوفصل بندی کسرد و روشن افق سالی برای آینده راه و ضیوح نمایاند . در نیمه اول ما بدستخدا ما بیانه خطاب به مردم در شب اول سنبله بار سال است ، بیانه ای که خط مشی عمومی و تکامل جامعه ما را ، مطابق به شرایط و قانون تکامل علمی جامعه ، در برابر چشم مافراد داد .

ایراد این بیانه و محتوای علمی و عملی آن در ساحات اقتصادی ، سیاسی اجتماع علمی و دیگر جهات یکی از نشانه ها و مشخصات عمده بار سال است که نه تنها در چند سال گذشته سابقه نداشته و مورد توجه فرا ر نگرفته بلکه پس از استرداد استقلال افغانستان بی نظیر بوده و آغاز گر دوره تازه ای در حیات سیاسی و اجتماعی ملت ما محسوب میگردد .

یکی دیگر از مشخصات بار سال ها ساکامهای عملی مبتنی بر منطق تکامل اجتماعی است که با اساس ارزش های مندرج خط مشی جمهوری از همان روز اول تاسیس جمهوری افغانستان تاکنون در گونه گون جهات زندگی اجتماع اقتصادی و سیاسی کشور صورت گرفته است .

و حالا بسه روشن افق سال ۱۳۵۳ می نگریم .

چسان میتوان این سال را مورد توجه و برخط زمان بیروزمندان به آن روشن افق به پایان سال رسید ؟

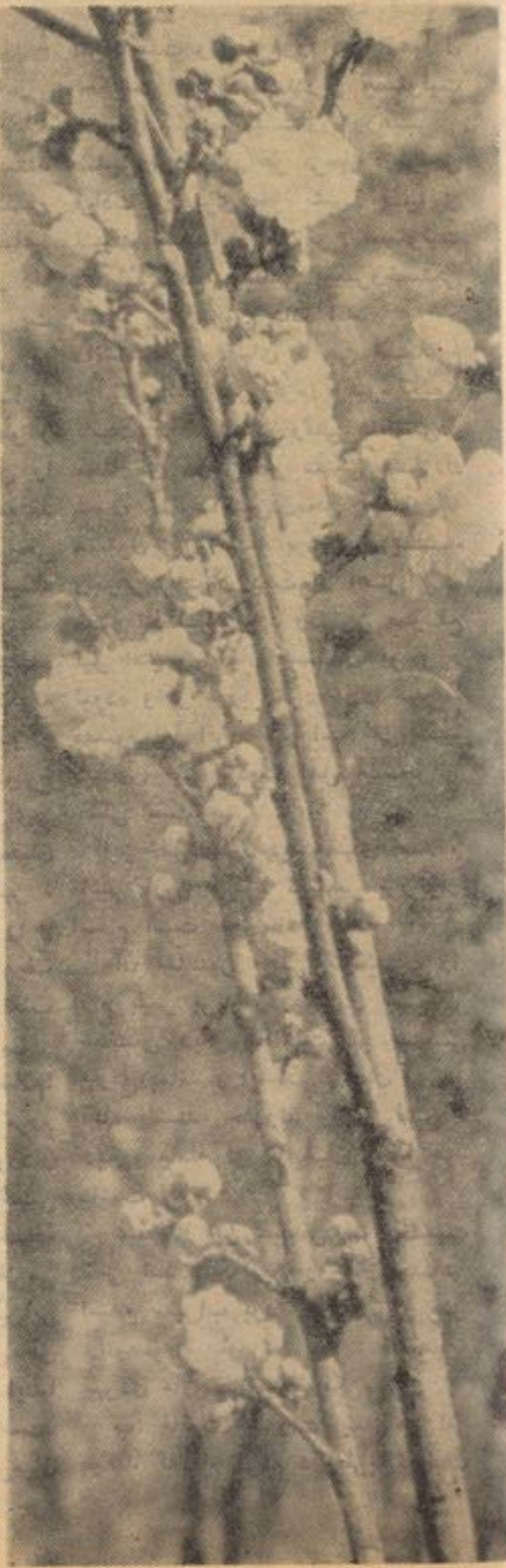
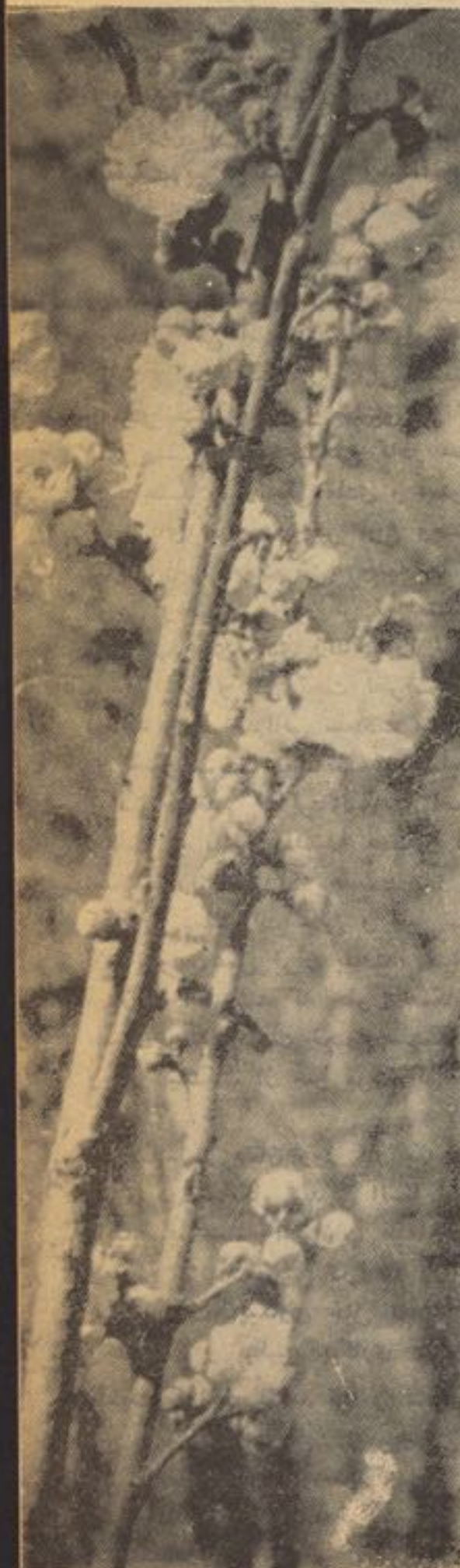
این امر در صورتی امکان پذیر است که ما با درک عمیق وظایف و وجایب سنگین و خطیر ملی خود ، آستین کار و فعالیت را بالا بزنیم و سالها را صرف به مفهوم چار فصل گذرانیم بلکه سال را محدود زمانی تصور کنیم که درین محدوده انجام یک سلسله وظایف در جهت رفیع بسمانی ها و نارسا یسا و مشکلات گوناگون زندگی اجتماعی و اقتصادی در برابر مافراد گرفته است و این وظایف و وجایب را باید سبیل و ساده انگاشت .

در همین مورد در بیانه خطاب به مردم چنین میخوانیم .

اولی وضع آشفته و فلاکت باریکه رژیم گذشته به میراث ماند طالب و ظایف سنگین از جانب ماست عقب ماندگی ها در همه شتو زندگی اجتماعی اقتصادی فراوان و بزرگ است که باید رفع گردد تا رسایهای زیاد در سبویه های کار وجود دارد که باید اصلاح شود ، وضع اقتصادی کشور سخت برهم و درهم و برنظم است ، مشکلات گوناگون در حیات اجتماعی مردم موجود است ، دستگاه اداره دولت فوق العاده فاسد و فرتوت است ، بی عدالتیهای اجتماعی در کلیه ساحات زندگی آشکار است ، فقر و بیگاری ، بیماری و بیسوادی در جامعه مسلط است ، تبعیض و نابرابری نتایج نامطلوبی را به بار آورده است و بهین ترتیب همه ها مشکل دیگر که باید حل گردد و صد ها وظیفه میرم ملی که باید انجام گیرد .

سال ۱۳۵۳ برای حل همه ی مشکلات و برابلهای خیلی کوتاه است ولی ما میتوانیم قسمتی ازین مشکلات و برابلهما را با اتقوسه روح اینار و فداکاری و با عجزین ساختن حس وطنپرستی در خون ورگ و پوست خویش در همین مدت کوتاه یعنی سال ۱۳۳۵ حل کنیم و به روشن افق که هم اکنون در برابر دیدگان خویش مینگریم ، برسیم .

راه روشن است و مخاطب راه را خطاب به منون چیز دیگری باقی نمانده فقط همینکه یکبار از خود و خود نگری و خود اندیشیدن برآیم و به انجام وجایب و وظایب عملی و اجتماعی خویش بپردازیم .



اسلام و زندگی

ترجمه و تتبع ع. هبا

ممیزات مساوات اسلامی

بیوسته بگذشته

دانشمندان حقیقت پسند و واقع بین، هیچگاه تحت تاثیر وانگیزه های تعصب آمیز قومی، نژادی، مذهبی و غیره قرار نگرفته حقا یق را به نحوی شایسته و روشنی بیان کرده اند چنانچه خانم (ج.ب) هالندی یکی ازین نوع انسانهای حقیقت گو و حقیقت بین بشمار می آید، آنجا که میگوید:

(پس از آنکه اسلام را شناختم و به آن گرویدم، دیگر وجبیه عقلی و وجدانی من است اعتراف نمایم که اسلام بهترین قدرت و نیروی است که میتواند با پخش و تطبیق برنامه های عملی عدالت اجتماعی که در خود دارد مشکلات زندگی مادی و معنوی انسانهای امروز را مرفوع و محل نماید، زیرا اسلام تنها جنبه های روحی و معنوی را در نظر نداشته بلکه پهلوهای مادی زندگی را نیز بوجه نیکو و کافی تحت نظر قرار میدهد و راه زندگانی سعادت مند را در جلوی پیشرفت انسانها می گشاید. من معتقدم که اگر انسانها اصل عدالت اجتماعی و فلسفه مساوات اسلامی را آنطوریکه هست درک کنند و دستورات عالی و حیاتی آنرا مورد عمل قرار بدهند، نتیجه چنان خواهد شد که حقوق همگان مصون مانده دست تجاوز زستمرگان و جور پیشگان از سر مردم کو تا ه گردد.)

اسلام از همان روزگار یکه چون نوری در شامگاه زندگی انسانها تابید، با مسئله امتیازات طبقاتی و مسئله نژاد پرستی در مبارزه و پیکار است، پیکاری خلل ناپذیر و جاویدان و پیگیر، پیکاری که برای تثبیت کرامت انسانی و برابری نمایانندن ملاک حقیقی و واقعی برتری و ارزشمندی، ایستگاهی را نمی شناسد و تا جایی هست و

زیادت و ابرقیبت. عمومیت و همگانی بودن... توازن و اعتدال... مراعات حقوق انسانهای دیگر... تو ا میت قانون و تطبیق ...

بشریتی هست این مبارزه همان طور بصورت نا منقطع، به پیش می رود. در آغاز اسلام، مادیت و نژاد پرستی، دو صفت و یا دو خصالت بارز مردم در شبه جزیره عرب بود و بهترین افراد آنها، زورگو ترین آنان بشمار می آمد و پیا پی بزرگوار اسلام چون میدانست که موضوع نژاد پرستی و تفاخر به قومیت و بطور خاص، افتخار به عرب بودن در میان ایشان از مسایل مهم و قابل ارزش شمرده میشد و نیز عربها تفاخر به ملیت و قومیت عرب را بالا تر از هر چیز دیگر می پندارند، از یرو بمنظور تقبیح و رد این طرز تفکر آنها، خطاب ب مردم، فرمود:

«... قومیت ملاک برتری و کرامت نبوده و عربیت جز زبانی گویا نیست بلکه ملاک امتیاز و برتری و یگانه ر اه رسیدن به سعادت و خوشبختی، پیروی از قوانین آسمانی و تلاش در طریق برقرار شدن صلح و سلام همگانی و تقوا و برهیز گاری است.»

درینجا نظر و طرز تفکر دانشمندان دیگری را که البته بموضوع بحث ما ارتباط میگیرد، نقل قول مینمایم، این دانشمندان (لورد هیدلی) رئیس جمعیت اسلامی انگلستان است، او ابراز میدارد که انسانها ی اروپایی اینگونه پنداشته اند که اسلام آئین گروهی وحشی و کم خرد است ازینرو قسمت اعظم آنها قبول موقف از جندی را برای اسلام از سویه خویش پائین ترمی پندارند و من معتقدم که هرگاه این

ندارد. اسلام درین مرحله، یک مسئولیت عمومی و همگانی می خواهد، تمام افراد ملت و اجتماع را اعم از عمال حکومت و افراد ملت، درین مسئولیت شریک و سهیم می شمارد و رهبران صدیق اسلام در هر مرحله از مراحل قیادت و رهبری خویش، بسوی تثبیت اساسات این نوع مسئولیت در میان مردم، مساعی پیگیر و خستگی ناپذیری بخرج داده اند.

دانشمندان و فقهای نامی اسلام از قبیل (امام ابن حزم) و غیره چنین تثبیت کرده اند که وقتی شخصی در محله ای در اثر گرسنگی هلاک شود، تمام ساکنین آن محل، مساویانه مسئول این حادثه بوده و با یسد و جوهی بعنوان دیت از اهل آن محل تحصیل گردد و درین موقع نیز امتیازی میان مسلمان موجود نبوده و اگر هم این فرد هلاک شده، منسوب به افراد غیر اسلام باشد، دیت وی نیز بر ذمت اهل محل، حتمی است.

این نظر و طرز دید فقهای اسلام ناشی ازین فرمود پیامبر بزرگوار اسلام است که: «آن ساکنین محلی که شب را آرام بسر برند و در میان شان شخصی دیگر بحالت گرسنگی ورنج بماند و ایشان از حال وی نیز آگاه باشند، خداوند ورسو لشس، دیگر معامله ای با ایشان نخواهند داشت.»

عبدالله ابن عباس، شخصیت نامی اسلام که ازین روحیه اجتماعی اسلام سیراب بود، بار بار ملازمش را توصیه اکید می فرمود که: «مسیایه یهودی مارا فراموش مکن.» ب: قانون مساوات اسلامی امر میکند که تمام مردم در طریق تکالیف بقیه در صفه ۶۴

سالیکه گذشت و سالیکه پیش رو داریم

عده ترین سالی بود که در تاریخ کشور ما بحساب می رود . سالی بود که در آن فصل نوین در تاریخ ما بوجود آمد، زندگی سیاسی اجتماعی و اعتمادی ما را با یک قلم تغییر داد و جامعه ای ما را از نظر جنبش تاریخی در تاسیس نظام سیاسی سال هاجلو برد و نظاسم افتخار آمیز جمهوری به همت راد مردان وطن پرست در سالیکه گذشت نصیب ما گردید و بر مقدرات سرزمین باستانی افغانستان تسلط خود را استحکام بخشیده و از جانب قاطبه مردم نجیب افغانستان با حرارت زایدالواری استقبال شاندار شد . اینجاست که این سال را نباید در فطرسال های که بارها گذشته اند و آغاز و انجام شان اثری در بر آورده شدن آرمان های جامعه ما نداشته است . بحساب آریم این سال در تاریخ کشور ما از سال های ارزشمند و پر اهمیتی با است محسوب می گردد . که در تاریخ ملل دیگر همچنین سال ها محسوب شده است . تقدیر از بزرگداشت و تجلیل چنین سالی از جانب عده و مهم تاریخی مردم ماست که همه ساله از آن به نیکی یاد کرده و آنرا سر آغاز حیات پر افتخار خود بشمارند .

من خود این سنگ بجان می طلبیدم همه عمر گاین نفس بشکنم و مرغ به پرواز آید اکنون که ملت نجیب و شریف افغانستان به آرزوی دیرینه خود نایل آمده و آن هدفی که بارها در راه رسیدن به آن تلاش نمود و مساعی بفرج دادند ، بایک جنبش تاریخی رسیدند ، جهت تحکیم بنیه و اساسات آن و جایب شان سنگین تر گردیده و فعالیت شان بیشتر باشد سالیکه هم اکنون سپری گردید . ده آورد برای ما آورد که مشکل است معیاری برای ارزش آن تعیین نمود . آنچه که بتواند پاداش این کار بزرگ بحساب آید بدون تردید ، تلاشی بگير و فعالیت بلا فصل مادر پیشبرد امور اقتصادی ، فرهنگی و اجتماعی این آرمان ارجمند است تا طبق ایجابات عصر و مقتضات زمان آنرا رنگین تر ، خوش آیند تر ، نیرومند تر و پراکنده تر ساخته به نسل های آینده این کشور تقدیم کنیم و بهتر آنست که این عمل را در سالیکه پیش رو داریم وجبه اولیه و مهم خود قرار دهیم و با جوجه بدلیخ بجلو رویم و با ذوق و شوق تمام وظایف محوله آنرا متقبل شویم و در ایفای آن جدی و ساعی باشیم .

اوراق زمان یکی پی دیگر میگذرد . خاطره و آثاری ازین گذشت متوالی در جبین ما د ها و چهره بدیده ها مختلف باقی میماند ، آنچه که ما را آگاه میسازد فراورد و باز فراورد زمان در خلال تجارب انباشته شده ای است که خوب و زشت رویداد ها و حوادث در اثر فعل و انفعالات خود اندوخته ایم . این اندوخته هادر واقع کتاب های فطوری آمو زشی اند که میتوانند در اگان صاحب نظران و آگاهان رادر ژر فهای خود راه بدهند ، نادر انسر تعمق و تحقیق و بررسی علت و معلول زمانی نتیجه آموزنده و سود مندیکه در بر آورده شدن نیازهای آینده اجتماعی مفید و پراورش واقع گردند . و بدست آرند .

انسان در پرتوی قریحه کا و شکرانه خود این درس را از مکتب تاریخ بارها و نسل به نسل فراموشه است این موجود بیدار دل و بیشتنا زبدهون شک در گذشت قرون متعادی از تلامیز تاریخ بوده و از آن چیز های فرا گرفته است که در تعیین سرنوشت و مقدرات آینده او نقش قاطع و تعیین کننده داشته است . و ارزش علمی تاریخ از همین حقایق با زتاب میکند . زیرا زندگی دستخوش تحول و تغییر است ، این جریان با صیغه آن طبیعی و فطری که دارد تسلسل دنباله دار خود را از سینه دم حیات انسانی تا عصریکه بشریت به نیروی فکر و وبال های اندیشه به گره ماه پرواز کرده و در ذره آن نشیمن ساخت . بصورت ثابت و یکسان حراست کرده است که انکار این حقیقت تابناک از خصوصت های علمی زمان ما محسوب میشود . بنابراین با است ما هم تا بع این قانون زوال ناپذیر جامعه و طبیعت انسانی باشیم ، زیرا انسان که عنصر اصلی و موثر طبیعت است ، بیشتر تحقیق پذیر نا موس تکامل در عمليه تحول و تفسیر بحساب می رود .

من خود این سنگ بجان می طلبیدم همه عمر گاین نفس بشکنم و مرغ به پرواز آید اکنون که ملت نجیب و شریف افغانستان به آرزوی دیرینه خود نایل آمده و آن هدفی که بارها در راه رسیدن به آن تلاش نمود و مساعی بفرج دادند ، بایک جنبش تاریخی رسیدند ، جهت تحکیم بنیه و اساسات آن و جایب شان سنگین تر گردیده و فعالیت شان بیشتر باشد سالیکه هم اکنون سپری گردید . ده آورد برای ما آورد که مشکل است معیاری برای ارزش آن تعیین نمود . آنچه که بتواند پاداش این کار بزرگ بحساب آید بدون تردید ، تلاشی بگير و فعالیت بلا فصل مادر پیشبرد امور اقتصادی ، فرهنگی و اجتماعی این آرمان ارجمند است تا طبق ایجابات عصر و مقتضات زمان آنرا رنگین تر ، خوش آیند تر ، نیرومند تر و پراکنده تر ساخته به نسل های آینده این کشور تقدیم کنیم و بهتر آنست که این عمل را در سالیکه پیش رو داریم وجبه اولیه و مهم خود قرار دهیم و با جوجه بدلیخ بجلو رویم و با ذوق و شوق تمام وظایف محوله آنرا متقبل شویم و در ایفای آن جدی و ساعی باشیم .

درین شکی نیست که ساختمان جسمی ، روحی و بنای اندیشه و تفکر مابینی بر عوا مسل گوناگون اقتصادی و اجتماعی محیط ماست و محیط مابین خالی از تاثیرات زمان نمیتواند باشد . از آنرو چگونه زمان را مشکل است که در تحول مکان انحصاری کنیم و آنچه که از گذشت زمان اندوخته ایم نقد میکنیم . تا سره و ناسره آنرا تمیز دهیم سپس عتا صر خوب و مفید آنرا تقریه کرده در گزارشات حیات اجتماعی خویش وفق میدهیم و مواد زشت و ناسود مند آنرا از خود میراث و کنار میزنیم این است درس تاریخ و این است انبیا زمان و همین جاست که ارزش هستی رادر میبایم و سود و زیان را میسناسیم خوب و زشت را تمیز میدهیم و معاضی و حال را برای بهبود آینده از نظر میگردانیم و عوامل گوناگون آنرا سراسر تشخیص میدهیم .

سالیکه گذشت ، از نظر فیزیکی سالی بود که تفاوتی با سال های دیگر تاریخ ما نداشته درست در همین سال هم زمین یکبار گردش انتقالی خود را بدور آفتاب پایان بخشید و چهار فصل سپری شد و عوامل و مظا هری خود را از گرمای و سرما تاثیر انداخت گشت و واکنش خود را بر ما ظاهر کرد و انعکاساتی از ما در برابر حوادث فیزیکی آن صورت گرفت . نباتات سبز شدند و با زبه زردی و نیستی گزیدند . مهتاب دوازده بار ادوار هلال و محاق را سپری کرد . شب ها و روز ها کوتاهی و درازی خود را یافتند و سر انجام رو شان فلکی عرشب بجانب ما چشمک زنان نظا ره کردند . خلاصه اینکه از نظر فرم تغییر محسوس در طبیعت سال گذشته ما رو نسما نه گردید ، لیکن از لحاظ محتوی و ارزش حیاتی شمارة اول

سالیکه گذشت ، از نظر فیزیکی سالی بود که تفاوتی با سال های دیگر تاریخ ما نداشته درست در همین سال هم زمین یکبار گردش انتقالی خود را بدور آفتاب پایان بخشید و چهار فصل سپری شد و عوامل و مظا هری خود را از گرمای و سرما تاثیر انداخت گشت و واکنش خود را بر ما ظاهر کرد و انعکاساتی از ما در برابر حوادث فیزیکی آن صورت گرفت . نباتات سبز شدند و با زبه زردی و نیستی گزیدند . مهتاب دوازده بار ادوار هلال و محاق را سپری کرد . شب ها و روز ها کوتاهی و درازی خود را یافتند و سر انجام رو شان فلکی عرشب بجانب ما چشمک زنان نظا ره کردند . خلاصه اینکه از نظر فرم تغییر محسوس در طبیعت سال گذشته ما رو نسما نه گردید ، لیکن از لحاظ محتوی و ارزش حیاتی شمارة اول

سالیکه گذشت ما را در ردیف مردمی قرار داد که يك زمان در مسیر زندگی اجتماعی نسبت به ماسبق کرده بودند و بدون شك ما دوشادوش همان سبقت کرده هائرا داریم . اما ادا مه این هرویشی ارتباط به همت و توان ما دارد . ما لیکه سال های متعادی حداقل حرکت را به پیش نکرده بودیم و از مزایای زندگی برخوردار نبودیم و حوادث طبیعی و اجتماعی رو حبه را تهدید میکرد و توان دفاع رادر خود سراغ نداشتیم . و اکنون که (آن قدح بشکست و آن ساقی نماند) باید برخود حرکتی داده و پینه غفلت را از گوش خود بدور اندازیم . با هیستکی تام و پیوند بلا فصلی گدراه اعمار و پیشرفت کشور خود گام برداریم .

سالیکه گذشت ما را در ردیف مردمی قرار داد که يك زمان در مسیر زندگی اجتماعی نسبت به ماسبق کرده بودند و بدون شك ما دوشادوش همان سبقت کرده هائرا داریم . اما ادا مه این هرویشی ارتباط به همت و توان ما دارد . ما لیکه سال های متعادی حداقل حرکت را به پیش نکرده بودیم و از مزایای زندگی برخوردار نبودیم و حوادث طبیعی و اجتماعی رو حبه را تهدید میکرد و توان دفاع رادر خود سراغ نداشتیم . و اکنون که (آن قدح بشکست و آن ساقی نماند) باید برخود حرکتی داده و پینه غفلت را از گوش خود بدور اندازیم . با هیستکی تام و پیوند بلا فصلی گدراه اعمار و پیشرفت کشور خود گام برداریم .



شاخه هایی که روی آن نشسته بودم ، به شدت تکان خوردم . برگشتم که ببینم چه غیر است . ناگهان خودم را با اشتی رویه رو یافتیم که دندانهایش رابه من نشان میداد . دلمستم که بر سر خوراگ جانور بیچاره نشسته ام و او میخواهد این خوراک را از زیر پایم بیرون کند . با اینهم از دندانهای دراز و زرد رنگ شتر ترسیدم .

جانور دهشتس را پس چین ساخت و کف دهشتس به اطراف پرید . من خودم را چمک کردم . کودگانی که از دور مرا هینگریستند قهقهه را سر دارند .

برخودم خشمگین شدم ، زیرا ده سال است که در گوشه های دور دست آسیای مرکزی سفر میکنم و با هزارها شتر رویه روشنهام اما هیچ کدام مرا نترسانیده بوده است .

با سروصدا شتر را نهدیدم کردم نشان دادم که او را خواهم زد . شتر دور شد و من به کار خود مشغول گشتم .

کارمن مطالعه و عکسبرداری میان ترکمنان افغانستان است من تنها نیستم . شوهر و همکارم «رولاند» نیز با من است همچنان پسر چار ساله ام «رومین» را نیز با خود آورده ام .

من و «رولاند» پیش ازین نیز در میان ترکمنان زندگی کرده ایم ، اما پسرمان این نخستین مسافرتش به بیرون از پاریس است .

چند هفته را در میان قشلاقها و خرگاههای کرانه های دریای آمو و سرزمینهای جنوب آن به سر بردیم .

ترکمنان از باشندگان آسیای مرکزی هستند . این جادر نشینان که سوار کاران چیره دستی هستند ، صاحبان زمینهای هموار این منطقه به شمار میروند .

تایک قرن پیش ترکمنان بالای جان کار و آناپ بودند . این سواران دلیبران ایران تاخت میکردند ، در آنجا اسیرانی به دست میاوردند تا در بازار های «خیوه» و «بخارا» بفروشدند از آنجا که قدرت تحرک این اقوام زیاد بود حکومتها به اداره آنان توانایی نداشتند اینان محصول و مالیهایی نمی برداختند و برعکس از روستاهای دور افتاده باج میگرفتند .

این مردمان صاف و بیغش باقی مانده از مسلمانان متدین به شمار میروند . آنان از کمره خیلی بدشان میاید و در برابر بیگانگان بسیار محتاط هستند .

حمام رفتیم

زمستان بود و دلتهای آب را در هوای کوچکی که در آن زندگی میکنیم ، یخ زده بود . ما ناگزیر بودیم برای شست و شو به حمامهای عمومی برویم که خوشبختانه درین شهر کوچک چندین دانه وجود داشت .

یکروز شوهرم به حمام رفت . هنگام بازگشت ، برایم قصه یی از ملا نصرالدین را گفت که در حمام شنیده بود . ملا نصرالدین در سینه سیزدهم در ترکیه زندگی میکرد و اکنون داستنها نهی او همه جا از باقانی تا ترکستان افغانی سر زبانهاست .

داستانی را که شوهرم شنیده بود ، اینطور برایم قصه کرد : بچه های دهکده که ملا نصرالدین را دوست داشتند ، یکروز تصمیم گرفتند که همراه ملا به حمام بروند . آنروز همه بچه ها ، بدون آنکه ملا آگاه شود ، یک یک دانه تخم با خود شان گرفته بودند . در حمام یکی از بچه ها گفت :

« بیاید هر کدام مایک یک دانه تخم بدیم هر کس تخم داده نتواند باید پول حمام همگی را بپردازد .

همه موافقت کردند و هر کس توانست تخم بدهد . ملا نصرالدین که دریافت او را فریب داده اند ، ناگهان پر خاست ، بازو هایش رابه حرکت در آورد و بنای اذان دادن را گذاشت .

بچه ها با تعجب از او پرسیدند :

در

سرزمین

سوارکاران

دلیبران

و بدنهایشان را با کیسه های درشت می مالیدند .

«رومین» از گرمای زیاد حمام شکایت کرد . مابه اتاق دیگری رفتیم . «رومین» در آنجا به زودی دوستی یافت که «کلیم» نام داشت ، هر دو کودک به خنده و بازی پرداختند .

فکر کردم زن جوانی که «کلیم» را آورده است ، مادر اوست ، ولی زن جوان گفت که کودک پسر خواهر وی است

چه کار میکنی ؟

ملا جواب داد :

در میان اینهمه ماکیان یک خروس هم ضرورت است و به حیث یک خروس سسی لازم نمیبینم که پول همه را بپردازم . روز سه شنبه که حمامها مخصوص زنان و کودکان بود من به «رومین» گفتم : « خوب ، دیگر بازیچه ها را کنار بگذار که حمام میرویم در حمام لباسهای خود مان را کشیدیم و نعلین به پا کردیم در غسلخانه زنان روی زمین نشسته بودند

سپس با اندکی عصبانیت افزود : من ازدواج نکرده ام و هرگز هم نمیخواهم از دواج کنم . در اینجا دختران به میل خود شوهر انتخاب نمیکنند و مجبور هستند با هر کسی که پدر شان موافقت کند ، از دواج کنند . و ناگهان از من پرسید :

تا حالا عروسی ترکمنان را دیده ای ؟

پنججه های سحر آفرین

گاهی شوهر این زن ، زن دوم و سوم وزن چارم را نیز به خانه میاورد با اینهمه زندگی همان است که هست . زنان کم تبسم میکنند و کم میخندند ، ولی انگشتهای سحر آفرین شان پارچه های شکوهمند هنری را به وجود میاورد . این پارچه های شکوهمند هنری ، همانا فالینهای زیبا و رنگینست که می بینیم . این بافتن گان باصرف نیروی حیات فالین میبافتند واندوه و شادمانی شان را در تار و پود فالینهای زیبا میگنجانند . گاهی چنان در کار بافت غرق میشوند که کودکان شیر خوار خود را در گهواره فراموش میکنند بدینصورت ، این زنان زیبا ، با آرامش و سکینانی بار سسر نوشت را بر دوش میگذرند . در بافته های اینان سمبولیزم زیبایی

- آیا این زن جوان را به همسری قبول داری ؟
و داماد جواب میدهد :
- بلی قبول دارم !
ملاز شاهدان میپرسد :
- جواب داماد را شنیدید ؟
شاهدان میگویند :
- بلی ، شنیدیم !
بعد همین سوال را از عروس میپرسد و وقتی از شاهدان میپرسد که آیا جواب عروس را شنیده اند یا نه ، رسم این است که شاهدان بگویند (نه شنیده ایم) آنگاه عروس باید خیلی بلند تر جواب بدهد :
- بلی ، قبول دارم .
سپس ملا برای عروس و داماد دعای خیر میکند و به آنان تبریک میگوید . آن وقت عروس و داماد برای نخستین بار با همدیگر تنها میشوند .

در سرزمین سوارکاران دلیر

جواب دادم :
- سنی ، ندیدم . امکان دارد که ببینم؟
زن جوان گفت :
- من دختر کاکایی دارم که تا چندروز دیگر از دواج میکند .
من میتوانم همه چیز را برایشان نشان بدهم . شما تنها مراسمی را که در برابر ملا انجام میشود ، دیده نمیتوانید . هفته ها میشد که میخواستیم در حلقه زنان ترکمن وارد شوم . اگر چه بزرگان برخی از روستا ها به من اجازه داده بودند به بعضی از خانه ها با گذارم ، ولی این باز دید ها رضایت بخش نبود . و حالا خیلی خوشحال بودم که به یک عروسی ترکمنی دعوت میشوم .

عروس اشتر سوار

در روز موعود به سوی دهکده پیر که دختر کاکای دوست تازه ام زندگی میکرد ، به راه افتادیم . باد سردی میوزید و ما از کنار خرگاه های چند گذشتیم . ترکمنانی که حیات خانه بدوشی را ترک گفته ساکن شده اند ، باز هم غالباً خرگاه هایی برای خود شان میسازند . کاملاً به موقع رسیدیم . کوز کانی که رخسار هایشان از سر ما سرخ شده بود ، به دور موتر ما حلقه زدند . پدر و نزدیکان عروس سرگرم آراستن کاروانی بودند که عروس را به خانه تازه اشس برسانند . آنان اشتران را با مهره های رنگین و زنگوله های نقره بی مزین ساخته بودند . به دوپهلوی اشتران جایگاههایی قرار داده بودند که عروس و همراهانش بر آنها بنشینند . برای اینکه عروس و همراهان از نظر بیگانگان پنهان بمانند اطراف این جایگاه ها را با فالینها پوشیده بودند .

بعد تر عروس را که روئیس پوشیده بود ، به سوی یکی از مزیین ترین اشتران بردند . زنان که جامه های دراز به تن داشتند ، خواستار سعادت و خوشبختی عروس شدند . مردان دستهایشان را به سوی آسمان بلند کردند و برای عروس دعای خیر نمودند . اشتر عروس پیشا پیش به راه افتاده اشتران دیگر به دنبال او روان شدند بدینصورت دختر ترکمنی خانه پدر را ترک میگوید . او بر همان فالین می نشیند که به دست خود بافته است شاید فالینچه های جادویی شرقی شاه ختان را به همین ترتیب به سوی زندگیمای نوبشان میبرد .

خانه شوهر

کاروان حرکت کرد و زنگهای نقره بی اشتران به صدا درآمد . دختران جوان با لباسهای رنگارنگ و زیبا روی اشتران دیده میشدند . گروهی از این دختران آن تنبوره هایی را بدست داشتند . میتوانستند و میخواندند :

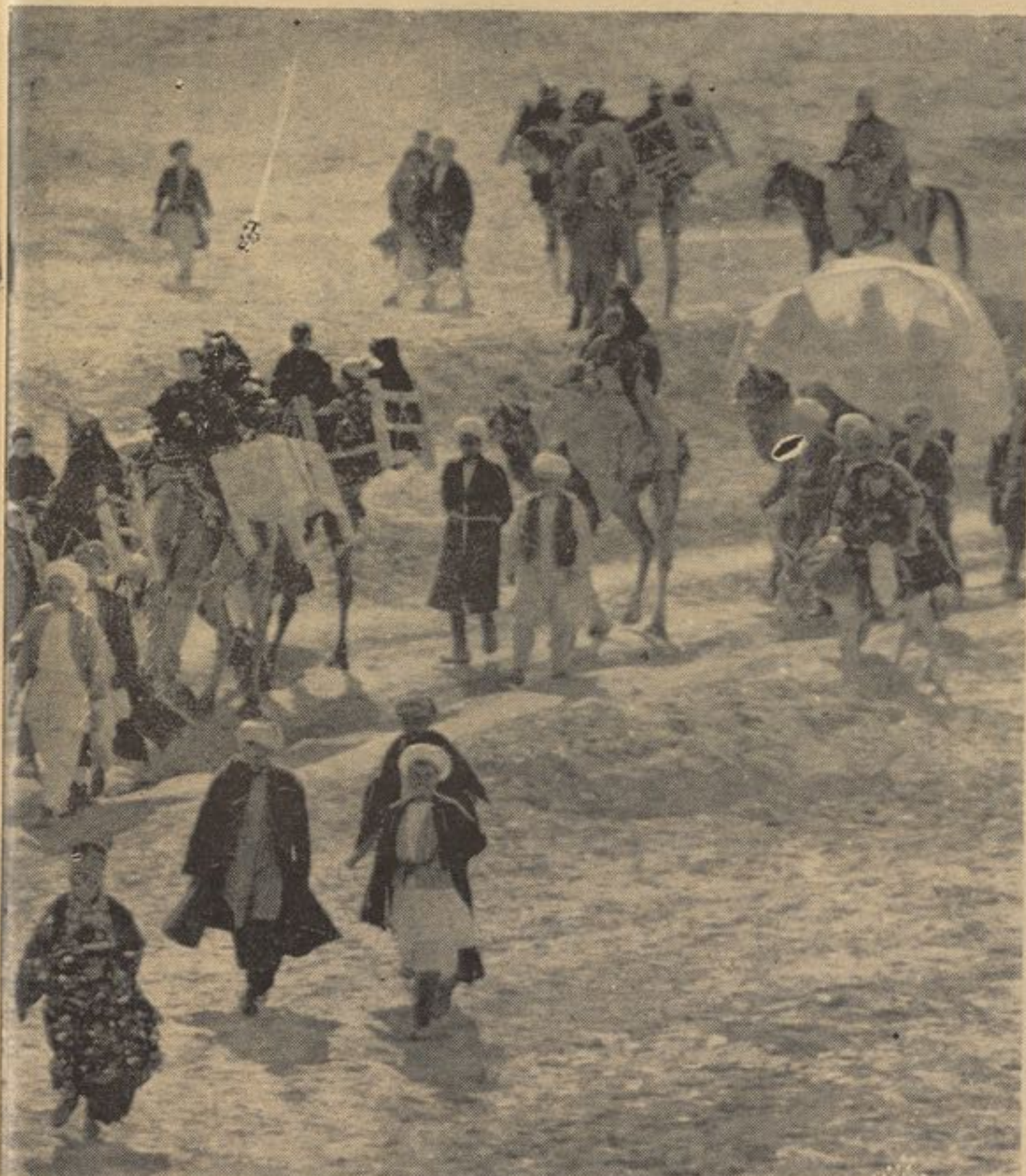
- کلین الچک ... کلین الچک ..
یعنی :

- ما عروس را میبریم ... ما عروس را میبریم ..
درینحال با خودم میگفتم :

- آن عروس رو پوشیده بی که بر اشتر سوار است ، به چه فکر میکنند ؟ شاید در فکر این است که ببینند شوهرش چه قیافه بی دارد .

آخرین اشتر به حرکت درآمد و ما به دنبالشان به راه افتادیم .

مراسم در دهکده داماد ادامه یافت خرگاهی که برای عروس بر پا شده بود ، مانند برف پاکیزه و سپید بود . عروس را دخترانی که همراهش بودند ، به درون خرگاه بردند . او با پستی تا شام درین خرگاه به سر برد . پس از صرف شام ، دخترانی که همراه



به چشم میخورد.

صبح روز دیگر ، دو پیر زنی که وظیفه دارند در یابند آیا از دواج تکمیل شده است یا نه ، باید به این سوال پاسخ گویند :
- آیا داماد شاه شده :
نقشه ها و طرح های فالین ها ، که از قبیله ای تا قبیله ای فرق میکند ، گاهی بیاتگردگروگون

عروس بودند ، خرگاه را ترک گفتند ، داماد همراه ملا و دو شاهد به خرگاه رفتند تا مراسم رابه جا آرند . به ما اجازه ندادند این مراسم را تماشا کنیم . ولی دوست تازه ام به من گفت که درین مراسم ملا از داماد میپرسد :

اینجا ، حتی اوزانترین پیاله هم اگر بشکنند ، باید پترة شود تا باز هم کار بدهد .

من و (رومین) به سوی سمت بوتدوز ها رفتیم ، زیرا او بوت تازه بی ضرورت داشت . موزه های ترکشی برای پسران یا پوشهای بسیار مطلوب و دو ست داشتیم .

برای اینکه پای چپ و راست آن یکست و کودک هیچ وقت اشتباه نمیکند .

در بازار فلسهای پرند گان و هزار های عجیب موسیقی را دیدم . توده های نمک که از اندخوی آمده بود ، اینجا و آنجا انبار شده بود ، مایته های جلال آباد هم دیده میشد .

(رومین) مسجور کلمه هایی شد که پیر مردی بر زبان می آورد این پیرمرد یک درویش بود ، او نظری پر از آتش را به دست داشت که روی آن اسپند میریخت مردم عقیده دارند دود اسپند نیرو های شریر را دور میکند . من هم برای آنکه (رومین) داز نیرو های شریر حفظ کنم ، به پیر مرد دو تا مایته دادم و او پسر مرا اسپند کرد .

آواز موزن از فراز مناری بلند شد این آواز مردم را به نماز فرا میخواند ما هم برای خوردن چاشت به خانه برگشتیم و شوهرم را دیدیم که سلمانی بر گشته بود .

(رومین) صدا زد :

سمادر ، پدرم را ببین ریش دارد ! براستی هم که سلمانی ریش «دولاند» را چنان شکلی داده بود که آدم خیال می کرد او یک افغان است .

در رستوران کوچکی چکر و پیاز بانان خوردیم . این رستوران توسط مرد فریبی اداره میشد . بعد تر یک بشقاب پلو برای هر سه مان خواستیم . پلو خیلی چرب بود . صاحب رستوران فخر گمان گفت :

من به تنهایی دو بشقاب پلو می خورم !

بعد سوی من دید و از شوهرم پرسید :

این زن لاغر یگانه زن تان است من دو تا زن چاق دارم . (دولاند) گفت :

حالا میدانم که چرا دو بشقاب پلو میخورد . دو زن دو بشقاب ، یک زن یک بشقاب .

بعد به جایخانه بی رفتیم ، بوتهای مان را کشیدیم و بر کف اتاق که با قالین فرش شده بود ، نشستیم .

هیچ زن محل به جایخانه نمیاید ، ولی برای من پروا نداشت ، زیرا من خارجی بودم . وقتی به جایخانه میرفتیم ، بهترین جا را که کنار سماوار بود ، به مانعارف میکردند .

دیوار های جایخانه ها غالباً با تصویر های ساده بی آرایش یافته است . این تصویر ها عبارت اند از گلها ، پرندگان ، گریبوزه ، انار و تربوز . برنده سخنگو :

نور خورشید بر سما وار ها و ظرفهای رنگا رنگ افتاده بود و انعکاس آن بر چشپای رنگا رنگ مشتریان زیبا به تأثر می آمد .

رنگهای گونا گون چشپا میرساند که صاحب آن از گجآمده است . غالباً کسانی که چپن های سبز وینفش به تن دارند ، از مزار شریف هستند . مردم سر پسل

بقیه در صفحه ۱۰

روز دیگر ، روز بازار بود . من برای جای «رومین» بوره میخریدم . ترکمنان جای رابدون بوره میخورند ، ولی «رومین» از جای تلخ خوشش نمی آید .

«بازار» محل پر صدایست . اینجا و آنجا خرها ، شتر ها و اسبها دیده میشود مردم از دهکده های دور دست برای خرید و فروش به بازار می آیند .

فروشنده گان ، مانند اروپای قرون وسطی ، به دسته ها تقسیم شده اند و هر دسته محل خاصی برای خودش دارد .

من ساعتها را در بازار سپری کردم مگران را دیدم که چگونه فلز را حرارت میدهند و با حرکتهای زیبا چکش کاری میکنند . زر گران را دیدم که به کمک شاگردان شان سکه های نقره یس را ذوب میکنند تا از آنها دستبند گلیوسند و گوشواره بسازند .

آنان همانند پادشاهان گذشته لنگی های ابریشمی زیبا به سر داشتند و به نظر میاید که از لابلای نقاشیهای قلمی بیرون آمده اند .

برخی از آنان خوش سیما و جوان بود و بعضی دیگر چهره هایشان آژنگ آورده بود . یکی شان سیما سلطان شریبری را در نظرم مجسم ساخت .

ما کیک داشتیم و روی آن چار دانه شمعی که از فرانسه آورده بودیم ، قرار داشت . بعد ما خواندیم :

سالگره ات مبارک ! سالگرهات مبارک .

(رومین) با یکی شمعی را خاموش ساخت . حاضران حیرت زده این مراسم را نگریستند . سپس همه با خوشحالی لبسم کردند و کف زدند و پارچه های کیک را که (رومین) به آنان میداد ، با مهربانی و سرور میگرفتند .

آنان به همه پرسشهایم پاسخ داده اند حتی گاهی به سوراغ مادران و همایگان سالخورده شان رفته اند تا نام طرح و نقشه بی راکه من میخواستم ام بدانم ، پسران کنند .

در مقابل من بغیر از تابلوهای اسپرین چیزی به آنان داده نتوانسته ام . ولی حضور (رومین) پسرم هدیه خوبی بود . است . این زنان مهربان خیلی از پسرم خوش شان میاید . وقتی (رومین) با کود گان آنان همبازی میشد ، از خوشحالی سر از پا نمیشناختند .

بدبختانه ، برخی از زنان فالینساف طرحهای عنقه بی خود شان را به خاطر ذوق بازار های خارجی ، رها کرده اند .

کیک سالگره

روز سالگره پسر (رومین) بود و مادر

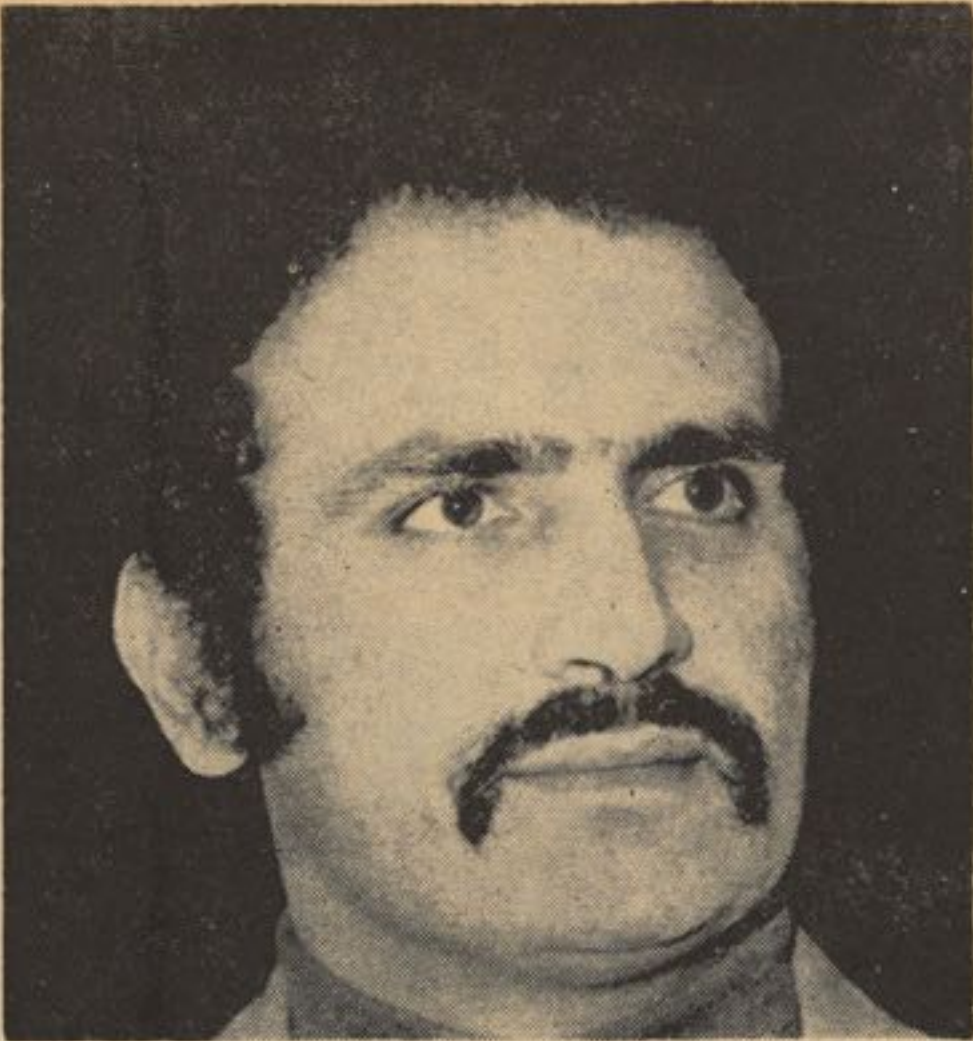


در بیرون بان ز مستانی میوزید ، ولی ما در میان دوستان خود مان گرم و راحت بودیم .

روز بازار

خانه یکی از نامورین دولتی ، در دهکده (کلدر) که در کرانه آمو دریا واقع است مهمان بودیم . اتاق را یک بغاری گرم میکرد و همه جا فالینهای زیبا فرش شده بود . گروهی از آدمهای تیرشناس دهکده نیز حاضر بودند .

الیم هنرمندان



ستار جفایی - هنر پیشه تیاتر و دایرکتر



ظاهر هویدا خواننده



بیفله سلما خواننده



مشعل هنریار هنر پیشه تیاتر و رادیو



فضلی هنر پیشه تیاتر و رادیو



احمد ظاهر : آواز خوان



جلیل احمد مسجور جمال : آواز خوان



محمد نذیر هنر پیشہ سینما



نرگس گلچین : هنر پیشہ تیاتر



قہر گل : خوانندہ رادیو



سوما : خوانندہ رادیو



بمغلی صادق «ناتر»
آواز خوان معروف .



زرغونه رفاه هنر پیشه تیاتر



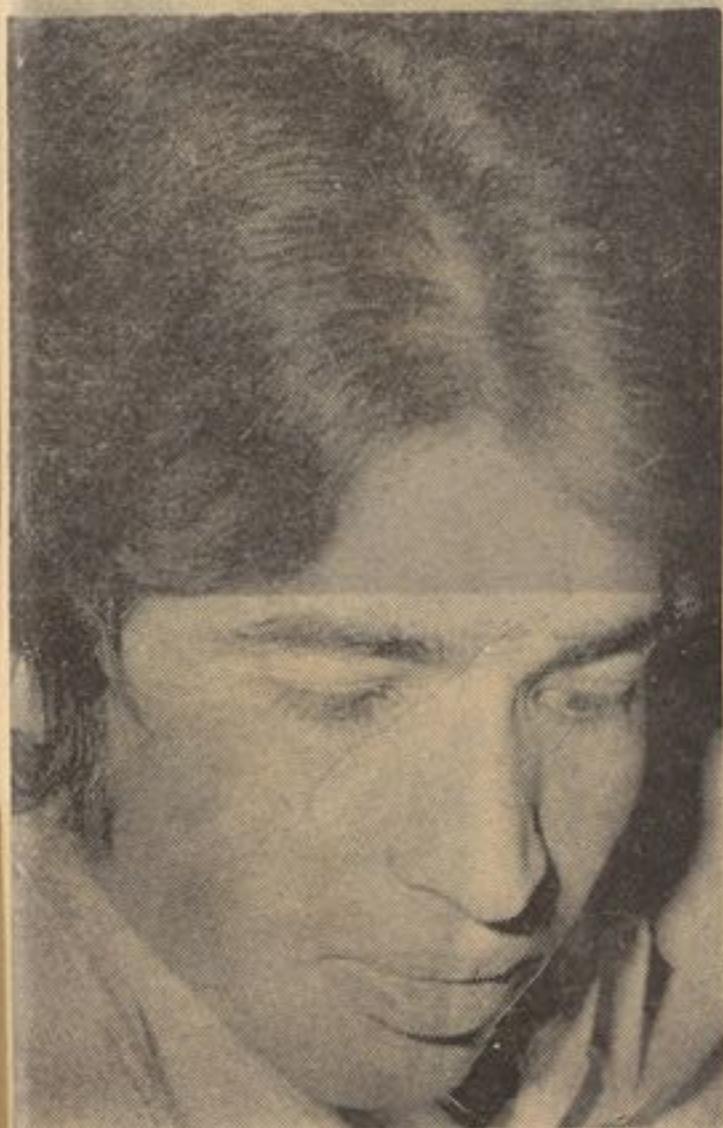
سید مقدس نگاه : نقاش و هنرمند تیاتر



انیسه وهاب : هنر پیشه تیاتر



وحید خلاند
آواز خوان



محمد اسرا ئیل رو یا : نقاش



حبیبه عسکر : هنر پیشه تیاتر



میرهن مہوش : آواز خوان



بناغلی فقیر محمد ننگیالی ترمیت
نواز مشہور



بناغلی جلیل احمد خلا نہ



استاذ محمد عمر



شمس الدین سرور خوانندہ
میرمن مزیدہ سرور ہنر پیشہ
تیاتر



محبوبہ جباری ہنر پیشہ سینما



میرمن ناہید آواز خوان



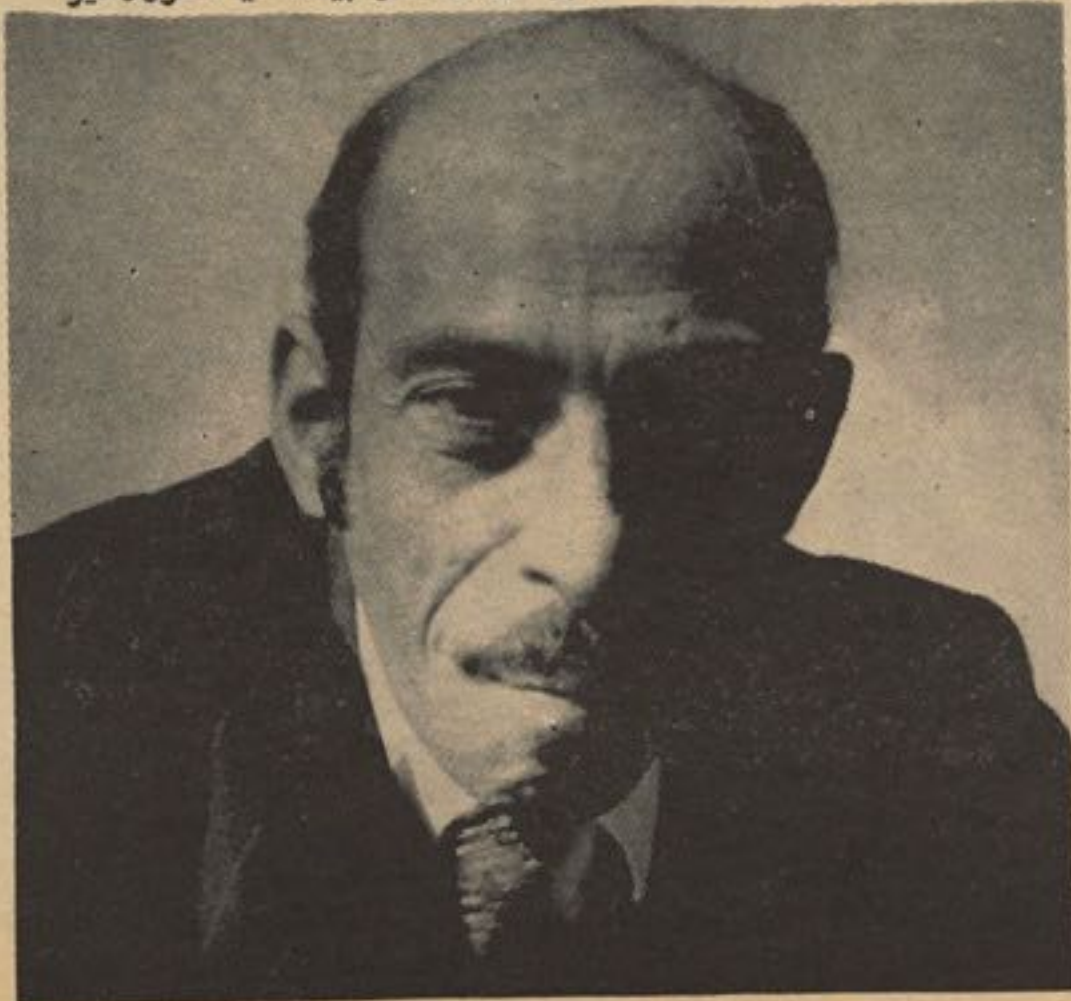


استاد محمد حسین سرآهنگ استاد رحیم بخش سر آینه استاد دری لوگری سر آینه استاد رفیق صادق هنر پیشه تیاتر و رادیو

سر آینه



اکبر روشن هنر پیشه تیاتر و رادیو میران رخشانه آواز خوان میران زیلا آواز خوان



عزیز الله هدف هنر پیشه تیاتر و رادیو

اسداله آرام هنر پیشه تیاتر و سینما



نخستین روز سال نود در کشور ما





از گل احمد زهاب نوری

● در مراسم برافراشتن چنددستی شاه و لا یتما ب؛ هزاران نفر در دامنه شرقی گوه جمال مینه گرد آمده بودند.

● روز دهقان و نمایشات خاصش؛ امسال جالب و تماشایی بود.

● توغ مندونی؛ از عنعنات دیرین کابل است؛ که صبحگاه نوروز برافراشته می شود.

برمی داشت، که از اطمینان و قدرت دهقان زادگان نمایندگی میکرد.

حیوانات که برای اخذ جایزه تعیین شده بودند، نیز تماشایی بود و صحنه فتح جنگی امسال برای صد ها خارجی که تماشاگر مراسم روز دهقان بودند، عجیب می نمود.

نمایش کودکان خردسال و رکتون های میرمنو تولته، نیزه بازی، ضرب میل و کنسرت، شامل پروگرام تجلیل روز دهقان امسال بود.

مراسم غرس نهال امسال شکل دیگری داشت، بنام هر ولسوالی منطقه کو چکی تعیین شده بود، که حاضرین به غرس نهال در آن جابر داخند.

در این گرو دار، هنگامیکه این راپور را از ساحة خیر خانه تهیه می کردم، کشمکش دوفتر توجه ام را جلب کرد، مردی که نسبتا مسن به نظر می رسید جوانی را محکم گرفته بود و ادعا میکرد که جوان می خواسته محتویات جیبش را برآید.

جالب این بود که از نولك يك انگشت جوان خون می ریخت و پیرمرد می گفت، در لحظه که می خواسته جیب او را بزند، در عوض کلک خود را بریده است.

مردم آنقدر بدور آن ها جمع شدند، که من دیگر آن ها را ندیدم، از آنجا بسوی شاه شهید (رح) آمدم.

ساحة شاه شهید (رح) در روز نوروز محل تجمع زنان و دختران است، هزاران زن و دختر در آنجا گرد آمده و موزم شادی و سرور بودند.

به این ترتیب روز اول سال، دوشهر ما، سبزی شد و سالی دیگر آغاز گردید.





نعمتین روز سال نو در کشور ما

وقتی آفتاب ، در صبح اول حمل نور
زینتس را ، بوقله های بلند کوه های شیب
دروازه آسمانی پاشید، روزی نو، از سالی نو
آغاز گردید.
درین صبحگاهان مردم شهر کابل، حالت
دیگری داشتند .
نسیم بهاری ، در اولین بامداد بهار و ورود
سال نو، همه را درگون ساخته بود، یکتو ع
سور و هیجان خاصی احساس میکردند...
مردم ، همه ساله روز نوروز را میگیرند،
در نقاط مختلفی گردهمی آیند و با گسترش بساط
های شادی و سرور ، در هوای ملایم بهار،
خستگی سرمای زمستان را، از تن بسد
میکنند...

در روز اول سال، در چند نقطه شهر، مراسم
خاصی نیز برگزار می شود، که در آن گروه
کثیری از دانشمندان این شهر استراک
میکنند.
درین راپور ، با شما به دیدن نقاط مختلف
شهر میرویم، که در نخستین روز سال، جمع
وجوش مردم، در آنجا هادی نسی و جا لب
است.
وقتی تازه روشنی سپید صبح توام بسا
اولین انوار آفتاب تابید، مردم دسته دسته
بسوی (مندی) روی آوردند.
جاده کم عرض آن، از روزهای دیگر،
از دحام بیشتری داشت زنان و دختران بر بام
های مندی جای گرفته بودند، منظره صد ها
بوچی غله و سایر حیوانات در برابر درگاهان
باز دحام بیش از حد تماشاچیان در صحن
مندوی ، دیدنی بود.

در مدخل مندوی تپانل پناغلی محمددا و د
زعیم ملی ما، نصب گردیده بود و بر اطراف
آن شعار های دیده می شد، که فرو شدند گمان
مندوی سال نورا تبریک گفته بودند.
وقتی غریبه های ساعت هفت و چهل و
پنج صبح اول سال را نشان میداد، صدای
چک چک و هلهله در فضای مندوی پیچید
و این لحظه بی بود ، که توغ مندوی طبق رسم
دیرین شهر یان کابل برافراشته
می شد.

بیرمزی ، که در بین ازدحام میکوشید
کوشه بی پیدا کند، تا از فشار مردم بر کنار
ماند، در برابر سوالی گفت:
سازمانها به اینسو معمول است، که در
بامداد اولین روز سال، در مدخل مندوی
(توغی) طی مراسم خاصی برافراشته می شود،
که با دستمال های رنگارنگ و پوش زبیا بی
که هر یک از فرو شنندگان مواد ارتزاقی در
مندوی به سهم خود تهیه کرده اند، مز یسن
می گردد.

وی افزود:
- هدف از برافراشتن توغ مندوی التجا
بدرگاه خداوند است تا سال نورا، سالی پر
برکت گردانیده و غله ودانه را و فرست
بخشد.
بقول این بیرمزد ، همه ساله درین مراسم
علاوه از فروشنندگان مواد ارتزاقی عدگمی
اشترک می گردند، در حالیکه تجمع شهر یان
در مراسم اقبال بیش از همیشه و بی سابقه
بوده است.
برافراشتن چنده سخی شاه ولایت ما ب
در جمال مینه دومین مراسم باشکوه می بود،
که در صبح اول سال نو، انجام شد.
هزاران نقطه سپید و رنگارنگ از پایین تا
قله های دامنه شرقی کوه جمال مینه دید
می شد.

می شد، که هر یک مرد، زن یا کودکی بود، که
در آنجا اخذ موقع کرده بودند.
جالب تراز همه این بود، که یک عده
باشندگان دامنه کوه بام و صحن منازل شان را
برای چند ساعت گرایه داده بودند و بر بام و در
هر اتاق ده هانفر ، جای گرفته بودند.
در هر گوشه فروشنندگان سیار بساط های
شان را پهن کرده و از دحام به حدی بود، که به
مشکل درین جمعیت ، راه رفتن می شد.
درحوالی نهم صبح، زمانیکه آفتاب او لسن
روز سال، تازه گرم و گرمتر بر در بام کابل
می تابید، چنده سخی شاه ولایتماپ در یسن
کف زدن های هزاران نفر بر افراشته
شد.

قبل از برافراشتن (چنده) چندتن از علما،
اهمیت آمدن بهار را، مخصوصا صا بهار سال
نو را در پرتو رژیم جمهوری تو ضیح کرد
و برای بقای رژیم مترقی جمهوری در کشور،
طول عمر پناغلی محمد داود رئیس دولت و
صدر اعظم و سعادت کافه ملت دعا
نمودند.
ازین لحظه به بعد، هجوم مردم به سوی
خیرخانه مینه بود.
جاده های شهر ، که در روز های عادی از
عزاده جات و مردم، پر بود در روز نوروز، کمتر
عابری داشت و تک تک موتوری بر آن
می گذشت.

در بین بعضی سرویس های شهری که در
روز های دیگر جای نبود، در روز نوروز کاب
کمتری دیده می شد . ونگران ها، این معما را ن
ورزیله آدم چین، به چوکی سرویس نشسته
چرت می زدند.
امادر سرویس های خیرخانه مینه وضع
دیگری بود، هنوز سرویس در ایستگاه
توقف نمی کرد که مردم هجوم می بردند
و لحظه بی بعد از شیشه های آن نیز، خود
را آویخته بودند...
خیرخانه مینه که از کارته های دور شهر
بشمار می رود، در روز نو روز ، جمع
وجوش خاصی داشت.

مردان پیرو جوان ، زنان و دختران بالبا س
های رنگارنگ منظره دیدنی را به خیرخانه
بخشیده بودند.
در هر گوشه فامیل ها ، گرم گفتگو و بغضت
و بز شنیده بر پا کرده بودند.
بعد از آغاز مراسم روز دهقان وزیر زراعت
و آبیاری ، بناروال کابل و رئیس جنگلات
زراعت و آبیاری بیاناتی ایراد نموده و از اهمیت
کشت و زراعت و نقش دهقان یاد آور شده،
تحولات بنیادی رژیم جمهوری را در بیبود
وضع دهقانان کشور تذکر دادند.

نمایش ماشین آلات زراعتی ، حیوانات
و سیورت های ملی در مراسم روز دهقان بسیار
دیدنی بود.
این نمایشات که در میدان صدمتری صورت
می گرفت ، آنقدر بیننده داشت، که حلقه
تماشاچیان لحظه به لحظه میدان را تنگ و
تنگتر می ساخت .
هیجان دهقانان در هنگام رسم گذشت با
بیل های شان حکایتگر غرور خاصه این طبقه
زحمت کش بود.
کودک خردسالی در برابر دهقانان یکی از
ولسوالی های کابل به همراهی موزیک معلی،
مشغول آتن ملی بود و بی توجه به هزاران
چشم کنجکاو ی که او را می نگریستند، گام



راديو افغانستان در خدمت مردم

از سلطانعلی (دانشور)

سه عروسی ار مغان نوروزی پروگرام مسابقات ذهنی

انجام وظیفه اصلی اش که خدمت به مردم سر اسر کشور است ، قدم های مؤثری بر داشته و تلاش دارد که بانشر پروگرامهای جالب طرف توجه خاصی شتو ندگان خود قرار گیرد . خو شبختانه این خواسته راديو با استقبال گرم وبیسابقه ای شتوندگان رو برو شده و در هر گوشه و هر کنار صحبتی از پروگرام های مرغوب و مفید آن در میسآن است .

از جمله پروگرام های متنوع و دلچسپ راديو يکي هم پروگرام مسابقات ذهني است که ازچندی باينطرف با شکال و انواع جديد و بیسابقه و کم نظیری نشر میشود این تحول و تغییر چشمگیر شتو ندگان وعلاقمندان بیشماری

باشد . راديو در پهلوی نشر مطالب ، تربیوی ، معلوماتی ، اطلاعاتی و هنری و وظیفه دارد تا برای سرگرمی شتوندگانش موسیقی و پروگرام های تفریحی را نیز به نشر بسپارد آنچه مهم است اینست که چگونه میتوان مطالب بغرنج علمی معلوماتی و تربیوی را در لابلای پروگرامهای تفریحی جایداد و شتونده را عقب راديو راضی نکهداشت . چه رسانیدن اینگونه مطالب بغرنج باکتر شتوندگان که از نعمت سواد بر خور دار نیستند ، شیوه خاصی راديو زور نالیزم را ایجاب میکند .

بایروی از این اصل راديو افغانستان از چند با اینطرف در

چنانچه همگان شاهد این تحول بارزو چشمگیر در ساحه نشرات راديو هستند . این يك حقیقت مسلم است که در افغانستان مانند سایر ممالک روبه انکشاف سطح فیصدی بی سوادان بمراتب بلند تر از دارندگان سواد وتعلیم یافتگان است .

بادرك این حقیقت نقش راديو ، مهتر و حساستر از سایر وسایل نشراتی است . راديو وظیفه دارد اطلاعات دست اول را بمردم برساند ، معلومات متنوع در تمام ساحات مدنی امروز ارائه کند و با در نظر داشت اقتضای زمان و ضرورت کشور در تنویر و تربیت جامعه سهم فعال ومثبت داشته

همانگونه که بعد از استقرار نظام جدید تغییرات محسوسه در اکثر شتون حیات اجتماعی اقتصادی و فرهنگی رونما گردیده است . شیوه نشرات و طرز تهیه و ارائه پروگرام های راديو افغانستان نیز دگرگونی های بارزی را بخصوص از لحاظ کیفیت پذیرفته است .

راديو بحیث بزرگترین وسیله مفاهمه کتلوی در کشور ما وظیفه ارشاد ، تنویر و رساندن اطلاعات را عهده دار است .

راديو بعد از استقرار نظام جدید کوشیده است تا آنجا که مقدور است ، نیاز مدنی و خواسته های مردم را در نظر داشته و نشرات خود را در همین جهت تنظیم بخشید





برو گرام مسابقات ذهنی نوروزی بجوایز مطبوعاتی کاندید شده است
تو افق نظر، من کیستم؟ من چیستم؟ آنچه که نه بلی و نه خیر
میپذیرد و هرچه دلت خواست بپرس اشکال جدید و متنوع مسابقات ذهنی
رادیو افغانستان

این اقدام نمونوی رادیو افغانستان
در خورتقدیر و توصیف همگانی
قرار گرفته و با استقبال گرم جوانان
کشور رو برو گردید چه رادیو
ناوقت شب از خواب الری نبود.

افغانستان در لابلای این پرو گرام
فوق العاده نور وژی ضمن تجلیل از
بهار جمهوریت و بهار سال سه
عروس و سه داماد را به مصرف کمتر
از سه هزار افغانی بتر تیبی گنجانیده
بود که مورد دلچسپی فوق العاده
بینندگان و شنو ندگان قرار گرفت.
(بقیه در صفحه ۷۲)

آنچه بزیبایی و دلچسپی ایسر
پرو گرام می افزود گنجانیدن سه
عروس بشکل خاص آن بود ،غایبه و
عدف رادیو افغانستان ازین برگزاری
جلو گیری از مصارف هنگفت و کمبر
شکن عروسی هابود که از سالها
بانبطرف به پیکر اقتصادی واجتماعی
رادیو افغانستان که در نوع خود مردم
ما صدمه بزرگی راوارد میکرد

جدید و متنوع تنظیم شده بود که
هر بخش آن در نوع خود سابقه
نداشته و مانند دسته های گلی
بیشکش شنو ندگان گردید .
پرو گرام نو روزی مسابقات ذهنی
رادیو افغانستان که در نوع خود مردم

بیدا کرده است .
رادیو افغانستان در مدت کمتر از
دوماه سه پرو گرام فوق العاده
مسابقات ذهنی را بنشر سپرده که
طرف توجه و دلچسپی خاصی
شنو ندگان واقف گردیده است .
این پرو گرام فوق العاده با اشکال



اوسکی ته ورته موسکا

امین افغانپور

په تعجب سره وېو بنسټله چه رښتیا وایی؟ ویی خندل او سر یی د هو ږه و خو خاوه .
له خایه پورته شوم. له ملاهمی ټینگه ونیو له او خو واره چی وخر خوله او بیا می بیرته په خای ودر وله.
او ورته ومی ویل که زوی وی نوم یی څه شی کیږدو . زوی ندی . خو که لور وی زما له نوم مند ، یعنی د «موسکا» نوم به پری کیږو ...
او ما همداسی ټینگار کاوه چه . نه هرو مرو زوی دی . او نوم یی «بتنگ» پری ږو . خو هغی چار بنسټیا ویل . زمونږ لومړی اولاد نجلی وه . لور وه او مونږ باید د «موسکا» نوم یی ایښی وایی . خوله بده مرغه مونږ نه . ما . یواځی ما . دلیکوال چرت چه تر دی خایه ورسید له ورايه ورپښ دید . ددی لپاره چه لور می «موسکا» پی پو هه نشی ، نو یی ژر خپله بیا له واخیسته او خو غوږ په یی تر پنه وکړل . . . او بیا په چرت کی ډوبه شوه .

«له هغی شپي نه شپږ اوه میاشتی تیری شوی . ده اوسکی «گیده» و رو ورو لوید له . او زمونږ هیلی هم زیا تید لی . یوه شپه زه سخت ستوو مانه وم چه «اوسکی» وپنور ولم او له خوبه یی را پاڅه ولم ما

همداسی یوه ملامستیا جوړه شوه . . . بیا یو کال وروسته هغوی واده سره وکړ . اود ژوند خوشاله شپي ورځی یی بییل کړی ...
لیکوال په همدی فکر کی ډوب چه پیغلی ورو ورته ویل :
- آبا جای دی سپریزی !
او سپری را به خود شو .

پیغلی به مینه ناک نظر ورته وکتل او پر ذهن کی یی داتیره شوه !
- آه ... پلار می خومره بنسکلی او میرنی خیره درلوده ... کله چه خون وښایی چه له ډیرو پیغلو نه یی زړونه وږی وی ... خو اوس ...
اوس یی سر تک سپین شوی . دا غځی اوږه بینی عینکی یی ملگری دی اود دغو عینکو به مرسته څه لیکنی اولولی ... اود سپری په تندی باندی یی ژوری گونځی ولیدلی ...

لیکوال له چایونه یو غوږ وکړ . د څلور فصلونو د سپرلی فصل هماغسی په زړه پوری انکاره کوله . او لیکوال بیا هم په خپلو ژوروو چر تونو کی ډوب شو .
- هغه شپه لاپسی خوندور وه چه اوسکی له معنی نه په ډک اندازه کی راته وکتل ، له شرم او حیانه یی انکی سره اوبښتی وو . ورو پسی مزالاس به خپي گیلوی باندی کښینود او په غوږ کی یی څه را نه ویل . ما

په رښتیا سره هم چه پیغلی د چوکات شوی عکس له خاوندی سره عجیب ورته والی درلود . د سپری مخی ته به میز باندی ډیری پانی برقی وی . هغه یوه شیبه دمخه پرله پسې او ډیر چټک قلم په سپینو پاڼو باندی چلاوه . تر هغو چه پیغله کوټی ته راغله اوله هغه نه یی هیله وکړه چه :
- آبا بس ده نور ...

سپری پیغلی ته کتل . خود پیغلی سوچ بل شی او فکر یی په بل څه باندی متمرکز شوی و . هغه دمیزد یاسنه به دیواله باندی یوی کوچنی الماری ته کتل چه کتابونه کنار پکښی بییل شوی وو . او پیغلی فکر کاوه !
- (آبا می به یوه عمر کی دومره کتابونه لیکلی دی) !

د څلورو فصلونو آهنگ هماغسی انگازه کوله اود لیکوال نظر دزمانی په پیچومو کی بله څه شی پسې لالهانده و :
- یو ویشت کاله دمخه و . په یوه ملامستیا کی و چه نظریی د «اوسکی» په نظر باندی غوټه شو . پیغلی چه «اوسکی» نومیدله خپلی سترگی له شرمه کښته واچولی خوبه شو نهو باندی یی د خندا یوه سپکه څپه تیره شو . اود ملامستیا تر پایه پوری دا غلجکی نظرونه تبادله شول . «اوسکی» خو څو واره له هری زاویی نه پیغلی ته وکتل .

او دری هفتی وروسته و چه دهغوی دکوژدی داعلا مولولپاره

هغه څپیل کار په کوچنی کوټه کی ناست و سترگی یی په مخا مخ دیواله باندی دیوی بنسختی په تابلو باندی گڼلوی وی . د دیواله د پاسه یوه زیتونی رنگه چوکات په منځ کی یوه پنځه ویشتم کلنه بنسخته مو سکی وه . دهغی وپښتان دمخ دواړو خواوته پراته وه اوبښوی یی زمخ کړی وو ، او دسر په منځ کی یی سینځه وه . د بنسختی جگه پوزه او او بادامی سترگی وی . دمو سکا په

حال کی یی دشونډی په اخر کی یوه بنسکلی گو څه لیدله کیده سپری هماغسی ورته کتل او په کوټه کی «دیوالدی» څلور فصلونو (دیوالدی یو ستر کمپود یتور او مو سیقی پوه و او څلور فصلونه دهغه یوستر او څلاند اثر دی) یوه خونده وړه انگازه کوله هغه یی ټیکلی په گرام

باندی ایښی وه او آهنگ لادسپرلی په فصل کی و هغه ددغه آهنگ د سپرلی په نشه کی ډوب و . پیغلی ورو یوه پیاله چای دهغه مخکښی کښنوده . سپری په مینه مینه و رقه وکتل او دلاس په گوتو یی دهغه رنگی لمس کړ او ورو یی ترشونډو لاندی وویل :
- شکریه !

او بیا یی پیغلی ته وکتل . پیغله مخا مخورته کینا سته . لاس ی ور اوږد کړ اود هغی لاس یی په خپل لاس کی وینو او بیا په هماغه حال کی په دیواله . باندی د بنسختی تابلوته خیرشو .

- خدایه ، خومره «اوسکی» ته ورته ده . دیوی منی دوه نیمایی ...

ولیدل چه رنگی بی تک سپین اوښتی او همداسی د درد او خوږ له زوره خان پیچی . ماته یی وویل چه وخت یی دی او روغتون ته می ورسوه زه پداسی حال کی چه له یوی خوا دخونی له زوره په کالیو کی نه خائیدم اوله بد خوا هم هغسی خوږ اوږیدلی خوړولم ژر له خایه پا خیدم . دپسرلی خانگی باران اوریده . دکور له ونو اوچمن نه یوه خوندوره وږمه لټیدله . زدمی کوټ په اوږو واچاوه اوله کوره ووتلم چه یو ټکس پیدا کړم وروسته می هغه روغتون ته ورسوله . تر سهاره پوری به روغتون کی وم . همداجه سپیدی وچاودیدلی ، ډاکتر زه ور غوښتم او راته وویل چه میرمن دی پر ته له جراحی عملیا تو بل ډول نه رغیږی . اولاد دی به پښو راځی او پور مجبور یو چه هغه عملیات کړه ماته هغه وخت ډاولاد ژوند هم مطرح نه وه . ماویل چه «اوبنکه» له مرگ نه بچ شی . او ډاکتر ته می په ډیره اسره او تلوسه و ویل چه تا سو ښه پو هیږی ، هر ډول مو چه خو ښه وی . او د سهاراته بجی وی چه «اوبنکه» یی د عملیات لپاره دآبر یشن کو ټی ته بو تلله . یوه گری خو تنه ډا کتران هلته لگیاوو خو بیا وروسته یو ډاکتر راووت او پدا سی حال کی چه د پریشانی نښی یی ، څیره کی بنکا یدلی ماته وویل چه ورشی ء وینه راوړی . که نه نو نه مو اولاد رغیږی او نه میرمن کاغذ می وا خیست او په وینه پیسی وځو خیدم . ماچه خپل جیب ته لاس کړل یو اخی می پنځه اویا رویی در لودی . اوله هماغی شیبی نه می په پور کو لو پیسی وځفستل . دوه گری زه ها خوا دا خوا په پیسو پیسی . گر خیدم او پدی نه بریالی کیدم چه دوینی پیسی پیدا کړم . او وروسته تر ډوه نیمو گریو ما پیسی لاس ته راوړی .

خو همدا چه رو غتون ته ورسیدم نوبه دالیز کی می یوه ارابه داره تذکره ولیدله چه دپرستارانوله خوا ټیل وهل کیږی دناروغ به منځ بانندی یی یو سپین څا در غوړولی و . زږه می ورین دید خو تیر شم او په تلوسه می دډاکتر تر خوننی څان ورساوه .

شماره اول .

او چه ورننوتم ډاکتر راته وکتل او بیا یی سر کښته وا چاوه . ما ورته وویل چه وینه تیاره ده . نو هغه خواب رانکړل .

او ورته می وویل چه متاء سفاو خواشینی یم . دوینی بوتل می راته کشیشود او دلیو نیو په شان می ډاکتر له گریوانه ونیو او همداسی می چیغی وهلی .

قاتلانو . . . قاتلانو . . . او یو وخت می څان د «اوبنکی» دجسد سر پوری ولید .

دلیکوال له ستر گو نه اوبنکی به لاله بانندی سره ورغریدی اود «موسکا» پی پام شو .

پلاز ته یی وویل !

«آبا بس کړه نو . . . ترڅو ستا دا ویر هیخ پای ته نه رسیږی پلاز می وویل .

«نه هیخ ندی . . . هیخ ندی . خو «موسکا» ورته وویل



«اوس تر هماغه خایه پوری رسیدلی وی چه دمو مری ، می دی له روغتون وویست . . . زه ښه در بانندی پو هیږمه بس کړه او زما په خاطر بس کړه

لیکوال «موسکا» ته وکتل . بیامی هم له څنه سره وویل چه له خپلی مور سره عجیب ورته والی لری . . بیا یی هم عکس ته وکتل . غلی شو او څان یی په بل شی مشغول کړ خو دښخی دمړینی او دلور دیدایښت او زیریدلو ورځ یی هډو له ذهنه نه وتل . «موسکا» ته یی بیاهم وکتل ورو یی له څانه سره فکر وکړه . عجیبه ده . . دیوه موجود دژوند مزی وشلید او بل موجود پرمخ وځندل .

بیا هم پسرلی او بیا هم «موسکا» دزیریدلو تلین په رارسیدلو . بیا یی هم په مینه مینه «موسکا» ته وکتل . ورو له خایه پاخییده او لاس یی دهغی په غاړه کی واچا وه . خپلی اوبنکی یی پاکی کړه . په تندی بانندی مچ کړه .

او ورته وی ویل .

«ورځه لوری چه ولاړ شو . . یو لری څای . . . یو څای چه دذواړو پام غلط شی . . زه نور زغم نلرم ډاکور ماته له ډیره خاطر ونه ډکدی او لوری له خایه پالمخیده .

له خلاسو کړی کیو نه دپسرلی خوند وږه وږمه په کوټی کی چلیدله سړی خپل کوټ به اوږو واچاوه یو ځل بیایی هم د«اوبنکی» عکس ته وکتل .

اویا یی یو سوږ اسویلی وکیښی خو په کوټی کی د«ویوالدی» څلور فصلونو لیا نڅنی انگازه کوله . .

سړی به خپل ډډ غږ دآهنکک سره زمبمه وکړه او یا له کوټی نه په وتلو کی یی دگرام سوچ ټپ کړ .

څلور فصلونه یی له انگازی وغوځول خو په خپله روان شول چه دپسرلی دفصلو نو خواته ولاړ شی . . لکه چه هر کال تلل آیا دا دانسانانود ژوند نه تم کیدو نکی او جاودانی بهیږه ندی .

نوروز باستانی و برخی از مراسم آن

(نو روز نخستین روز است از فرودین ماه و از این جهت سنال نو نام کردند ، زیرا که پیشانی سنال نو است) . تا آنجا که از کاوش و جستجو در زوایای تاریخ بر می آید ، نوروز همیشه نخستین روز سال نو بوده است ، اما همیشه بطور ثابت ، اول بهار و اول حمل نبوده است بلکه وقت آن تغییر می کرده و به برجهای دیگر و فصلهای دیگر از سال می افتاده است و برای اینکه بار دیگر به اول حمل برسد مدت يك هزار و چهار صد و نود و چهار سال وقت لازم می آمده است . توضیح این مطلب چنین است

همچون یادگاری خجسته از آریائیان عهد باستان ، گرامی میداشتند ، و برآستی که نوروز یکی از یادگار های ملی است . یارگار باز مانده از آریائیان مقیم بلخ بامی در هزاران سال پیش که شکوه داستانی و باستانی خود را در هر عصر و زمانی متناسب با مقتضیات همان عصر و زمان ، حفظ کرده است تا به ما رسیده است و اکنون سر آغاز فصل بهار است همانطور که در هزار سال پیش به روز گار فرخی و منو چهری اول بهار بود . علامه شهبیر وطن ، ابوریحانی بیرونی ، در وجه تسمیه این روز به نوروز گفته است :

بی گمان مجموعه ای دلپذیر فراهم خواهد آمد که می تواند آینه روشن و با صفایی از زیبایی و زیبا شناسی و زیبا پسندی باشد . در میان شاعران با ذوق و حال ما که در وصف نوروز داد سخن داده اند ، شاعران عصر غزنوی بخصوص عنصری و فردوسی و فرخی و منو چهری بیشتر از همه به ستایش نو روز پرداخته اند و مراسم خاص آنرا به زبان شعر بیان کرده اند و این خود نماینده این حقیقت است که مردم آن روز گار ، این روز باستانی را به طرزی با شکوه جشن میگرفتند و آنرا به شادی و خرمی شام میکردند و

در تاریخ دل انگیز و جان پرور ادبیات ما ، شاعری که دیوانش شعرش از توصیف نو روز - این روز فرخنده ای که سال شمسی ما با آن آغاز می یابد - تهی باشد ، کمتر وجود دارد .

از رودکی تا بایق ، هر شاعری که برآستی شاعر بوده و دلی و ذوقی و حالی داشته است نو روز را با مظاهر زیبای آن ستوده و دست کم يك پارچه شعر در وصف این روز با شکوه از خود به یاد گار گذاشته است که اگر منتبع زحمتکش و با حوصله ای پیدا شود و به جستجو و گرد آوری اشعار نوروزی در کهنه دیوانها بپردازد





منظره‌ای از جنب و جوش مردم در میله نوروزی

تشکیل دهد، از آن بعد به آفتاب هم کمتر نیاز پیدا میکند و روزانه يك ساعت آفتاب دادن برایش کافی است.

در عوض، پارچه ای نورمانند (اگر سرخ باشد بهتر) بدور سبزه ها می بندند یا میدوزند و گوشه‌ای از خانه (طاق یا سر میز) را باین چمن زیبا که بدون خاک است زینت میدهند.

یا صراحی سفالین نو را در آب میگذارند که آب بداخل سفال نفوذ کند سپس از جایی که يك سانتی متر به کعب صراحی فاصله داشته باشد تا زیر گردن صراحی را تخم تره تیزک که در میان تخمهای سبزیجات مزیت چسبندگی و رشد سریع را دارا میباشد می پاشند بطوریکه از تخم مستور شود، آنگاه در بین صراحی آب میریزند و آنرا در آفتاب میگذارند، یکی دو روز بعد تخم ها تیج میزند و ریشه‌های تره تیزک بیکدیگر می پیچند و دو سه روز بعد صراحی باستثنای گردن آن از سبزه پوشیده میشود

بقیه در صفحه ۷۲

صفحه ۲۹

کسانیکه میخواهند سبزنا بیندازند تخم آنرا به اندازه ای که لازم است فراهم آورده در میان خریطه یا پارچه نازکی انداخته در بین کاسه ای که آب در آن ریخته اند میگذارند و دو سه ساعتی صبر میکنند تا تخم بخوبی مرطوب شود آنگاه پارچه را با محتوی آن در وسط آب، می‌آویزند تا بخار مرطوب آب به آن برسد و پرورده شود.

بعد از یکی دو روز، آنرا از چاه خارج میکنند، اگر تخمها تیج زده بود (تیج زدن تخم عبارتست از شکافته شدن يك طرف تخم و جوانه زدن چیزی ریشه مانند از محل شکافته شده)، آنها را در بین غوری یا پشقای هموار میکنند و پارچه مرطوبی بروی آن می اندازند و قدری آب هم بروی آن میریزند و در آفتاب میگذارند، بعد از يك روز دیگر به وجود پارچه احتیاجی نیست، همه روزه آنرا آب میدهند و در آفتاب میگذارند تا وقتی که جوانه ها رشد کند و سبز شود و يك چمن کوچک در داخل ظرف

رسیده اند که شرح کوشش های آنان و ثمره این کوششها خود رفتی میخواند و حوصله ای.

بنده درین مقاله میخواهم بعضی از مراسم نوروز که هم اکنون در مملکت رایج است و بدون تردید از همان روز گاران گذشته بیادگار مانده است شرح دهم و آنچه در اینجا میخوانید، نمونه هایی است از مراسم بزرگداشت این روز فرخنده توسط مردم ما.

سبزنا :

سبزنا اصطلاحی است برای آن نوع سبزه که بدون خاک در داخل يك ظرف یا سطح خارجی صراحی کاشته میشود.

نخستین گامی که برای استقبال نو روز برداشته میشود، همین کاشتن سبزنا یا باصطلاح انداختن سبزنا است.

تخمهایی که برای انداختن سبزنا بیشتر مستعد است عبارتست از جو، گندم، نسیک (عدس) و تخم تره تیزک.

در فاصله ۱۵ حوت تا ۲۰ حوت

که سال شمسی از سیصد و شصت و پنج روز تقریباً يك ربع شبانه روز زیاد تر است (۵ ساعت و ۴۹ دقیقه و ۱۷ ثانیه) ولی در بعضی از اعصار آنرا همان ۳۶۵ روز می‌گرفتند و از ساعات و دقائق و ثوانی آن صرف نظر میکردند که طبیعتاً در هر چهار سال، نوروز يك روز به عقب می افتاد و این حال دوام داشت تا اینکه به چله زمستان یا چله تابستان میرسید و بازهم راه خود را ادامه میداد تا اینکه در سال ۳۹۵ هجری که بار دیگر به نقطه اعتدال ربیعی در اول حمل رسیده بود، با رایج شدن حساب کبیسه از سرگردانی خلاص شد و در اول برج حمل قرار گرفت.

متوکل عباسی، معتضد عباسی، خلف بن احمد سیستانی و ملکشاه سلجوقی، هر يك در روز گار خود برای اصلاح تقویم و ثابت گردانیدن نوروز در يك روز معین، کوششهایی کرده اند و از دانشمندان اختر شناس و ریاضی دان عصر خویش مدد خواسته اند و به نتایج هم



حیوانی از طبیعت ، تهیه شده از چوب بلوط - اثر میرزا محمد

آثار نقاشی و تابلو هاییکه برای جوایز مطبوعاتی کاندید شده است



تابلوی شبکه کاری از پلاستیک
اثر عبدالرسول متعلم صنف یازدهم
لیسه نجات

مجسمه از چوب بلوط اثر
خلیل اله نادری



تابلوی شبکه کاری از پلاستیک اثر عبدالرسول متعلم صنف یازدهم
لیسه نجات



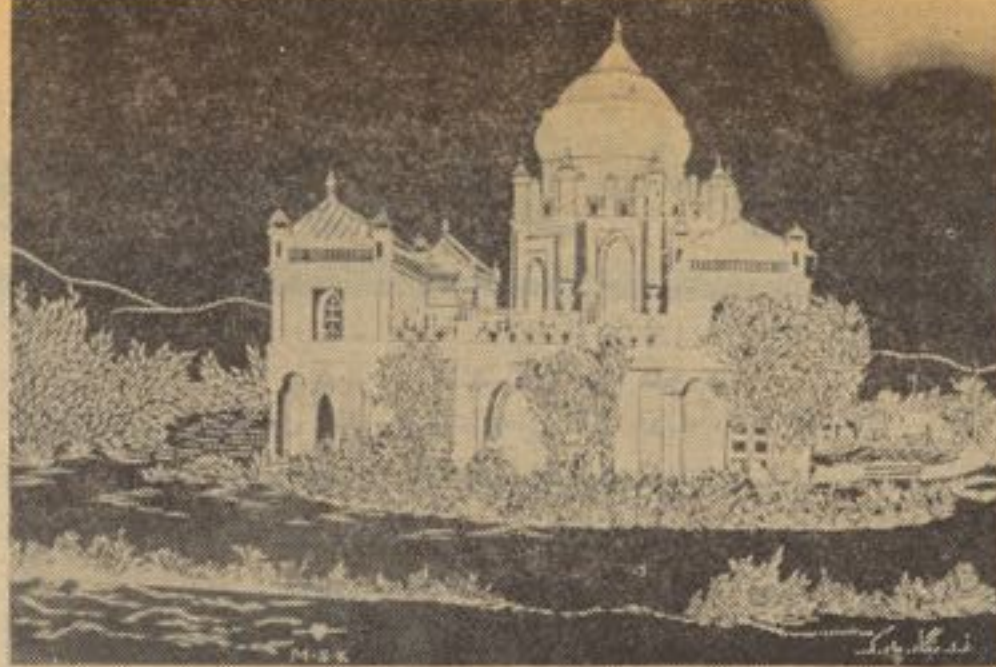
تابلوی گاه تهیه شده است اثر: احمد شاه



زن کوچی، تهیه شده از چوب اثر غیاث الدین معلم مکتب صنایع



«بزگشی» تهیه شده از چو بارچه - اثر غیاث الدین معلم حصه اول
غازی محمد ایوب خان



«بارك زرتگار»



«انتظار» تهیه شده از چو بارچه - اثر محمد



«زن گدا» تهیه شده از چو بارچه - اثر غیاث الدین معلم مکتب صنایع



«بزگشی» تهیه شده از چو بارچه - اثر سلام الدین معلم مکتب حصه اول
غازی محمد ایوب خان



«مادر و فرزند» - تابلوی رنگه - اثر محمد فرید

میز مدور ژوندون در

طرح و تنظیم از : مقدسه مخفی و مینا مهربان
زیر نظر گروه مشوری ژوندون
به همکاری هتل انتر کانتیننل

اشتراک کنندگان میز مدور

پروین علی : متاهل - ژورنالیست معاون اداره روزنه رادیو افغانستان
عادلہ یونس: متاهل، معلمه لیسه زرغونه صاحب پنج فرزند.
محبوبه علی : متاهل، معلمه لیسه ملی تحصیلات فوق بکلوریا، صاحب یک فرزند.
استاد بشیر هروی : متاهل، صاحب هفت فرزند عضو روزنامه جمهوریت .
میرمحمدحسن : متاهل لیسانس دپلوم انجینیر مدیر لیسه نجات و استاد، صاحب پنج فرزند.

جوانان در هر دوره وزمانی نسبت به نسلی گذشته وسعت فکری بیشتری دارند و همین است که بانها حکم میکند خانواده، محیط و اجتماعیشان را از کهنه گرای بازدارند

...

ناهمگونی وعدم انطباق میان شرایط دیروز و امروز به نسل سالمند ماتولید عقده مینماید، این عقده ها واپس زده میشود و در آخر ...

...

تاعوامل و انگیزه های واقعی ووعینی تضاد های فکری شناخته نشود از میان برداشتن آن مشکل است

...

تعجب بیش از اندازه پدران ومادران وپایبندی باصول ورسومی که باایجابات وروحیه زمان ماناسازگار راست راه آشتی فکرها را سد مینماید .

مطلقا نظرشان رابه فرزندان نشان تعمیل نمایند.

واکتون باز هم باطرح این پرسش که: اگر دختر ویا پسر جوانی در زمينه ازدواج وانتخاب همسر با مخالفت شد پدر وما درانشان روبروگردند ویا اینک به پدران مادران تشخیص بدهند که فرزندانشان درانتخاب خود دچار اشتباه شده اند، چه باید بکنند، چه راههای حلی برای این مسئله خانوادگی واجتماعی وجود دارد ودر آخر این گونه اختلافات مولود چه گونه عوامل وانگیزه های میتوانند باشد؟

رشته صحبت را بشما وامیگذارم . پروین علی نخستین سخنگوی مجلس است، او میگوید:

وقتی يك مشکل و پرابلم جدی گروهی واجتماعی مورد ارزیابی قرار میگیرد، برای اینکه درشناخت عوامل و برداشتن آنها واقعیت ها، اشتباه نگرند، وانگیزه ها همان طوریکه هستند بررسی گردند، باید مطالعه وتحقیق کافی درشناخت خصوصیت های بی که در مجموع سازنده و بوجود آورنده آن مشکل میباشند صورت گیرد .

فکرتوی هفته گذشته جوانانی است که دور همین میز جمع آمده بودند .

این جوانان مشکل ازدواج و تفاوت اندیشوی وطرز دید کاملا متفاوت میان دو نسل را در همین زمینه، در دو بخش مورد مطالعه وارز یابی قرار دادند :

نخست علت یابی وانگیزه واقعی پرور چنین تضاد هارا که بنوعی شک کانون گرم خانواده ها را تهدید مینماید، و دوم کوشش برای یافتن راههای حل منطقی و عملی این مشکل و کاش طرفی که بتواند با توسل بانها میان تلقی وتفکرخاص دوسنسل زد و آشتی برقرار ساخت.

مهمانان ما در هفته گذشته روی هم رفته سه راهحل راپیشنهاد نمودند:

احترام اعضای خانواده به عقاید و عقاید دیگر به منظور تفاهم وسازش بیشتر وتحکیم روابط نیک وحسنه درفامیل .

تاسیس دفاتر تعاونی از دواج توسط دولت .

و در نهایت عصیان جوانان واستعداد از حربهخانوں در مقابل پدران ومادرانی که بدون در نظر داشت شرایط خاص زمان میخواستند

پرسشگر: موضوع صحبت اینست نیز، تضاد فکری و وجود، میان جوانان و نسل سالمند تر، در زمینه ازدواج می باشد، و درحقیقت بحث امر و ز دنیا لسه

واینک باز هم میز مدور ژوندون در خدمت شما خانواده های عزیز است، خانواده های که در جریان يك هفته گذشته بانامه ها وتیلفونهای صمیمانه خود اقدام مجله محبوب خود راستودند و ما را در ادامه این راه تشویق نمودند .

از فرد فرد شما خواننده عزیز بخاطر این همه علاقه متشکریم و سپاسگذار و باز هم در انتظار نامه های شما، نظرات شما و انتقادات شما .

وگروه مشورتی ژوندون هم در خدمت همه آن دختران و پسران و پدران و مادرانی که دردی برای گفتن و غصه ای برای قصه نمودن داشته باشند، لطفا باز هم از خردرد های زندگی خانوادگی خود، از تجارب تلخ و شیرین خود واز غمها وشادی های خود برای ما بنویسید وبگذارید دیگران، دیگرانی که در جستجوی راه هموار تری برای رسیدن به مقصود میباشند از این گفته ها و نوشته ها استفاده بکنند . لطفا نامه های تان را باین آدرس پست فرمایید :

کابل - انصاری وات، مجله ژوندون مخصوص صفحات خانواده،



از راست به چپ محبوبه علی، پروین علی وعادلہ یونس.

خدمت خانوادها

جوانان ما در شناخت قبلی خود همسران آینده شان احساساتی میشوند.

احساساتی که بی لجام است و ناشی از کمبود های روانی تند و آتشین است و محدود در صورت ظاهری افراطی است و دور از تعقل.

بنظر من پدران و مادران هم قبل از سن قانونی جوانان وهم بعد از آن حق دخالت دور از تعجب را در زندگی آنها دارند...

اگر پدران و مادران در زندگی فرزند انسان دخالت می نمایند بخاطر خود خواهی نیست انگیزه آن بد خواهی نمیتواند باشد، والدین خوشبختی آنها را آرزو دارند.

شد، القاء فکری از راه مطبوعات و راديو نقش خود را ایفا میکند و بهرور انگیزه های - اختلا فدر مساله مورد بحث کا عش می یابد.

محبوبه علی:

تعصب بیش از اندازه پدران و مادران و افراط در باندی به رسو می که امروز اجابات نازه ای جای آنرا گرفته است يك عامل دیگر اختلاف نظریان پدران و مادران و فرزندان جوانشان در محیط ماست، جوان امروز می خواهد شناخت قبلی و کا ملی از همسر آینده خود داشته باشد، تلقی بر داشت و اندیشه او را بداند، از شخصیت عاطفی و بیرونی او از دیدگاه خود مطمئن گردد و آنگاه که متوجه توافقی وهم آهنگی فکری میان خود او گردید قرارداد ازدواج را امضا نماید، جوان امروز نمیتواند همسر آینده اش را با دید دیگران و فضاوت دیگران بیز برد و این حق اوست اما لطفا ورق بزنید

موضوع تضاد فکر میان دو نسل بسیار عمیق است و نه تنها در مورد ازدواج و حق انتخاب همسر، بلکه در پدیده های گونه گون زندگی اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی، شکاف بزرگی را میان ذهنیت نسل جوان و نسل پیرتر ایجاد میکند.

اگر در مورد مشکل ازدواج، مشکلی که با تاسف در جامعه ما هر روز پهنای آن وسیع تر میگردد، بصورت يك کل فضاوت گردود برای آن علت و باعللی عمومی جستجوی گردد میتوان این علل را روی دو اصل تعلیم و تربیه و شرایط خاص فکری تمرکز بخشید. جوانان در هر دوره و زمانی نسبت به نسلی که جانب انقراض پیش میرود دو سبقت فکری بیشتری دارند، شرایط زمان و محیط آنها نسبت به شرایطی که نسل سابق مانند تر زیر سلطه و ضابطه های آن بزرگ شده است متفاوت است و متکا ملتر، و همین است که بانها حکم میکند شرایط خانواده، محیط و اجتماعشان را از کهنه گرایی نجات بخشند و مطابق تلقی، اندیشه و ذوق خود آنرا سازندگی نمایند، از جانبی شرایط دیروز، قیود دیروز و ضابطه های دیروز به شکل سنن خاص، اعتقادات خاص و رواجهای خاص نژاد نسل سالمند تر باقی مانده است، و ناهمگونی و عدم انطباق میان شرایط دیروز که پدران و مادران سابق مانند امروز محمول آند و شرایط و ایجاباتی که زمان امروز و مقابلشان قرار میدهد و به ذهن شان القاء مینماید، برایشان تولید عقده مینماید، این عقده ها و اویس زده میشوند و این وایس زده های روانی تو لید عکس العمل در مقابل پدران جوان و اندیشه جوان را می نماید.

در این صورت چاره چیست اگر که من این طور است: ما میتوانیم با گوشش و تلاش زیاد از ایجاد فاصله بیشتر میان ذهنیت جوان و پیر مانع شویم و با تعمیم تعلیم و تربیه راه را برای آشتی افکار هموار نمائیم ولی این چاره اساسی نیست رفتار تعالی و نی نیز برای يك فشر خاص اجتماع مامیتوانند مفید باشند ولی برای از میان برداشتن کامل مشکل ازدواج نقشی ارزنده ندارند و عصیان هم بصورت فردی میتواند يك پیروزی باشد ولی يك چاره اجتماعی هرگز راه بنیادی آن فقط تحقیق است برای شناخت واقعیت های محیطی، برای شناخت عوامل اختلاف در میان فشر ها و طبقات مردم و برای درک نسبت هادرشیر ها و روستا ها با شرایط کا مسلا متفاوتان، در این صورت وقتی افکار ریسر ج گردید و مشکل همانطوریکه هست تشخیص

مرا رهنمای کنید!

بیشرفت و کار را به انجام رسانید که از دختر بقول خودش دلخواه خود خواستگاری نمود.

باور کنید وقتی از این جریان آگاه شدم خواستم انتخاب کنیم و بیش از این تغییر نشوم، اما آینده کودکانم مرا از این اقدام باز داشت، تصمیم گرفتم همانطوریکه میخواست از اطلاق بگیرم و جدا شوم ولی باز هم مساله کودکانم مطرح بود، کودکانی که بایاید پسند نداشته باشند و بیامادر.

و اکنون روزهاست که کار من گریه است و باز هم گریه نه برای خودم که در جوانی بدبختی زندگی ام را رنگ زده است و نه برای شوهرم که بر منجلا ب گناه و فساد غوطه ور است.

بلکی برای فرزندانم آنها که در حقیقت در چنین شرایطی نه پدر دارد و نه هم مادر! پس چه باید کرد؟ شما بمن بگوئید، شما راهنماییم کنید و گرنه این بار سنگین قائم خواهد خوانند و روانه گورستانم خواهند نمود.

از شما از مجله زوندون به عنوان يسك خواننده و بخاطر صفحات خانوادگی تان متشکرم و در انتظار آنکه اگر راه نجاتی یافتید برایم بنگارید، تشکر، محفوظ.

زوندون: خواننده عزیز نامه بالانویسه است از نامه های که برای ما می رسید و نباید هم بسی جواب بماند، گروه مشورتی زوندون میکوشد باتماس با این میرمن جوان راه حل منطقی ای را برایش بیابد و شما خواننده عزیز هم میتوانید در همین مورد برای مانامه بنگارید و نقلش خود را باز گو کنید راستی این میرمن و یا میرمن های دیگری که در چنین شرایطی قرار میگیرند، چه باید بکنند، طلاق، خودکشی، عصیان سازش و یا...

این راشما تعیین نمایید. تشکر



از راست به چپ میر محمد حسن - پروین علی - عادلہ یونس - استاد بشیر هروی.

میزمدورژوندن در خدمت خانواده ها

تماس دایمی پدران و مادران با استادان فرزندانشان راهی است معقول برای آشتی دادن فکر ها .

...

تدوین يك قانون مترقی برای ازدواج آسان است اما یافتن طرقی برای تطبیق آن مشکل است. خیلی مشکل است .

...

شما مشکلات ازدواج را در ساحه شرایط خاص يك قشر خاص اجتماع مطالعه میکنید ، این بحث را افقا نستان شمول بسازید تا بتوانیم خوبتر به ارزیابی عقاید بپردازیم .

میرمن الفتون !
 ماہم از شما متشکریم ، لطفا نامه های تا زمان فصل تر بنگارید و در یک روی کاغذ ، تا بتوانیم جایش نمایم .
 بیاضلی احمدین !
 اگر ممکن است در جریان هفته یکروز بدو ترجمه تشریف بیاورید ، تشکر .
 بیاضلی عزیز ، عزیززاده !
 ژوندون قصد حمایت از حرکات افراطی جوانان را ندارد ، ما فقط میکوشیم مشکلات را بشناسیم ، طرح نماییم و برای آن راه حلی بیابیم موفق باشید .
 خواهر ماصفا !
 فعلا درس تان را بخوانید و موفق باشید برای عشق و دوست داشتن فرصت های بهتری هم در انتظار شما هست .
 بیاضلی عبدالصمد ف !
 ما فکر میکنیم برای يك معلم صنف نهم اندیشیدن باز دواج و عاشق شدن کار ناپلانی نیست اگر در این مورد بسیار احساسا تری هستید لطفا یکروز بدو دفتر مجله تشریف بیاورید ، سلام شمارا هم به آن نویسنده رساندیم متشکر شد و متقابلا شمارا سلام گفت تشکر .

قبلی اما کامل از واقعیت انگیزه ها و غسلسل اصلی اختلافات نظر درمو ضوع مسو رد بحث .
 میرمحمد حسن :
 بیاضلی محبوبه علی و با اجازه شما باید عرض نمایم جوانان ما غالباً در شناخت های خود از عصر آینده شان بیشتر متکی با احساسات میباشند ، احساساتی که گاه بی لجام است و ناشی از يك سلسله کمبود های عاطفسی و روانی ، تدو آتین است و محدود در صعود اشکال ظاهری ، افراطی است و دور از تعقل و در چنین شرایطی است که دخالت پدران و مادران که چشم بازتری دارند و آینده بینشی خوبتری ناچار نیست ، تحمل بدی محسوس ب نمیکرد و به ضرر جوانان هم نمیشد شما از شناخت قبلی و در ک کامل و توانا عشق

این حق راستن گفته و اندیشه های گفته تر سلب میکند و همین آغاز فاجعه است در خانواده و شروع ستیزه جویی میان جوانان با پدر و مادرش .
 منظر فدا افراط در ستیزه جویی جوانان نمیشد و عصیان رادر خانواده نباید نمیکند چه ستیزه جویی و عصیان ، پدران و مادران را به تکس العمل های شدیدتر و امید ارد ، - عکس العملی هایی که ممکن است در نهایت به جدای دایمی جوانان از خانواده شان منجر گردد و چنین حادثه ای بدون شك روی تاطفه جوان اثرات بدی میگذارد و شاید انحرافات روانی رادربی داشته باشد ، بنظر من نمیتوان شرایط را یکباره تغییر داد ، ولی اینکار بهرور عملی است و بکمک مطبوعات و رادیو البته همانطوریکه میز من علی اشاره نمودند با شناخت



دردم ما نیست. پروین علی گفت که افغانستان در کابل خلاصه نمیگردد و من هم این نظرات را تایید میدارم. همین اکتو در دهات و روستاها زن فقط دوقش را دارد و وسیله آتوم و دیگری یک گازگر خوب در خانه، این بگوید از تو دوقش زنا نمک در دهات و روستاها و پاشورهای گو چک زندگی می نمایند از کدام حق اجتماعی خود برخوردارند؟ شما برای دخترانی که در مقابل پول فروخته میشوند چه میگویید؟ برای مشکل تو یا نه و چیز و پاشورهای که تمام حق انخا بیا در دست پدران و مادران میدهند چه فکر می کنید؟ شما طرفدار حقوق خانوادگی به منظور آما می دانید؟ حتی بچوانا نمی بینید، اما این کتاب را در کدام قریه و روستا تدوین کردید؟ می نمایند؟ من میگویم حتی قانون ازدواج اگر زمینه تطبیق بیاید در داخل شهر هاوره میان یک قشر خاص از اجتماع است آنهم قشری که کمتر با چنین مشکلاتی روبرو است.

پس باید مشکلاتی را مطرح نمود که افغانستان شمول باشد، غیر میت یا شمس باشد بیشتر مخصوصا میان قشرهای کم سواد و بی سواد مطرح باشد و آن وقت برای آن چاره اساسی گواش گردد.

پرسشگر: از شما متشکرم با اجازه تا از حرفها بتان نتیجه گیری مینمایم. حال اگر ممکن است هر کدام نظر قطعی و نهایی خود را در زمینه راه حل های منطقی که از نظر شما برای از میان برداشتن فاصله های فکری و تضاد های اندیشوی وجود دارد بیان نمایید؟

پروین علی: تحقیق و ریسرچ بسیار است ساخت عواقل تضاد ها و انگیزه اصلی اختلالات و فرا هم آورده شرایطی که تطبیق یک قانون مترقی را برای ازدواج در جامعه مایسر گرداند و استفاده مطلوبه آن و رادیو از تالیفات احصایه های تحقیقی برای آلاء - دوا و دار ب مردم از طریق نشرات.

محبوبه علی: مجادله با تعصبات و خرافات داشتن یک قانون مترقی برای ازدواج، گوشش برای تطبیق آن در همه کشور و سهم گیری فعال و مثبت مطبوعات برای آلاء فکری.

استاد بشیر: یافتن طرفی بهتر برای فراهم آوری یک محیط مسالمت آمیز در خانواده.

پرسشگر: در مورد قانون ازدواج با بد بگویم از تدوین چنین قانونی فراهم نمودن زمینه های تطبیق آن مهم تر است، ما شاهد آن بوده ایم که قوانین مترقی در ساحت زندگی اجتماعی خود داشته ایم اما چون شرایط برای تطبیق به عمل کشیدن آن میسر نشده است این قوانین نتوانسته اند در بخش های مربوطه خود روی زندگی گروهی ما تاثیر مثبتی داشته باشند.

پروین علی: من هم همین طور فکر میکنم و قانون ازدواج موجود را در همین زمینه مثال میآورم، این قانون با آنکه خالیگانه بی دارد جنبه های مثبتی نیز در آن یافت میشود، اما، کدام یک از این جنبه ها به عمل کشیده شده است، در حقیقت هیچ. مگر اینکه افغانستان را در کابل و کابل رادریک قشر خاص اجتماعی خلاصه نمایم.

محبوبه علی: موضوع خوبی را عنوان نمودید، ایراد من هم باین بحث و گفتگو همین است، شما هم مشکلات را در ساحت و وسیع آن یعنی مشکل افغانستان شمول مطرح نمی سازید و هم طرق و راههای علاجی را که نشان میدهد سازگار با شرایط اکثریت

محبوبه علی: موضوع خوبی را عنوان نمودید، ایراد من هم باین بحث و گفتگو همین است، شما هم مشکلات را در ساحت و وسیع آن یعنی مشکل افغانستان شمول مطرح نمی سازید و هم طرق و راههای علاجی را که نشان میدهد سازگار با شرایط اکثریت



بشیر هروی، میر محمد حسن با خبرنگار زوندون.

زندگی نسل جوان زودده شود، ولی آیهامه سن گذشته محکوم میباشند و همه بد را از مادران کهنه پرست یا به اینطور نیست، شرایط خاص زمان روی اندیشه نسلی سالوند هم اثر میگذارد، منتها نه بشکلی افراطی آن، اگر پدران و مادران در زندگی فرزندان چنان خودمداخله میکنند بغافل از خودی نیست، انگیزه آن بد خواهی نمیتواند باشد، آنها خوشبختی دختران و پسران خود را می خواهند و تجربه نشان میدهد که شناخت وادی نردان از زندگی و محیط و برداشت هایشان از روی بردار ها انگیزه است بسیار این دخالت.

اگر نسل ما مانند دور از تعصب و کهنه گرایی و همگام با ایجابات زمان و محیط تجربه اش را، حاصل یک عمر زندگی اش را در اختیار جوانان میگذارد و جوانان هم با احترام همین تجربه و دید باز تر زیاد افراطی و احساسات نمی نشوند من فکر نمیکنم طفیان و عصیان در خانواده جای آراش را بگیرد و ستیزه جویی جای تفاهم و سازش را، البته با توجه باینکه سطح سواد، در محیط ما خیلی پایین است باید با استفاده از وسایل ارتباط جمعی زمینه یک آلاء فکری را در معدود شرایط عملی مهیا ساخت و هم جوانان و هم نسل ما مانند تر را با تبلیغات به توافقی شان متوجه گردانید و از جانبی در محیط مکتب نیز باید بیشتر از این با بسن اصل توجه نمود که طرق سالم برای آستنی دادن اندیشه ها فراهم گردد.

عادلہ یونس: در پهلوی مسایلی که به عنوان راه تلاج برای خاتمه بخشیدن به حالت ستیزه جویی جوانان در مقابل پدران و مادران گفته شد، من فکر میکنم تماس دائمی و آلدین با استادان و مشوره با معلمان یک اقدام موثر و مفید میتواند باشد، گاه اتفاق میافتد که جوانان از محیط خانه غده میگیرند و این غده ها را تبارز

و هم آهنکی فکری نام بردید، من تایید میکنم این حق جوانان است ولی لازمه آن تماس داشتن زیاد دختر و پسر با هم است و این در شرایط اجتماعی مادر خور ستایش و راجتی نباید نمینا شد، چرا که این تماسها منجر به توافق گردید نتیجه اش یک ازدواج معقول است ولی اگر نشد، چه پسر ضروری نمیکند، چهره هادر زندگی اش ممکن عوض گردد و بالاخره زن دلخواه خود را بیاید ولی دختر با توجه به مضایقه های اخلاقی در محیط اجتماع مامحکوم میگردد، رسوا میشود و دروا نظمتس با همان یک پسر هر چند که سالها هم بوده باشد بد نتیجه میگردد، در باره اش حرفها گفته

میشود و شاید او دیگر خواستگار مطلوبی نیابد و در همین جاست که اجازه دادن به چنین روابطی بیشتر منجر به بدبختی دختران میگردد. من ایجابات زمان را قبول دارم اصل آزادی را احترام میکنم، طرفدار استفاده دختران و پسران در انتخاب همسر میباشم ولی افراط را در این زمینه قبول ندارم و تجربه

دیدم باز پدران و مادران را هم از نظر دور نمیدارم، من عقیده دارم که جوانان تار سیدن به سن قانونی خود باید گاملا زیر نظارت پدران و مادران خود باشند و بعد از آن هم ارتباطات بیرونی شان را بداخل یک تقلم خانوادگی و یک محدوده معین تایید مسمی نمایم.

استاد بشیر هروی: بنظر من پدران و مادران هم قبل از سن قانونی جوانان و هم بعد از آن حق دخالت را در زندگی فرزندان خود دارند، ولی این دخالت باید سالم باشد، آمو زنده باشد و دراز تعصب باشد و همراه با گذشت و ایثار، درست است که پدران و مادران و پاشورهای شمهاند با زیر سلطه و مضایقه های بزرگ شده اند با شرایط امروز، ایجابات امروز و از دید جوان امروز زیاد زینده نیست و درست است که سن و رسم و رواجهای هست که باید از محیط خانه غده میگیرند و این غده ها را تبارز

میشود و شاید او دیگر خواستگار مطلوبی نیابد و در همین جاست که اجازه دادن به چنین روابطی بیشتر منجر به بدبختی دختران میگردد. من ایجابات زمان را قبول دارم اصل آزادی را احترام میکنم، طرفدار استفاده دختران و پسران در انتخاب همسر میباشم ولی افراط را در این زمینه قبول ندارم و تجربه

دیدم باز پدران و مادران را هم از نظر دور نمیدارم، من عقیده دارم که جوانان تار سیدن به سن قانونی خود باید گاملا زیر نظارت پدران و مادران خود باشند و بعد از آن هم ارتباطات بیرونی شان را بداخل یک تقلم خانوادگی و یک محدوده معین تایید مسمی نمایم.

استاد بشیر هروی: بنظر من پدران و مادران هم قبل از سن قانونی جوانان و هم بعد از آن حق دخالت را در زندگی فرزندان خود دارند، ولی این دخالت باید سالم باشد، آمو زنده باشد و دراز تعصب باشد و همراه با گذشت و ایثار، درست است که پدران و مادران و پاشورهای شمهاند با زیر سلطه و مضایقه های بزرگ شده اند با شرایط امروز، ایجابات امروز و از دید جوان امروز زیاد زینده نیست و درست است که سن و رسم و رواجهای هست که باید از محیط خانه غده میگیرند و این غده ها را تبارز

میشود و شاید او دیگر خواستگار مطلوبی نیابد و در همین جاست که اجازه دادن به چنین روابطی بیشتر منجر به بدبختی دختران میگردد. من ایجابات زمان را قبول دارم اصل آزادی را احترام میکنم، طرفدار استفاده دختران و پسران در انتخاب همسر میباشم ولی افراط را در این زمینه قبول ندارم و تجربه

و این
را
مرد
نهایی
نظ
مکتب
و
معه
نقل
مندان
نیستی
سو ب
سند
سین



پسرلی په لندیا یو کښی

د پسرلی د گل په شانې دا سیمې زده
درېسې پاتې پاتې شونه د پسرلی هوا لگېږی
ستا د پسرلی نسیم می زده تازه کوینه

د پسرلی لونه کم شول
نجلې به سرو متکلو وږی ټولونه

پسرلی بیا په وطن راغی
زړغو نوی ښکلی دری او چمنو نه
پسرلی راغی گلان ډیر شول
دا وږیل گل به خپل آشنا لره وروږ مه
خاوند بیا ته پسرلی کړی
چه په خیالی گلونو وشي بارانونه

د ژوندانه راز

نه بوهریم یکتا یا ننگرهار کښی
ارغنداو یا دهری رود په کتا د کښی
په بخدی کی نیسایا یا زرنکار کی
کایسا کښی په واخان یا الماکښی
آریانا کښی د سوما تر ختکښو گل و
چه آشنا نه د پورانه د بلبل و
پسرلی ته می خوله وازه په خندا کړه
چه دا زهیم چه زیبا می دا دنیا کړه
که زه نه وای ته به هم له سره نه وای
پسرلیه! زه دی وومه غولولی
پښتنو ته ته زما یو خیر یوسه
چه دراز د ژوندانه نه خبر اوسه
هما غسی چه نن نه وی پروڼ نشته
چه گل نوی پسرلی کښی ژوندون نشته
که ژوندی وی تل بهاردی دا جهان هو
د ژوندی د پاره نشته دی خزان هو
لږ ژوندی شه سرون کاڼونه بهر کړه
د دنیا په غوړیدلی باغ نظر کړه
پسرلی کی هغه گل چه بیدار نه دی
په بهار کی خپل خزان دی بهار نه دی
هغه گل چه گلخانه کی پروتلی
په هر فصل کی تازه دی غوړیدلی
د دنیا نه گلخانه جوړه کړه خان ته
نظر مه کوه بهار ته او خزان ته
«پزواک»

د شبنم گلونه

بهار تازه کړل د شبنم گلونه
غنجی غنجی دک د شبنم گلونه
نرکس پخپله می لوزی وړول
د پیزند لودی ډیر کم گلونه
گل دکلابو غوټی وسپړلی
بلبلان ستایس صبحم گلونه
سحر ماښام می په تا سترگی لږ
خکه می خوښ دی ستا دچم گلونه
د هجر شیبی د انتظار کشمکش
د پوی نیولی و د غم گلونه
خدا پرو د شیبی پری چاژا کړی وه
سحر وختی و واره نم گلونه
چه دی د صبر پیماننه ډکه شی
په زړه دی وکړه د زغم گلونه
چه د خزان په جیو لا تازه شی
شته په عرب کښی د عجم گلونه
ټول سر تر پایه له ازغونه دک و
«کوهر» له ورکړل خپل صتم گلونه
«پیر کوهر»

د بلبلو اختر

بیا بهار شو غوټو برانسته گلونه نوی نوی
په هر لوری چه گلونه درته ښکاری ښکلی ښکلی
خزنده دی که ساکښی دی خوشاله پسرلی ته
کله توری ور پخې راشی کله سینه غلبه شی
په موسم د پسرلی کښی داویو چه کمې نه دی
د پسرلی له برکت به ملک ټول شتکی شتکی شی
سینه وورخ توره تبارشی نه ښکار بری د لهر سترگه
راته اوس خورا ژدی شه یاره ورخی دنور وژدی
د پرونی له شانه راته جوړ ښکلی کفر کړی

د پښتو زبی بهار به نصره وی همیش شیرازه
شاعران چه مدام لیکي ښه شعرونه نوی نوی

«نصره»

پسرلی ته سلام

پسرلیه ستادی رنگینوته سلام
ستادی خوری پستی هوا نه قربان
ستا سر دروشتو ورتشو ته سلام
دغه مرقم قام ته بیا ژوند ورکړه

افغانستان بېرک آباد کړه ربه
چه سرو مال کړو خپل هیواد نه قربان
دا روحیه مونږ کښی ایجاد کړی ربه
دغه ارمان لری به زده کښی پر هیڅ
چپوی مدام مو به کړو وږو کښی پر هیڅ

ترو اور ولا ندې زېږونه

سبا وون د کوچه له ختکښو غوړو ټوټه شو:

پسرلی راغی، پسرلی راغی!

د کوچه په غوغا کړې چې پرانیسته چاه بڼه ته خلاصیدله

غوټی وسپړلې او ویلې یې:

پسرلی راغی، پسرلی راغی!

د یاسمن زېږدېک وینکی گلونه او د صنوبر وینې په انتظار کې دې

پسرلی راغی، پسرلی راغی!

ستا کن و پښتان هم خان ته ښکلا لري

او وویسکادې لکه چاه بڼه بېلجام ختښو شریک چښای ووی

پسرلی راغی، پسرلی راغی!

کونډه خفله!

ته چاه بهر زوڼه نوی کوږی

او هر ټوټی ته ښادې او سپر لری و پښی

چاه زوڼه په پناه یاد راورو چاه تر وړو وړاندې پاتې دې

کارل تومن
چکي شاعر

د پسرلی پیغام

نسیم راوړی داسی خبردی
پاڅی بناغلو! پاڅی سهر دی
نوی موسم دی، نوی دوران دی
نوی ژوندون دی نوی دوران دی
هر څه دی نوی دیوه لاسه
قدرت نن کېدی داسی فرمان دی
دغم دڅوڅپنه پاڅی اختر دی

خبر که هر څومره ذری ذری شوی
خزان له داده کتری کتری شوی
دسپیره ژمی باد وله لاسه
خاوده ابروګینسی خاوری ابری شوی
څوک چه شهید وټن بختور دی

ورځی ژېړی ستاسو په غم کېښی
وینی بی خا څی داوښکو نم کېښی
ستا سو را تلو ته د آرزو سترګی
په استقبال دی د زړه حرم کېښی
ستا سو په لوری د دوست نظردی
پاڅی ۷ بناغلو! پاڅی ۷ سپردی
«دوست»

د پسرلی شپه

د پسرلی وږمه شپن مونه را زمیسېری ،
اوویدو گلونو له خاورو سر را پورته کېری ،
دوریشو له منځه دهغو مرغانو چېغی اوریدل
کېږی چه د ژمی له سفر څخه راغلی دی .
زړه می غواړی چه چېغی دکرم اوزده می
غواړی چه بی اختیاره وژام .
رښتیا ؟ هغه چه زه پیدم رښتیا دی ؟
آیا ممکنه د هغه لرغونی خوب می د شپې
په زړه کېښی رښتیا شوی وی ! ستوری او
سپوږمی په آسمان کی خاندی او وایی چه
هوکی !
سره گلونه د زمزمو سره او د سبا وون
بلبلان له چینو سره وایی :
آخر نن شپه پسرلی راغلی دی !
(لویدیځ ادب)

زیری

داورونه په بیدیا و کېښی بلېږی
که د سرو گلو غوټی دی چه غوږېږی
دغاټولو قافلی دی را روانی
که د سرو میو پیالی و یشتلی کېږی
نوی زوی تو تونه آرزو گمانی
په دغو د بزگر انو کېښی نڅېږی
ځوانه ! موره چه فرصت درنه لاپ نشی
زمانه انتظار نه باسی تیرېږی
د وطن فضا ، هوا او دښتی غرونه
د زلمو له ارمانو سره سمېږی
زمانه به پرده پورته کېری له کاره
د زاهد زېرمی که چوی که ویلېږی
چه په سرکښی بی هو س دسترته نوی
هغه گام نه پورته کېږی نه وغېږی
پسرلی به نوی زوی راوړی
چه د فکر مسیحا پکښی څو څېږی
سلیمان «لایق»

خط پده مخ د صنم راغی . که سپوږمی شوه پده هاله کې
دایې غابن په خوله کې زب کا . که ژاله شوه پده لاله کې
هسې رنگ سحر و جادو کړی پده نظر د شهلا سترگو
نه یې سیال پده هند کې شته دی . نه ثانی پده بنگاله کې
دازماله غمه شین زړه . پده کې خیال دیار د ستندو
هسې رنگ زب و زینت کا . لکه می پده شنه پیالې کې
ماوې عین گینه گل دی د غونچې پده لمن نغبتی
که یې کوت یو گل اندام و پروت پده سبز دوشالې کې
سرترا پده غم دهجر لکه فی سوری سوری کمر
ځکه یم مدام د هسې رنگ . پده آه و پده ناله کې
که یار غواړی هومره ژاره خورڅی عبدالحمیده
دایه داچه درمونڅی شي پده دریاب نه پده ناله کې

عبدالحمید مومند

دمشکو قافله

پسرلی شو تازه می راغله په گلو
هره خوا دی آوازو نه د بلبلو
د سبا نسیم په هسکو آیتو مگرڅی
د بهار زیری کوی په پردو خپلو
موسیدو د صبحم نه داسی ښکاری
چه پټ راز لری په زړه کېښی دویلو
د آسمان ناوی خالونه په مخ ایښی
خان بی ستری کره پیر سترگ ووهلو
دا لمر څرک دی په القو کی که مینه
کړی مینو ته سلام په سرو منگوکو
د خوبانو په رخسارو به یی نثار کړی
لاله ناست دکی پیالی په لاس دملو
یو له بله هسې رنگ مبارکی ده
لکه را چه شی اختر په کور او گلو
په گلشن کېښی قافله راغله د مشکو
که وږمی راڅی د مستو له ور بلو
د شبنم د طلائی څاڅکو برښنا ده
که خوبی راغلی په مخ د نازولو
ونو نوی غوټی پرانیستی له شوقه
د مرغانو اتن جوړ شو په غندلو
د باغ غولی لکه نوی ناوی هر دم
تاوه وی خان په جامو کی د بخلو
داوښانو غوټی دی کوچ و بار دی
څوار مجنونه نیسه لاره د محملو
ای حافظه د بهار ستندی وایه
چه تر څو پوری دی توان وی دویلو
«نصرالله حافظ»

ای دهقانه

تل دی بهار وی ز موږ وطن کېښی
لکه چه روح وی ښایسته بدن کېښی

خانگی د گلودی تل تازه وی
خزان دی نهوی زموږ چمن کېښی

ای دهقانه وخت دکار او ستادزیاردی
ستا دلاس گټی ته هر څوک امیدوار دی

خپل وطن په هر دازبو ټو ښایسته کړه
ستا په سهر دا وطن گلو گلزار دی

ستا د لاس گل ته بلبله خوشحالېږی
ستا له بانځه هر سحر وږمه تاوېږی
ښایسته جوڼه پدی ستا گلان اووږل کېښی
پورا هم ستا په گلانو پیرېږی



«خوب است ... خوب است. بالاخر به جایی میرسد. آمده ام که این کره ها را بفروشم»

پدرم پرسید:
«کره ها از کیست؟»

کاکایم باز هم آرام آرام جواب داد:
«کره های خواهرم است. به پیسه ضرورت دارم. وقتی کارم نتیجه داد، برایش کره های طلا میخرم ...»

ناگهان پدرم خشمگین شد و فریاد زد:
«تو دیوانه شده ای! ... میبوی دیوانه شده ای! زندگی را بیفایده بر باد میدی! ... حالا میخواهی خواهر بیچاره را تباہ کنی!»، درخشش چشمهای کوچک کاکایم بیشتر شد و گفت:

«توجه میگوئی؟ من یکروز برایش کره های طلا میخرم. سرپایش را با طلا می پوشانم ... بالاخر کارم نتیجه میدهد ...»

پدرم سخن او را برید:
«تو احمق هستی! دیوانه شده ای! چشمهای کاکایم باز هم بیشتر درخشید و لبهای باریکش لکان خورد:

«چطور احمق هستم؟ چطور؟ ...»

پدرم فریاد کشید:
«تو دیوانه هستی!»

کاکایم یک قهقهه عمیق را سر داد:
«من دیوانه هستم؟ ... من دیوانه هستم،

ها؟»

باز هم قهقهه خندید. دیگر چیزی نگفت و از خانه برآمد و هرگز باز نگشت.

مدتها سپری شد و دیگر کاکایم را ندیدم فقط کسانی که از ولایت ما می آمدند، خبر میدادند که او همچنان بکار کیمیاگری سرگرم است.

پانزده سال گذشت و من خواستم به ولایت خودمان بروم و از دهکده مان و خویشاوندان ما دیدن کنم.

غروب یکروز بود که به دهکده رسیدم. دهکده فقیری بود و خویشاوندان ما هم مردمان ناداری بودند.

به مجرد رسیدن از عمه پیرم پرسیدم:
«کاکایم کجاست؟»

به گریه درآمد و گفت:
«در خانه خودش ...»

گفتم:
«خانه او کجاست؟»

در کج دور افتاده حویلی اتاق خرابمانندی را نشانم داد و گفت:

«دیگر وضعیت خیلی خراب شده ... اصلا دیوانه شده ...»

با شگفتی گفتم:
«دیوانه شده؟»

عمه ام جواب داد:
«ها ... شبها آواز میخواند ...»

چه آوازی؟»

«نمیدانم ... هر شب آواز نوا میخواند. اما در همه این آوازی ها کب از طلا است»

تأصیح از طلا کب میزند ...»

گفتم:
«میروم که ببینمش»

از زیر درختی سیب و زردآلو گذشتم.

دیگر هوای تاریک شده بود - نزدیک اتاق خرابمانند که رسیدم زمه نا مغمومی را شنیدم آهسته در زدم. زمه ما خاموش شد و کسی با آواز خشنی پرسید:

«کیستی؟»

گفتم:
«کاکا، من هستم»

دروازه باز شد و دیدم رفتم. کاکایم در حالیکه هر یکین کوچکی را در دست داشت، پشت در ایستاده بود. یاغوشحالی گفتم:

«مرا به یاد دارید؟»

هر یکین را نزدیک چهره ام آورد. لبخندی لبهای باریک و بیهمبسته اش را باز کرد. در حالیکه سرپایم را در انداز میگرد، گفت:

«کاکایم آرام آرام گفت:



تولدیه رهنورد زریاب

بیرون آید.
او پس از هر شش ماه یکبار به خانه ما می آمد و هر دفعه پدرم ازش میپرسید:
«کارها چطور است؟»
لبهای باریکش به سختی از هم باز میشد و جواب میداد:
«خوب است ... خوب است. بالاخر به جایی میرسد ...»
آخرین باری که به خانه ما آمد، پدرم باز هم پرسید:
«کارها چطور است؟»
کاکایم آرام آرام گفت:

در اولها نمیدانستم که «کیمیاگری» چیست و یکروز درین باره از پدرم پرسیدم. گفت:
«کاکایت میخواهد از مس طلا بسازد. به این کار میگویند «کیمیاگری» ... و خنده تمسخر آمیزی را سر داد.
از آنروز به بعد، کاکایم برای من مرد اسرار آمیزی شد.
او مرد خاموش و کم گویی بود. وقتی می نشست، لبهای باریکش روی هم فشار می آوردند؟ مانند دربانان زمختی به سختی اجازه میدادند چند تا کلمه از دهن کاکایم

در آن هنگام که من دوازده سال داشتم، هر وقت کاکایم از ولایت خودمان به کابل می آمد، چند شبی را در خانه ما سپری میکرد او مرد بلندقدی بود و همواره پیراهن و تنبان سپید و درازی می پوشید. این لباسها قدبلند او را درازتر نشان میداد. پوست او بلوطی رنگ بود و بینی باریکی داشت. ریشش سیاه بود و در چشمهایش درخشش خاصی دیده میشد.
پدرم در باره کاکایم میگفت:
«این مرد عمر و پولش را بی فایده تباہ میکند. سالیانست که به کیمیاگری مشغول است ... آخر دیوانه خواهد شد!»

ها ها ، خوب به یاد دارم . خوب به یاد دارم ...
 لبپایش باز ترشد . خندید و پرسید :
 «تو برای چه اینجا آمده ای؟»
 گفت :
 «برای دیدن شما .»
 بلند بلند خندید . خنده های پیهم او برای من تازه بود . سیمایش هم رنگ دیگری داشت : پوست بلوطیش تیرتر شده بسود پیشانی و زیر چشمهایش پراز آنک بود . موهای سروریش سیب شده بود او موهای سرش تا ناله های مرید . آن درخشش قدیمی همچنان در چشمهای کوچکش دیده میشد . لبها س هایش چرک و پینه پینه بود .
 پرسیدم :
 «کارها چطور است؟»
 چهره جدی به خودش گرفت و جواب داد :
 «خوب است ... خوب است . بالاخر به جایی میرسد .»
 در صدایش دیگران امیدواری گذاشته خوانده نمیشد .
 به اطراف نظر انداختم : اتاق تقریباً برهنه بود و فرش نداشت . بیشتر به یک دکان آهنگری میماند . در گوشه ای گوده ای وجود داشت که در آن آتشی افروخته دیده میشد در پهلوی گوره قرع و انبیبی گذاشته شده بود در دور و پیش افزارها و بوتل های کوچک و بزرگ پراکنده بود .
 پرسیدم :
 «کارها نتیجه بی داده است؟»
 جوابی نداد . به سویش تگریستم . دیدم به بند فلزی ساعت خیره شده است . بدون آنکه سوال مراجع جواب گوید ، پرسید :
 «این بند ساعت طلاست؟»
 جواب دادم :
 «نی ، فقط رنگش مانند طلاست .»
 گفت :
 «رنگ زیبایی دارد . رنگ طلایی زیبا ترین رنگ در دنیا است .»
 پرسیدم :
 «شما چرا اینقدر طلا را دوست دارید؟»
 فیهقه بلندی را سرداد :
 «چه میگوئی؟ ... تو چه میگوئی؟ چطور کسی پیدا میشود که طلا را دوست نداشته باشد؟ طلا همه چیز است . وقتی طلا در دست باشد ، همه چیز در دست است .»
 در جیبهایش به جستجو پرداخت و ختویک سکه طلایی قدیمی را بیرون آورد :
 «بین ، ببین چه خوب قشنگ است و همه چیز را در آن میتوان دید درین سکه کوچک قدرت بزرگی موجود است . قدرتی که میتواند همه چیز را نابود کند .»
 لغتی را موش شد به سوی من دید و گفت :
 «میدانی؟ میگویند در گذشته ها مورد نرو تمندی در این نزدیکی زندگی میکرد که دختر زیبایی داشت . بسیار زیبا بود بگروز مرد فقیری این دختر را دید و عاشق او شد . این مرد فقیر میدانست که دستش به دختر نمیرسد . از نرو راهش را گرفت و رفت . سالها گذشت . وقتی برگشت ، کمی گری آموخته بود . طلا میساخت بگروز «سربلند»
 رایش خودش خواست «سربلند» از دزدان خطرناک این منطقه بود مرد هفت خریطه طلایه او داد و گفت «من دختر این نرو تمند را میخواهم .» سر دست دزدان گفت «همین امشب میاورمش» آن شب سربلند بلند بانزد سوار دیگر به خانه مرد نرو تمند حملسه برد . دخترش را بر پشت اسب شالند و آورد

پیش کمی گرو گفت «ایشم دختر سوری که میخواستی!» می بینی این قدر طلاست قدرت طلا... طلا... طلا...
 و فیهقهش در اتاق نیمه تاریک پیچید :
 «هیچ چیزی نمیتواند با طلا بر ا بسری کند»
 لحظه ای به فکر فرو رفت و سپس گفت :
 «میدانی ، میگویند پرنده ای وجود دارد که همه وجودش از طلا است . حتی در رگهایش به جای خون آب طلا جاریست . تو جای این پرنده را گفته میتوانی؟»
 فکر نمیکنم چنین پرنده ای وجود داشته باشد .»
 گفت :
 «چرا وجود ندارد؟ من خودم شنیده ام.»
 گفت :
 «این همه سال شما چه کار کرده اید؟»
 با آواز یاس آلود و شکسته ای جواب داد :
 «گوشیده ام طلا بسازم و قدر تید ست آرم . هر چه را که میخواهم بدست آرم.»
 گفت :
 «ولی این کار امکان ندارد شما طلا ساخته نمیتوانید.»
 مثل آنکه اهانت شده باشد با اعتراض فریاد کشید :
 «چرا امکان ندارد؟ چرا امکان ندارد؟ پس آشه . چه میشود؟ سربلند که بسیار است همه جا را سربلند ها پر کرده اند . همه چیز آماده است فقط طلا نیست . طلا... طلا...»
 در خشمش چشمهایش خیلی بیتر شده بود سکه طلایش را بار دیگر بیرون آورد و در برابر چشمهای من گرفت .
 «فقط همین کم است ! همین !»
 سرم را تکان دادم :
 «دوست است.»
 ناگهان انگشتری استخوانی و لوزی اش بازویم را گرفت :
 «تو گفتی که من طلا ساخته نمیتوانم . چرا نمیتوانم ؟ بگو چرا؟»
 جواب دادم :
 «برای اینکه تبدیل کردن مس به طلا یک عملیه بسیار پیچیده و دشوار است.»
 گفت :
 «منظورت چیست؟»
 گفت :
 «شما میدانید الکترون چیست؟»
 گفت :
 «نی ، ولی این با سا ختن طلا چه رابطه ای دارد؟» سربلند فقط طلا میخواهد طلا... طلا...»
 گفت :
 «بهر صورت ، فهمید زاین مو ضوع بسیار لازم است برای اینکه تعداد الکترون های اتم های یک عنصر مخصوصی صیقلی نضر را تعیین میکند . حالا اگر بقوا هم مس را به طلا مبدل کنیم ، باید تعداد الکترون های مس را برابر به تعداد الکترونهاي طلا بسازیم و این کار خیلی دشوار است .»
 به افراد های ساده اش که اینجا و آنجا پراکنده بود ، اشاره کرد م :
 «با این افزارها میشود تعداد الکترون های مس را تغییر داد.»
 شاید خودش هم در یافته بود که دیگر کاری از دستش پوره نیست سورش را به زیر

انداخت و به زانو در آمد و من متوجه شدم که او میگوید . هیچ چیزی نداشتیم که بر ای تسلیش بگویم . فقط گفتم :
 «خوب نیست گریه کنید .»
 سرش را بلند کرد . قطره های اشک در چشمها و لای تار های ریشش میدرخشید تقریباً عصبانی بود و فریاد زد :
 «ولی... ولی «سربلند» ازین گپها چیزی نفیهمید او منتظر است . مطمئن هستم که همینجا پهلوی اتاق ، منتظر است .»
 برخاست . سرش را از درجه بیرون کرد و چندین بار فریاد کشید :
 «سربلند ! سر بلند ! بیای اینجا.»
 کسی جواب نداد و او به جایش برگشت باز هم سرش به سوی سینه اش خمید و در پنحال آهسته آهسته زمزمه کرد :
 «پس من نمیتوانم طلا بسازم . آشه چطور میشود؟ سربلند هم که منتظر است است...»
 سرش را بلند کرد و به سوی من دید در دید گانش برق عجبی دیده میشد مثل آنکه در آسمان تیره چشمهایش الفاسک بزند و بلند بلند گفت :
 «با پنجاه سوار منتظر است . می شنوی؟ آواز سم اسپهای شان را می شنوی؟»
 برخاست و به درجه نز دیک شد :
 «همه شان آماده هستند . سربلند»
 پیشانی من بر اسب سپیدش سوار است . همه شان تفنگهای یازده تکه دارند فقط منتظر اند که من خریطه های طلا را نشان شان بد هم آنوقت آنا نملك نورو را می کشند و آشه... آشه...»
 فیهقه بلندی در اتاق کوچک پیچید . سیمای ترسناکی به خود گرفته بود . من از اتاق برآمدم و او فریاد زد :
 «بر پشت اسب میاورندش . بر پشت اسب...»
 از عهه ام پرسیدم که «ملك نورو» کیست . جواب داد :
 «در دهکده پهلوی ما آدم نرو تمندی بود.»
 گفتم :
 «حالا کجاست؟»
 گفت :
 «ده سال میشود که او مرده است.»
 پرسیدم :
 «این آشه کیست؟»
 عهه ام جواب داد :
 «دختر همین آدم نرو تمند بود حالا سالها است که شو هر کرده و رفته است به شهر»
 شب زیر درختهای سیب و زرد آلو خوابیدم مهتاب برآمده بود و آدم از هوای گوا رای شبانه دهکده خوش میامد بر گها ی درختها در نور مهتاب بلبل میدرخشیدند . نسیم شبانه دهکده خوشش میامد بر گهای درختها بر گها آهسته سر سر صدا میکردند . در پنحال به سوی اتاقی کاگایم نظرسر

سپید مانند شپهی به نظر می آمد آهسته گفت :
 «بیای... با من بیای...»
 از دنیا بش به آنا قش رفتم . دیدم کتاب های کهنه و فر سوده ای اینجا افتاد است . کاگایم مو هایش زولیده تر شده بود و لبهای باریکش خشک به نظر می آمد . دستب داشت . دستم را گرفت و پرسید :
 «گفتی برای اینکه مس به طلا تبدیل شود چه چیزی باید تغییر کند؟»
 خوارت سو زانی را در دستهایش احساس کردم او دوباره پرسید :
 «نمایش چه بود؟»
 جواب دادم :
 «ایشا که درباره الکترونها چیزی نمی «الکترون الکترونها باید تغییر کنند.»
 به کتابهای کهنه اشاره کرد :
 «گویند... هیچ چیزی نمیتواند...»
 گفتم :
 «این کتابها بسیار کهنه است کسانی که این کتابها را نوشته اند خودشان از الکترون چیزی نفیهمیدند...»
 سختم را برید و فریاد زد :
 «پس آن مرد فقیر چگونه کمیای گری یاد گرفت؟ از کجا یاد گرفت؟»
 چیزی نگفتم و خا موش مانند م کاگایم سکه طلا پیش را بیرون کشیدم . تری به آن خیره خیره تگریست و سپس گفت :
 «قدرت... قدرت...»
 سپس روی گلم کهنه ای افتاد و بسه شدت گریستن را گرفت .
 فر داصیح که از خواب برخاستم بیدارنگ به سوی اتاق کاگایم رفتم دروازه اتاق باز بود داخل شدم . هنوز هر یکین کو چک می سوخت همه کتابها پاره پاره شده بود قرع و انبیبی شکسته بود و افزارها در هم ریخته بود در گوره تنها خاکستر گرمی دیده میشد کاگایم در اتاق نبود .
 بیرون بر آمدم و دیگران را خبر کردم عهه جارا پالدم ولی از او خبری نشد دو یاره به اتاق او رفتم نزدیک هر یکین کتاب کوچکی باز بود یگانه کتابی که سالم مانده بود کتاب را برداشتم کلمه هایی را که بارنگ سیاه نوشته شده بود به سختی نوا نستم بخوانم : «اندرباب پرنده طلایی و آشیانه او.»
 دلم فشرده شد چشمهایم را بستم و در خیالم کاگایم را دیدم که دستکلاخی با سر و پای برهنه به دنبال مرغ طلایی میگردد در پنحال به فکر «آشه» است آشه بی که دیگر وجود ندارد و به «سربلند» و پنجاه سوار او می اندیشد .
 نزدیک درجه سکه طلایی او افتاده بود سکه را برداشتم و به آن خیره شدم در خیا لم آواز کاگایم را شنیدم :
 «قدرت... قدرت...»
 گفتم :
 «خدای من!»
 عهه ام از پشت سرم پرسید :
 «چیست؟»
 گفتم :
 «هیچ.»
 از درجه نسیمی وز زد و پاره های کتابها زرد رنگ را پراکنده تر ساخت . (پایان)

کار آمد و دوست غیبی آورد و بلبلان شد

صبح بهار

از صدای پر من گمان سحر
 لاله از خواب گران دیدم که شود
 اولین پرتو سیما بی صبح
 بوسه بر گنبد عینا زده بود
 دید در مزرعه گنجشکی چند
 می فرستند بخورشید درود
 موج می زد همه جا بوی بهار
 آن طرف مستیل خواب آلود
 شانه بر زلف پریشان میزد
 ناسترن خفته و دزدانه نسیم
 بوسه بر بیکر جانان میزد
 لاله گون چهره ی آن خفته بناز
 آتشی بود که دامان میزد
 نور گس از دور تماشای میکرد
 دختر صبح بدامان افق
 زلف بر چهره فور یخته بود
 جلوه خا طره انگیز سحر
 سایه روشن بهم آمیخته بود
 بوی جان پرور و افسو نگر یاس
 موجی از شوق بر انگیزته بود
 تاب می برد تو توان می بخشید
 بر لب رود پر از جوش و خروش
 پونه هادست در آغوش نسیم
 بر تو صبح در آینه آب
 رویم ریخته موج زرو نسیم
 موزه ای بود آیات حسنه
 هر طرف نقش بدی می ترسیم
 ابدیت همه جا جلوه گراست
 زاله هاربه سبک از آلمان
 لاله ها برده گرواز یا قوت
 دو کونتر بسید ی چون عجاج
 رفتن تهر ش سپهر ملکوت
 جز همان زمزمه ی میهم رود
 همه جا غرق در امواج سگوت
 صبح میگون و تماشای بهشت
 من بر این صبح روا بخش بهار
 نظر افکنم از سینه ی گو
 خا طرات خوش ایام شتاب
 خفته در زیر چادر اند و
 دل در مانده ز حسرت بلفان
 جان آزده ز محنت بس تو
 اشک از دیده فرو می ریزم
 گریه عاشق معشو قه پرست
 همه ناله ی مرغ چمن است
 در دیوار بزمی تکرار
 پادشاه مزمه با پای سخن است
 بود بی گوید و گل می خندد
 هر کاری سخن از عشق من است
 همه گویند که معشوق تو کوه



غزل

آتش عشق زنده شد در دلم از نوای تو
 مطرب دلنواز من جان و دلم فدای تو
 چون بصدا در آوری ساز و صدای دلکشت
 مست شود صدا کند رنگم از صدای تو
 ساقی از آفتاب می برده فکن بیانگ نی
 تادل من فتد برقص دره صفت برای تو
 باز گذار تا کند سیل جنون بنای تن
 نیست بکارم ای خرد زورق و ناخدای تو
 گرتو کنی هزار قبر گردگری هزار لطف
 پای ز نم بصد نعم سر بدهم به لای تو
 گر نشود نیاز من محرم درگاه قبول
 ناز کنم که دیده ام جلوه کبریای تو
 استاد خلیلی

نامه

پرتو صبح دل انگیز بهار
 ریخت از پنجره بر بستر من
 باد لرزان سحر که انگشت
 تن لغز زده خود در بر من
 چشم بکشودم و در سینه سرو
 بردم امواج روان بخشش را
 و ندران بختله بگو شمع آمد
 از بر سلف یکی نقش تو
 در بر کهنه ستونی د بدم
 مرغی کوچک و زیبا و سیاه
 کز بر خانه تو بنیادش
 میکند سوی من خفته نگاه

چشم از بستر و بیرون رفتم
 از در کلبه و بر آنه خویش
 در میان همه شیری و سینه
 ره کسار گرفتیم در پیشش

تا زه خورشید سر از پشت افق
 جو یکی گوی طلایی بر کرد
 قلل بر شکن و سیمیند
 غرق در زیر غبار ز رگس

درب پر تو او پنهان شد
 اختر خیره و کمرنگ سحر
 آخرین ظلمت شب دا من چند
 از فراز دره و کوه و کمر

دور از دهکده در دا من کوه
 کلبه کوچک و پرا ندیدم
 و ندران روی یکی کهنه حصیر
 شبی خفته و بیجان دیدم

نگهش خیره و لبهاش بساز
 موی خا گسترش زو لبه
 پاره کاغذی، افسرده بهم
 بر سر سینه او او فیس

نامه رباب نمودم، خوا نسیم
 جمله مشتصر زیر، در آن
 پروای باد بهاری بر گسرد
 که درین خانه همیشه است خزان
 محمود فارابی

بهار و مستی شاعر

آیکه بیاد فرور دین تازه گسی بهار را
 تازه به روح زنده کنی جسم من زار را
 جلوه گل درین چمن کی بر دم زخو یستن
 هست اثر به طبع من ناله اشا را
 دل دسر و در می تپد مضطرب الزغم نشد
 میل سکون کجا بود فطرت بیقرار را
 داغ دگر بزخم نه، خون شو و گلشن افروین
 چند بسینه جا دهی حسرت لاله زار را
 چاره زخم سینه ام نشتر تیغ ز تریو د
 نیست اثر به کار من کوشش پشه دار را
 کلفت لخم دل مرا بحر مراد عشق کرد
 آینه بین که میکند صیقل خود غبار را
 سوختم و زسوز من گرم گشت محفلی
 سخت مشابهم صفا شمع سرمزار را
 (استاد صفا)

در هر بهار داغ دلم تازه میشود
 اما دلی نسوزد بر حالم ای در یس
 بشگا فت شنبلید و پختنید یاسمن
 اینهم بهار، مصرع رنگین روزگار
 آیشگفته می شودم غنچه سراد،
 زین غنچه شگفته وزین خنده بهار
 این رنج من ز چیست ؟
 که هر لفظ من بشعر
 خاموش می نشیند و فریاد می شود
 ای غنچه های وحشی و آزاد کوهسا
 ای بلبلان نغمه گرو مست و ناقص
 وی نو بهار،
 ای گل شاداب روزگار،
 آخر کنید بروخ منم تبسمی
 بادی ترسمی !
 کز مهر بی ریا دل من شاد میشود
 (الهام)

گویند شد بهار !
 ولیکن مرا چه سود؟
 زیرا که هیچ غنچه نغندن بکام من
 بشکسته اندنای گل آرزوی من
 اشک است و آه مونس هر صبح و شام من
 من شاعر م، ولی غزلم خفته در گلو
 چون موج رودرفته با عمق رود بسا
 چون تار بینوا که بسازش نیسته اند
 دیوانه وار جو شو و بر خود زلم شرار
 تنهایم و همواره دل بیقرار مسمن !
 چون تار بینوا که بسازش نیسته اند
 می لرزد و نوانکند زان لکسه در بهار
 بازخمه فسو نخرانش گسسته اند
 هر کس به تپتی جگرم خست و سوختم
 مانند لاله ای که بود رشته برستخ

بهار شاعر

آندم که لاله ها چو سپیدان بهرستخیز
 رنگین کفن بر آمده معشر بپاکنند
 و اندم که بلبلان جفا دیده خزان
 بر شاخه بر آمده گل را صدا کنند
 گویند شد بهار !

آندم که بر دوساحل دریا کبوتران
 پرهای نازنین بهوس شستشو کنند
 و انسو، میان موج گرداب خیل قسو
 عشق گسسته رابه تغزل رفو کنند
 گویند شد بهار !

شگوفه

عربان شب زیبا تیرا سبز زمانه
 چون جنبش افکار در اذهان هنر منسد
 بادست تحول
 عیش است و بهار است و جهان باز
 جوان است.
 رنگ است و نگار است و زمین وشک
 چنان است
 مهتاب در آینه رخسار شگوفه
 تاجپره خود دید بنالید به صد رنگ
 میریخت فروغ نظرم از سر مرگان
 چون بر تو ارژان !
 در ساغر نورانی شب باده امید
 بستان نگاهم شده یکسر همه نورگس
 دل منتظر دیدن آن دید نه نشین است
 بهارستان من رشک بهارا ن
 رفصد چو حباب ، اشک بهر زمان مسمن
 امشب

در یک شب بهار ..
 چون عود سیمگون، در معجز سپهر
 می سوخت ما عتاب ...
 آتش بدست شعر شراب خیال بود
 دل گشت همه جان، جان نیز همی عوش
 مدعوش بود عوش که معو جمال گشت
 او دوده ریخته چون غالیه رنگین
 آمیخته با گل ؟ ...
 یک سلسله نور و بی حلقه سیمین
 برگردن گیتی شده از نقره حمایل
 بردوش شب افتیده همی چادر زورین
 چون پیرهن یار حریر بست مشجر
 بستان به لفظ فت
 در عاج کند تعبیه سیماب درخشان
 هر شاخ چونای هدیه کف جام بلورین
 روشن ز فروغ لب خندان شگوفه
 سیمای بهار است

زیبای گرامی !
 تو گوهر شوقی و روانم اثر شوق
 در سینه من موج عوس ساخته تو فان
 باز ای و بوسی بستان جان من امشب
 تا نشا هداین بوسه شود شاخ شگوفه
 رقصان و غزلخوان هو سرو شرمیبا میز
 از باده گل رنگ بده ساغر لبریز
 تا باده کند آتش شوق من و توتیز
 و آنکه بشگوفه، مهتاب بگوید :
 سر شارتش قد این هر دو امشب !
 (هو سی نهفت)

سیمای چو سمن جلوه کند شاخ شگوفه
 بستان طرب انگیز
 بر ساعد چون مرور او عارضی پروین
 پاکیزه تر از جان ملک جان شگوفه
 همچو ن بر فو پیکر عریان شگوفه
 زیبا و سپید است
 در دیده گل موج زنده جلوه ، به صد رنگ
 در روشنی ماه
 زیبا اثر عشق در آهنگ شبا هنگ
 آغشته فضا بیست بر از عطر بهشتی



روزنه‌ای بسوی تاریخ‌ها

یادداشت از لیلیا - تنظیم از: دیدبان

یک هفته از آن شب می‌گذرد و محسن‌خان در این یک هفته هر روز عصر بخانه ما می‌آید و من او با موتر از شهر بیرون می‌روم و در جاده های خلوت خارج شهر من به تمرین رانندگی می‌پردازم. روز های اول محتاط بودم و میترسیدم اما، چهار روز بعد به خودم و به موتر مسلط شدم و کم‌کم یاد گرفتم چگونه باید موتر را راه بیندازم، چگونه گیر عوض کنم و چگونه موتر را از حرکت باز دارم.

روز های اخیر هفته تقریبا به رموز رانندگی آشنا شدم و حالا می‌توانم بدون راهنمایی محسن خان رانندگی کنم و اگر در هنگام تمرین مرتکب اشتباهی میشوم، قبل از اینکه محسن خان چیزی بگوید، خودم متوجه میشوم و خودم در پی رفع آن بر می‌آیم.

در این هفت روز محسن خان در جلد یک مربی رفته و فقط نقش یک مربی را بازی کرده است و هیچ موضوع دیگری را بیامان نگشیده است. در پایان روز هفتم من خود بحرف می‌آیم و من خور موضوعی را به میان می‌کشم که مدتها پیش می‌خواستم در این مورد از او توضیح بخواهم.

غروب روز هفتم، هنگامیکه خورشید از شهر دامن بر چیده است و ما از دارالامان رو به شهر می‌آیم از محسن خان می‌پرسم:

- شما چند وقت است جواد را می‌شناسید؟

محسن خان مثل اینکه ناگهانی متوجه من شده باشد می‌پرسد:

- چه گفتید؟

- گفتم چند وقت است جواد را می‌شناسید؟

- من؟

- بلی، شما!

با لحن شکسته می‌گوید:

- از این موضوع بگذرید، چه اهمیتی برای شما دارد؟

- شاید هیچ اهمیتی نداشته باشد، اما دلم می‌خواهد بدانم، بدانم که... با آه طولانی خودش حرفم را می‌برد و آنگاه با زمزمه می‌گوید:

- جواد پسر خاله من است.

از این حرف تکان می‌خورم.

و جلو موتر را میسان دستم می‌فشارم، بطوریکه مفصل های انگشتانم سپید میشود.

بی‌اختیار می‌گویم:

- پسر خاله تان!

و شاید او هم بی اختیار تکرار میکند:

- بلی پسر خاله من.

- پس شما همه چیز را میدانید؟ میدانید که ما مدتی باهم نامزد بودیم؟ میدانید که... حرفم را می‌برد:

- همه چیز را میدانم، همه چیز را.

نفرت و خشم در وجودم شرا ره می‌کشد، اما با اینهم سعی می‌کنم آرام باشم و با آرامی می‌پرسم:

- پس جواد همه چیز را پشیمان گفته در مورد من، در مورد خودش در مورد پدرم و... تند و باعجله می‌گوید:

- بلی، بلی. و تاحدی هم عمه.

- این جواد بود که شمارا بسراغ من فرستاد؟

شانه هایش را بالا می‌اندازد و می‌گوید:

- فکر میکنم اینطور باشد.

سرم را روی جلو موتر می‌گذارم:

- حتما جواد به شما گفته که من به چه سرنوشتی دچار شده‌ام، چطور غفتم را باختی ام و تا چه حد نیاز مند بوده‌ام؟

حرفی نمی‌زند و فقط سرش را تکان میدهد.

- پس آن حرفهای تان در مورد عمه دروغ بود.

- کدام حرفها!

- که او را می‌شناسید و با شما نسبت دوری دارد؟

- نه دروغ نبود عمه خوانده شما با من نسبتی دارد و عمه خوانده شما بود که بسراغ من آمد.

آنوقت دستش روی شانه ام می‌گذارد.

- این حرفها، تکرار این حرفها چه فایده دارد؟ خورت را بیش از این رنج مده لیلیا! هیچ نتیجه‌ای ندارد. می‌فهمی هیچ!

سرش را تکان میدهد ولی حرفی نمی‌زند. صورتش در هم شده است و معلوم است دلش نمی‌خواهد این گفت و گو ادامه یابد.

اما برای من موضوع جالب شده است، هیجان انگیز شده است برای من مهم نیست محسن خان چه وضعی دارد، مهم اینست که او حرف بزند، از خودش، از جواد و از رابطه که باهم دارند. به همین جهت می‌پرسم:

- شما دو نفر چه نسبتی باهم دارید؟

محسن خان بآبی میلی می‌گوید:

- لازم است این موضوع را بگویم؟

- بلی لازم است.

نگاهش را جلو می‌دوزد و برای مدت نسبتا طولانی حرفی نمی‌زند، اما بعد، با صدای خفه می‌گوید:

- خیلی وقت است.

- مثلا...

نیم نگاهی به صورتم می‌اندازد:

- از بچگی.

- چه گفتید؟!

- گفتم از بچگی.

از این حرف تکان می‌خورم، بهتر است بگویم تعجب میکنم. موتر را که از سر عتش کاسته ام، گوشه جاده، بالاتراز علاءالدین نگه میدارم و می‌گویم:

- گفتید از بچگی! یعنی با او نسبتی دارید؟!

نامه‌ای از لیلیا

به شما آقای دیدبان، به شما کسار کنان محترم مجله ژوندون به شما خوانندگان عزیز و گرامی می‌گویم که از آغاز چاپ یادداشت‌های من، با ابراز نظرهای مختلف بامن همدردی نموده اید، سال نو را، نوروز باستانی را تبریک می‌گویم نه تنها به شما، به همه کسای نیکه قلب مملو از عاطفه و انسانیت‌وارند.

از خداوند می‌خواهم سال نو و سالهای بسیار دیگر به همه شما خوش بگذرد و کامگاری و کامروایی خیر مقدمتان بگویم.

نمیدانم در این نامه چه بنویسم؟ دلم می‌خواهد حرفی بزنم، در واقع حرفهای بزنم، حرفهایی که در دلم می‌جوشد، اما، توان نوشتن آنرا ندارم. ولی با اینهم سعی میکنم.

آقای دیدبان! وقتی به یاد آن دوشیزگان به یاد آن آقایانی می‌افتم که پیوسته با چاپ زندگی نامه من، خودشان را رنجه کرده اند و به تسلسی و راهنمایی و حتی کمک من برخاسته اند، دلم از شوق می‌لرزد، از شوق اینکه هستند کسانی، چه زن و چه مرد، که احساس پاکی و درستی و انسانیت، چون چشمه زلالی در وجودشان می‌جوشد و امید، امید باختگان را اگر برای ساعتی هم باشد به ایشان باز می‌گذارد... چه خوشحالم من، چه به خود می‌بالم من، که تنها نیستم و دوستان خوبی با مرور یادداشت های من، با من همراه شده اند و لیلیای بیچاره خود را تنها نگذاشته اند.

بقیه در صفحه ۷۳

آمریت صنایع مستظرفه وسالی که آغاز شده است

دو کار مهمی که در نوع خود سابقه
ندارد چیست؟

...

سندیکای هنرمندان میتواند مسیر خدمات
هنری هنرمندان را تعیین کند

یوسف کهزاد اسمی است شناخته شده و آشنا مسلما اکثر خوانندگان عزیز مجله ژوندون تابلوهای کهزاد را دیده اند کهزاد هنرمند کم ادعایی است. به تمثیل و هنر نیز در گذشته هاسرو کار داشته. او زبان ایتالیایی را خوب میداند، کهزاد مردیست بلند قد باشقیقه های سپید که شمره حرف میزند، شوخ طبع و صمیمی بنظر میرسد. او را میتوان در آمریت صنایع مستظرفه پیدا کرد. ما هم در همانجا پیدایش کردیم. چون میخواستم فعالیت های این موسسه را در گذشته و پروگرام سال جدید آنرا جهت آگاهی بیشتر خوانندگان خود نشر کنیم لذا سوال های خود را پیشروی کهزاد قطار نمودم.

از بناغلی کهزاد پرسیدم:

بدون هر گونه حاشیه پردازی و مقدمه چینی از شما سوالاتی بعمل می آورم. خندا کند این سوالات خارج موضوع نباشد...

بفرمایید.. من حاضرم به سوالات شما جواب بدهم.

لطفا بگویید در سال جاری آمریت صنایع مستظرفه چه پروگرامی را در نظر دارد تطبیق بکند؟

بناغلی کهزاد پاسخ میدهد:

آمریت صنایع مستظرفه در سال ۱۳۵۳ بر علاوه فعالیت های همیشگی خود بدو مساله مهم دیگر هم توجه خواهد نمود که این دو مساله بدون شك در نوع خود بیسابقه است.

اولا يك گالیری آرت .

صفحه ۴۴

گذشته می پرسم، کهزاد پاسخ میدهد:

کار های عمده ما در سال گذشته تربیت یکتعداد شاگردان با استعداد بود که در کورس های نقاشی و مجسمه سازی تحت رهنمایی استادان مجرب مشغول بودند ما از نتیجه کارهای شان تابلو ها و مجسمه های بسیار زیادی بدسترس داریم که البته در یکی از اتاق های گالیری برای نمایش و برای فروش گذاشته خواهد شد.

از بناغلی کهزاد که آثار ارزنده هنری دارد می پرسم:

آیا شما در نظر دارید کدام اثر خود را به کمیته جوایز کلتوری و مطبوعاتی بسپارید...؟ کهزاد میگوید:

درین مورد تا حال کدام تصمیم قطعی نگرفته ام.

امیدوارم در آینده نزدیک اثری داشته باشم که ارزش اشتراک درین مسابقه را داشته باشد.

در مورد اشتراک بناغلی کهزاد در فلم رابعه بلخی شایعاتی بوجود آمده بود، برای اینکه نظر خود کهزاد را منعکس کرده باشیم درین مورد هم سوالی مطرح نمودم که بناغلی کهزاد چنین پاسخ داد:

شایعه اشتراک من در فلم «رابعه» در وایل بکلی حقیقت داشت نه تنها حاضر شده بودم نقش «کعب» را بازی کنم بلکه قسمت آرت دایر کشن فلم را نیز بعهده داشتم و در این دوره قسمت اعظم دیزاین لباس ها را بادیکو راسیون تمام نمودم که از آن استفاده خواهد شد ولی متأسفا نه بعلت بعضی مسایل و پیش آمد ها که مخالف آرزو و انتظار من بود مدتی است خود را کنار کشیده همکاری خود را قطع نموده ام با اینهم صمیمانه موفقیت این فلم و احیای این هنر را انتظار دارم.

از بناغلی کهزاد می پرسم:

آیا نمایشگاهی در سال آینده دایر خواهید نمود، البته نمایشگاهی از تابلو های خودتان؟

کهزاد جواب میدهد:

من تابلو های زیادی تهیه کرده ام و امید وار هستم همین که گالیری آرت را تسلیم شدیم و آن را آماده نمایش ساختیم چه در پهلوی سایر هنر مندان و چه بصورت انفرادی نمایشی از آثار خود ترتیب بدهم و بیشتر امیدوار نیستم که بقیه در صفحه ۷۰

نمایش گذاشته خواهد شد. ثانيا چاپ يك اليوم نقاشی در نظر گرفته شده این اليوم به کمک یونسکو به سویه بین المللی در یکی از کشور های خارجی طبع میگردد، این اليوم هم در کشور ما در نوع خود بیسابقه بوره و شامل آثار همه هنرمندان معاصر خواهد بود و بصورت مقدمه آرت بودایی، گریکو بودیک میناتور و سیرامیک قرون گذشته نیز در آن گنجانیده شده است.

از بناغلی کهزاد در مورد فعالیت های آمریت صنایع مستظرفه در سال



بناغلی کهزاد .

افغان ننداری از کسب و در ژیسور خلائی احساس میکند!

برای نمایشات هنری افغان ننداری از ستیز چهار باغ ننداری هم استفاده خواهد شد

برای اینکه در مورد فعالیت های افغان ننداری برای سال جدید روشنی انداخته باشیم با بناغلی خیر زاده رئیس افغان ننداری در تماس شدیم بناغلی خیر زاده در مورد پروگرام های سال جدید تو ضیحاتی داد و برای سوالات خبر نگار ژوندون - پاسخ هائی تهیه نمود که اینک از نظر خوانندگان عزیز میگذرد.

و در مقارنه با شد که مردم خود را از دایره آن دور - احساس نمایند بمراتب می تواند مرام های افغان ننداری را بر آورده سازد و افغان ننداری بادر نظر داشت این مامول پروگرام سال نور اترتیب و تدوین نموده است.

۳ - آیا برای دایر کت درام ها از ژیسوران استفاده میکنید یا شیوه ایکه در نمایش سه تابلو اتخاذ شده بود باز هم تکرار خواهد شد.

ج - افغان ننداری با ملاحظه پروگرامهای که در قسمت نمایش های سال نو دارد لازم می بیند که شیوه اتخاذ شده دوام کند زیرا افغان ننداری با اتخاذ این شیوه از یکطرف خلایی را که از کمبود ژیسور احساس میکند برمی سازد و از جانب دیگر در پهلوئی عرضه نمایش هامنحیت ارتباط و وظیفه که در این قسمت وارد آرزو میکند یکعمده استعداد

۴ - اجرای نمایشات هنری این موسسه باز هم در کابل ننداری محدود می ماند یا اینکه از ستیز های دیگری که در نقاط دیگر شهر مو قعیت دارند هم استفاده میشود؟

ج - ستیز کابل ننداری نظر به ساحت فعالیت این موسسه برای - نمایش های موسسه کاملاً کافی شمرده نمیشود که روی همین منظور افغان ننداری بموا فقه وزارت اطلاعات و کلتور تصمیم گرفت تا ستیز چهار باغ ننداری را بطوری ترمیم نماید که نمایش های هنری در آن صورت گرفته بتواند.

لذا در صورتیکه ستیز چهار باغ ننداری تکمیل وید سترس قرار بگیرد افغان ننداری در پهلوئی عرضه نمایش های هنری خود در کابل ننداری از چهار باغ ننداری هم برای نمایش های هنری خود استفاده خواهد نمود.

۵ - آیا موسسه در نظر دارد تا هنر مندان برای نمایش دادن آثار هنری بخارج کشور هم سفر هائی بنماید؟

ج - این موضوع بستگی به تصمیم مقامات ذی علاقه دارد در صورتیکه چنین يك هدایتی باین موسسه صادر شود و قرار باشد که هنر مندان این موسسه در خارج کشور بهتر نمایی بردارند افغان ننداری هیچگونه تردیدی ندارد.

۶ - قبل براین هنر مندان این موسسه سال یکبار در ولایات کشور به سیر هنری پرداخته - نمایشاتی در مراکز ولایات دایر می کردند در سال آینده چنین چیزی مدنظر است؟

ج - افغان ننداری پیرامون این موضوع يك سلسله مطالعاتی انجام داده تا در ولایاتیکه امکان تدوین بقیه در صفحه ۷۰

و پیوسته باشد و این یگانه را هیست که احساس پذیرش مردم را در برابر خود بیدار می سازد. چه يك محتوی ارزنده و قوی و - آموزنده که از سطح فهم و بزرگ پرش مردم بلند نباشد.

۱ - برای سال آینده چه در نظر دارید؟ آیا درام های بیشتری عرضه خواهید کرد یا نه؟

ج - افغان ننداری بادرک نیاز - مندی های مردم علاقمند به تیا تر در بر تو نظام جمهوری با حفظ پالیسی کلتوری جمهوریت افغانستان در نظر دارد ساحت فعالیت خود را به پیمانها که مردم توقع دارند و وسیع تر سازد تا باینوسیله در جلب مردم به تیا تر و ایقای يك نقش بر ازنده در ساحت هنر متکی بو ظایف محوله خود عملاً سهمگیری نماید از اینرو هم دو ش با سایر فعالیت های متمرکزی که در شئون اجتماعی کشور صورت خواهد گرفت افغان ننداری نیز در قسمت انکشاف استعداد های جوان و - استحصال خدمات ارزشمند هنری از آنان و خدمت بذوق و علاقه مردم خواران فعالیت های مطلوب بمیباشد.

۲ - بیشتر چگونه آثار را بروی ستیز خواهید کشید؟

ج - ظاهراً جواب این سوال آنطوری که تصور می شود مشکل جلوه نمیکند ولی در نفس امر این سوال را باین سادگی نمیشود جواب گفت زیرا تیا تر در موقعیت فعلی با ذوقهای مختلف و طبقات مختلفی که نحوه - پذیرش شان کاملاً مختلف است سرو کار دارد از اینرو تر ضیحه تمام ذوقها کاریست مشکل.

اما افغان ننداری فکر میکند که نمایشنامه هائیرا که برای نمایشهای آینده خود در نظر میگیرد آموزنده و بحیات فردی و اجتماعی مردم نز دیک



بناغلی خیر زاده

بناغلی خیال از فعالیت‌های نه ماهه اخیر آمریت موسیقی حرف‌میزند

کورس‌های موسیقی آمریت و موسیقی چه نوع
فعالیتی دارند

استاد محمد عمر و شماگردانش



بناغلی حفیظ الله خیال

بعد از ۲۶ سرطان سال گذشته یعنی از زمان استقرار رژیم جمهوری در کشور ما در قسمت موسیقی هم تحولی بمیان آمدن است که پارچه‌های فراوان جمهوری و ترانه‌های جالب و پر از احساس و وطن‌پرستی - شاعران این مدعا است، برای اینکه منسجم تر از فعالیت‌های آمریت موسیقی وزارت اطلاعات و کلتور مطالبی تهیه کرده باشیم بناغلی خیال در تماس شدیم بناغلی خیال که یکتا از آواز خوان‌ها، موسیقی دان‌ها و کمپوزیتورهای معروف کشور ما است چنین توضیح داد:

- آمریت موسیقی همیشه کوشیده است تا فعالیت‌های هنری خویش را در بر تو نظام جمهوری پیش از پیش روز افزون ساخته و هم‌در گسترش پدیده‌های هنری و ترویج موسیقی کشور مخصوصاً در ترویج و تعمیم موسیقی ملی و محلی و تربیه چهره‌های جدید هنری از هیچگونه سعی و مجاهدت و تلاش دریغ ننمایند چنانچه از نه ماه به اینطرف بیشتر کوشیده است تا حد امکان پروگرام‌هایی را که روی دست دارد، حتی المقدور پیش ببرد فعالیت‌های هنری نیز که تاکنون انجام داده است از این قرار است:

الف: ترتیب و تنظیم پروگرام‌های هفته وار موسیقی که وقت‌نشر آن در هر هفته نیم ساعت موسیقی جدید

است و بروزهای این جمعه ساعت ۲:۳۰ بعد از ظهر از طریق رادیو افغانستان بسمع شنوندگان رسانیده شده و میشود این پروگرام‌ها به نام‌های «کاروان سرود» و یکشاخه و چندگل نشر میشود.

بروز گرام کاروان سرود شامل سازهای شرقی از قبیل دلریا، سرود، ریاب، از مویه، کلارینت، تنبور، سرمدل نیوره و طبله میباشند که نوازندگان آن در جمله هنر پیشه‌گان حرفه‌ای یا کسبی بوده و در جریان هفته در شش ماه اول سال از ساعت ۷:۳۰ تا ۷:۴۰ در شش ماه دوم سال از ساعت سه و نیم الی ۷ شام به مشق و تمرین پارچه‌های جدید پرداخته و به روزهای معینه جهت ثبت پروگرام مربوط خویش برادری افغانستان - میروند.

ب: پروگرام یکشاخه و چند گل توسط آلات موسیقی غربی مانند اکوردیون، پیانو ارگن، جازبند، ماندولین، بانگو درم و غیره تنظیم میشود و هنر پیشه‌گان آن نوازندگان آماتور یا شوقی میباشند که اکثر این هنرمندان را محصلین مکاتب و یوونتون تشکیل میدهند که آنها نیز مانند هنر پیشه‌گان پروگرام کاروان سرود در جریان هفته به مشق و تمرین پارچه‌های جدید و ترانه‌های چهره‌های جدید هنری پرداخته و بروزهای چهارشنبه جهت ثبت

- بروگرام یکشاخه و چند گل برای دیو افغانستان میروند پارچه‌های جدیدی را که آمریت موسیقی بعد از روی کار آمدن رژیم جدید جمهوری تا کنون ذریعه آرکستر شرقی و آرکستر آماتور خویش ثبت و به نشر سپرده است در حدود «۱۳۰» پارچه جدید میشود که پارچه‌های متذکره شامل آهنگهای پستو، دری انتقادی انتباهی و کلاسیک میباشند که توسط هنرمندان ورزیده کشور و چهره‌های جدید یکه درین آمریت تربیه میشوند تهیه میگردد هنر مندانی که در سال ۱۳۵۲ در دو پروگرام آمریت موسیقی سهم گرفته‌اند:
- ۱ - بناغلی ناشناس
 - ۲ - بناغلی روح انگیز
 - ۳ - گل زمان
 - ۴ - احمد ظاهر
 - ۵ - مسحور جمال
 - ۶ - میرمن ژیللا
 - ۷ - میرمن ناهید
 - ۸ - بناغلی رحیم غفاری
 - ۹ - بناغلی سلیم سحاب
 - ۱۰ - بناغلی احمد شاکر
 - ۱۱ - بناغلی حمید قیومی
 - ۱۲ - بناغلی وحید خلاند
 - ۱۳ - بناغلی احمد ولی
 - ۱۴ - میرمن مهوش
 - ۱۵ - بناغلی رحیم مهربار
 - ۱۶ - بناغلی غوث نایل
 - ۱۷ - بناغلی حامد شکران
 - ۱۸ - بناغلی گل احمد شیفته
 - ۱۹ - سو ما
 - ۲۰ - بناغلی محمد ابراهیم نسیم
 - ۲۱ - میرمن پستون قمر
 - ۲۲ - بناغلی احمد یوسف
 - ۲۳ - بناغلی شیر شراز
 - ۲۴ - بناغلی محمد نعیم
 - ۲۵ - بناغلی محمد یونس
 - ۲۶ - بناغلی الطاف حسین
 - ۲۷ - بناغلی موکیش بران
 - ۲۸ - بناغلی احمد مرید جمشید
 - ۲۹ - بناغلی ظاهر هویدا
 - ۳۰ - بناغلی حبیب شریف
 - ۳۱ - عبدالجلیل خلاند
 - ۳۲ - میرمن ستوری
 - ۳۳ - میرمن رخسانه
- بقیه در صفحه ۶۶

میتوان عمری را در چند ثانیه زندگی کرد

رویائی را که ما فکر میکنیم شاید ساعت ها و وقت را در بر گرفته باشد در حقیقت محصول آیادو ثانیه میباشد که این امر علماً نیز ثابت گردیده است مگر صاحب رو یا هیچ فکر نمیکنند چنین يك خواب دور و دراز او در يك مدت بسیار کم صورت گرفته باشد.

این حقیقت را با چنین يك تجربه بسط خود شما نیز میتوانید امتحان کنید هنگامی که یکی از رفقای شما خواب است به نر می نزدیک وی شده صدای شی ای را بشکسل آهسته تری بدر آرید مثلاً زنگوله کوچکی را بصدا در آورید رفیق شما در اثر این صدا بیدار میشود آنگاه از وی بپرسید که «آیا خواب دیده است» اگر جواب مثبت بود با لایش شرح دهید وی بشما حکا به دور و درازی را باز گو خواهد کرد مثلاً چنین يك چیز:

در حالیکه روزی از يك جا ده من دحم میگردد می بیسند مردم شتاب زده بطرفی می دوند بفکر شده می ایستند و در فاصله نسبتاً دور می بینند که او دوعلوی باسما ن زبانه کشیده است درین اثنا يك مو تر اطفائیه زنگش را بو اخته چنان بسرعت از جنا حش میگردد که نزدیک می باشد او را زیر عراده اش خرد کند پوره در همین وقت است که او بیدار میشود.

رفیق تان این خواب دور و دراز را در ظرف همان مدت کو تا می که شما زنگک رامینواخته اید دیده است. تجربه دیگری همانند این با لای دو شیزه جوان و صحت مند ی که بیش از ۲۴ سال ندارد تطبیق میگردد.

در پهلوی گو شی دو شیزه چند دقیقه قبل ازان وقت که او غارتا بستر را ترك میگوید دیابازونی را بصدا در می آورند در حالیکه دو شیزه اصلاً بخواب عمیق فرورفته میباشد سه ثانیه بعد از نواخته شدن دیا با زون در جایش شروع به شور خوردن میکند بعد از گذشت ۲۳ ثانیه دیگر علائم بر خاستن از خواب در او ظاهر میگردد و بالاخره با خوف تمام از خواب می پرد و بر بسترش می نشیند.

پوره در همین وقت از وی را جمع باینکه خوابی دیده است و یا خیر سوالی بعمل می آید دو شیزه می پردازد به شرح خوابی که دیده است.

او وقتی میخواسته به کوه بلندی که در جوار خانه شان واقع است بالا رود از استقامت وادی که در آنجا واقع است صدائی بگو شش میرسد که بالا تر را هس را عوض کرده و بطرفیکه صدا می آید به پیش میرود. و قتیکه بطرف وادی پائین میشود با جوا نیکه هفته قبل در يك دعوت عهد یگر را دیده اند روبرو میگردد هر دو همانجانشسته روی مو ضوعات مختلف صحبت میکنند بعد روی سخن دو شیزه بطرفیکه صدا را شنیده است بر میگردد پوره در همین وقت صدائیکه از وادی بگوش میرسد آنقدر شدید میباشد که حتی کوها در اثر این صدا بلرزه در می آید در اثر این واقعه خوفناک هر دو دست بدستهم داده بسمتیکه صدا ازان بگوش میرسد

راه می افتند برین مقصد که هر طوری است باید بدانند که این صدای چه است. اما تام در نیمه راه شخص مذکور به بهانه اینکه زخمی برداشته است خود را ناپدید میسازد. دو شیزه مجبور میشود تا به تنهایی را هس را تعقیب کند.

وقتیکه بوادی فرو می آید صدا شکل تحمل نا پذیری را بخود میگیرد هوائیز کمی رو بسردی میگذا رد دو شیزه درین هنگام بالا پو شش را از بکس کشیده و بشانه می اندازد اما وقتیکه بالا پو ش خود را از بکس میکشد مجبور میگردد تا بکسش را بز مین بگذارد در وقت جستجوی بالا پو ش زحمتی را هم متحمل میگردد بعد دو باره براه می افتد. لحظه بعد نهری مقابلش ظهور میکند دران طرف دریا طیاره جهت پرواز ماشینش را بکار انداخته است. بمجرد دیدن طیاره می فهمد که صدا از همین طیاره بوده است.

در يك کنار راه لوحه جلب نظرش میکند که دران نوشته است (براه است.

غلط میروی گور یگان) برای تفسیر این خواب نخست باید با وضاح بعضی حوادث پر داخت در همین ایا میکه تجربه صورت میگرفت مو ضوع تمام جرائد روی مو ضوع مو فقیقت يك طیاره ران که گور یگان نام داشت نشراتی داشتند اما از عیاره (براه غلط میروی گور یگان) معنی ای بدست نیا مد اما اینکه دو شیزه به وادی پائین میشود و خنسک میخورد و مجبور به پوشیدن بال میبوش میشود اسباب مو جبه و جود دارد آن اینکه تا نواختن دیا بازون و تا هنگامیکه دو شیزه از خواب بیدار میگردد از طرف یکتن از تجربه کنندگان سهواً در وازه نیمه با ز مانده و بالا تر سردی ازان نفوذ کرده بود که دو شیزه احساس سردی را در خواب دیده و آن بشکل پوشیدن بالا پو ش تظا هر کرده است اما خارق العاده ترین جنبه خواب این است که همه این کوائف صرف در ظرف ۲۳ ثانیه صورت گرفته





سایبری در زمستان

مرد خوشبخت



منطقه سایبری واقع در اتحاد شوروی، چون در زمستان ها اکثر از برف و یخ پوشیده است و هیچگونه وسایل ارتباطی مناطق دور با نزدیک سیبری از طریق زمین میسر نیست، حکومت شوروی با استفاده از هلیکوپتر ها برای گوزن داران آن مناطق موا دخورا کرد و غیره وسایل زمستانی را میسرساند.



خانم (جان) که يك بيوه مليونر امريكايي است برای اصلاح سرش از آقای «توماس» سلماني معروف دعوت می کند تا سرش را اصلاح کند و آقای توماس که هفته یکبار برای اصلاح سر خانم جان می رود. پو لسی معادل ده هزار افغانی را بعنوان حق الزحمه دریافت می دارد. يك نشریه امريكايي نوشته که آقای توماس درین اواخر سرمایه هنگفتی بدید آورده است.

آقای توماس با وجود اینکه کمتر بسر ای اصلاح سر د بگران می رود، معتقد است که «تا وقتی خانم جان زنده است نا تنش باروغن مخلوط است و می تواند از طریق حق الزحمه ای که از خانم جان اخذ می دارد، به زندگی اش سروصورتی دهد. به این اساس او مرد خوشبختی است».

حافظه خوب

شخصی که وظیفه داشت، زاری تقویت حافظه بفروشد، وارد یکی از مغازه ها شد. صاحب مغازه وقتی چشمش به آن مرد افتاد گفت: «اوه! فکر می کنم من شما را جایی دیده باشم! هان یاد م آمد، دو سال پیش بود که در استگاه سرویس وقتی انتظار سرویس را می کشیدم، شما آنجا دیده ام، درست ساعت ۶ عصر بود و شما از من گوییدی خواهشید تا سگرت تا نرا، رو شن کنید و من معذرت خواستم چون نداشتم.» مرد دارو فروش وقتی این سخن را شنید صاحب مغازه گفت: «کاملا درست است و خواهش است بیرون شود.» صاحب مغازه گفت: «خیریت بود، بامن کاری داشتید؟» آن مرد جواب داد: «خیر، من دواي تقویت حافظه می فروشم، متوجه شدیم که خوشبختانه شما به آن احتیاجی ندارید.»

وسیله نقلیه ای بنام الکترو موبیل

چندی پیش در انستیتوی علمی تحقیقی الکترو مکانیک مسکو وسیله نقلیه ای جدیدی بنام الکترو موبیل ساخته شده که می تواند با سرعتی معادل ۶۰ کیلو متر در ساعت حرکت کند و ۵۰۰ کیلو گرام بار را حمل نماید. درین اتو موبیل برقی از وسایل اتومبیل های سواری جدید استفاده شده است.

بزرگترین دائرةالمعارف جهان

گفته میشود بزرگترین دائرةالمعارف جهان بوسیله چینی ها در بین سالهای ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۸ میلادی، نوشته شده است. این دائرةالمعارف توسط ۲۰۰ دانشمند بزرگ و ورزیده در ۱۹۰۵ جلد تالیف و منتشر شده بود ولی متأسفانه که امروز بیش از ۳۷۰ جلد آن باقی نمانده است.

عکس جالب



برای حفظ سلامتی

يك داکتر آلمانی درین اواخر در مورد مفاد آب و مواقع نوشیدن آن نظریاتی ارائه کرده و گفته است که: پس از برآمدن از حمام نباید آب خورد و همچنان آب خوردن در شب زیان دارد، آب را نباید یکبارگی بمسده فرو برد و ضمناً در هنگام تشنگی گازب نباید آب وافر نوشید زیرا این عمل زیان آور است.

معالجه مفید

يك گروه از دانشمندان آلمانی که کارشان معالجه بیماران از راه موسیقی است درین اواخر در نتیجه تحقیقات و تجربیاتی که درین زمینه نموده اند، اظهار داشته اند که: تأثیر بعضی از انواع موسیقی های خواب آور آرام مانند لوللو های موتزارت، از تأثیر قرصهای خواب آور و مسکن خیلی بیشتر است، تجربه های که بعمل آمده نشان می دهد که موسیقی آرام، در خواب نمودن خردسالان و بزرگسالان خیلی مفید واقع می شود و حتی اگر کسی به خوردن قرصهای خواب آور عادت دارند، می توانند با استفاده از شنیدن موسیقی های پیشنهاد شده از طرف دکتور موفف، از قرصهای خواب آور استفاده نکنند.

سلايدهای فوری

يك کمپنی جاپانی، درین اواخر كامره ای اختراع کرده که می تواند از روی عکسها و اسناد سلايدهای را بصورت فوری چاپ و تهیه کند. این آله که «باناکوبی» نام دارد به يك دستگاه الکتريکی مجهز است که در آن از «علايدنقره» استفاده بعمل می آید. این وسیله می تواند عکسها و اسنادی را که بخردی ۳×۴ و بزرگی ۱۷×۱۲ باشد بصورت فوری، بزرگ ساخته تثبیت و چاپ نماید.

پلاستيک جدید

يك شرکت پلاستيک سازی واقع در امريکا درین اواخر موفق بساختن پلاستيک جدیدی گردیده که در مقابل هر نوع فشاری می تواند مقاومت کند. گفته میشود که تیرو میخ هم نمیتواند ازین نوع پلاستيک عبور کند.

نوی کال، دهیلو او امیدو نو کال

پروسپ کال همدا چه لاد جمهوری نظام له منځ تهراتلونه خو میاشتی لانه وی تیری نو بزگرو ته داعیله پیدا شوه رځمکی خاوند به شی . او داځکه دجمهوری دولت له خوا بزگرانو ته ځمکی ورکړی شوی او رځمکی په هغی پروژی کی ورکړی شوی چه ددی هیواد دخلمیانو دمتهو به زور جوړ شوی وه، اود پر منځ تللی تخنیک په برکت دځاوری زړه پوست شوی و. اودا ددی هیواد بزگر ته دپیره قوی هیله وه چه د مرثوب له زغ نه به خلاصیږی اود پښو بندونه اوخنځیرونه به یی ول ول ولپیری او آزادی به ترلاسه کوی، نوری به پد مرغی ولزی، ناروغی او ناپوهی خبیږی نه خوری.

او دادی زموږ وطنوال بزگردسپ کال نوروز لدغو هیلو او دپروامیدو نوسره پیل کوی.

پاتی په ٦٦ منځ کی .

کوی خو پخوا تردی چه جمهوری نظام په هیواد کی برکراړه شی نو دبزگر دژوند لپاره دنورو طبقاتو او قشرونو په څیر هډو څه تضمین نه ورمو جود. هغوی دیوه اکثریت په حیث دژوند له پیرو لومړنیو وسایلو اونعمتونو څخه بی برخی وو، که څه هم چه هغوی دټولو وطنوالو لپاره دځاوری له زړه نه دودایستله خو خپله برخه یی ولېره وه، په بیلا بیلو ناروغیو کی دپوبو او په ناپوهی کی یی لاس او پښی وهلی. خو نن اوسن کال، ١٣٥٣ میمون او نیکمرغ کال داسی ندی. دا کال د جمهوری نظام له هیلو او زیرو سره ملگری دی. دا کال ټولو وطنوالو ته دا هیله ورکوی چه د غلامی او مر ایتوب له زغ نه خلاص شویدی. دا کال د ټولو وطنوالو او په تیره بیا بزگرته دپیره هیله نه ډک دی ک

میمونی ورځی کی ورته په زړه پوری وی او هغوی مشغولولی شسید هغوی دلوږو وږ گړخی .

خو مهمه خبره داده چه دکال لومړی ورځ دکار ورځ ده. پدی ورځ کی زر غوند نک دژوند او هستی سمبول دی. هغوی دنیا لگیو په کیښینولو سره کال پیل کوی. او کال ددغه له برکت اوخیرنه په ډگر کارونو شروع کوی. له ډول اوسرنا او اتنو نو سره دکار اونیا لگیو په کیښینولو میلی پیل کیږی.

موز وویل چه د نوی کال لومړی ورځ له کار اود کار په ترڅ کی له لوبو سره پیل کیږی لازمه ده چه پدی موضوع بانندی یو خو خبری سره وکړو. خبری داچه کار دڅه لپاره داخونو ښکاره ده چه دهیواد دودانی لپاره، اود ولس دسو کالی او آرامی لپاره. زموږ دهیواد بزگران چه عمده مؤلدین دی هر کال له کار سره پیل

دهر نوی کال پیل زموږ وطنوالو په زړه پوری دی او زموږ ولس خپلو تاریخی روایاتو سره سم کال لمړی ورځ او په تیره بیالمړی شته دیره لمانځی او دکال لمړی ورځ هغوی دکار او تحریک پیل او نښه په همدی لپاره زموږ په هیواد کی کال لومړی څ دپرو پسر تمینو مرا سمو او کښونو سره لمانځله کیږی او بزگران پدغه ورځ کی دپولې باستانی وارغونو لوبو سره نوی کال پیل کوی دغویانو سینگارول اود هغوی جنګول یوه دیره په زړه پوری لوبه ده چه ځنی بزگران خپل غویان کوی او دلوبی لپاره یی چمتو کوی سداشان هم دقچانو جنګول کال لمړی ورځی له خون ددور او بارونکو لوبو څخه گڼل کیږی. بزگران پدی ورځ کی هر ډول لوبی کوی . معنی هر هغه شی چه بدغی



در سرزمین سوارکاران دلیر

نوجویی به پایه های تیلفون ندارد. ولی نکته را نیز میدانستیم که آنان محتاج نیستند و راه را خیلی خوب میشناختند. کاروانیان، همانند دریا نوردان، برای راه شان از خورشید و ستاره ها کارمیکیر با ۱ یشکه این منطقه سه سال با خشکسالی بزرگی روبرو روشد، ماگله کوسفند را دیدیم که اینجا و آنجا سرگردن هستند.

بسررم «رومین» خواست از دنبال گوسپند بدود. ولی به خاطر سگهای نگهبان به او اجازه ندادیم این کار را بکنند این سگهای نگهبان بسیار خطرناک هستند.

سر انجام وقتی از درک سگهای نگهبان مطمئن شدیم، نزدیک يك گله استادیم. گله همه گوسپندان قره قل بود که بوم معروف قره قل از آنان به دست می آید. گوسفند قره قل در قسمت دشت چربی بزرگ دارند. در تابستان ها هنگامی که در زمستان خوراک کمتر به دست می آید، گوسپندان با مصرف همین چربی زندگی میکنند.

سرزمین خشک و حاصل فراوان

به راه خود ادامه دادیم. خیل زانغان آس را سیاه ساخته بود. از دهکده ای میگذشت اولین درگل بند ماندیم. بعدتر مان در درو رفت. سپس بازم در گل بند ماندیم و هر بار مردم به کمک مان می آمدند و ما را می کشیدند.

بخشهای جنوب دریای آمو، که در زمان باستان «باکتر یا» نامیده میشد، با وجود ناستا نهی خشک و زمستان های گل آلود از لحاظ حاصلخیزی معروف بوده است. در منطقه ها گندم، پنبه، میوه و ترکاری فراوانی پیدا میشود. عمر بعضی از تهره لرن ها میرسند. اگر چه توت، بادام، زردانار این مناطق خوب است. ولی انگور و خربوزه آن خیلی شسرت دارد. گفته میشود که انگور این مناطق شاه میوه به شمار می آید و لی خر بوزه سلطان است. همچنان میشود که گونه خاصی از خربوزه در بخشها میروند که چون به پختگی کامل برسد از آواز سم آسپی میترکد.

ترکمنان به این منطقه سیمای خاص داده اند. این ترکمنان برخی از اوقات خاشارا «قره هلقه» یعنی «مردم سیاه» میخوانند زیرا رنگ سیاه در حیات آنان نقش عمده را بازی میکند.

بر سر راه همان در دهکده کوچکی نوشتیدن جای توقف کردیم. هنگام نوشتن جای از مردم چیزهایی پرسیدیم. خیلی با ما یار بود، ز پرا در یافتیم که یک نروتمندان منطقه تا سه روز دیگر به ختت پسرانش يك مسابقه بزرگش میروند. اگر چه آسمان گرفته و هوا سرد است این خیر به دلها یما گرمی بخشید.

بزرگش مسابقه بیست که برای ما چیز دیگر جالب تر بود اصلا بزرگش نشد که هنگام زمستان در ترکستان الله به مسارت ببر دازیم، این مسابقه در طاقت فرساست که به سختی میتوان در تابستان اجراء کرد.

بزرگش مسابقه سوار کاران را و خصوصیتهای جنگهای سواره نظام را میگیرد. این بازی مسابقه بیست که تنبخت و حتی سنگدلی را نیاز مند است میگویند که در گذشته ها بزرگش با مرگباری بوده است.

در بازیهای رسمی که در شهر ها جمله کابل، بر گزار میشوند، بازیکنان به دو تقسیم میگردند، ولی در روستا ها هر تنها برای خودش و به سود خودش با میکند.

پرورش اسب بزرگش

«توپ» ی که در بزرگش به کار میبرند یا گوساله یی سر بریده است. در مسابقه جانور را میکشند و در آب میگذرانند جسد سراسر شب در آب میماند تا سفت شود.

چینهای تیره رنگ میپوشند و مردم آنچه پرنده یی که در قفسی آویزان بود، به زبان در می چیزی میگفت. این پرنده را مینا میگویند.

ما آرام آرام جای میخوردیم (رولاند) جای سیاه هندی میخورد و من جای سبز چینیای میخوردیم. چلمی میان مشتریان میگردید و ما میشتندیم که آنان با هم احوالپرسی میکردند. یکی از آنان از دیگری پرسید: - بازارت گرم است یا نی؟ و منظورش این بود که آیا کارو بارش خوب است.

آنان مدت درازی در باره قیمت گندم ابریشم و پوست قره قل گفت و گسو کردند.

یکی از آنان از ما پرسید که از کجا آمده ایم و به «رومین» پادام شکر آلوده تعارف کرد. «رومین» به زبان در می آژاک تشکر نمود. مرد خیلی خوشحال شد. مشتریان دیگر نیز خوشحال شدند. آنان از «رومین» خواستند تا به در می حساب کند و او توانست تا عدد ده به زبان در می حساب کند. این برای «رومین» تازه نبود زیرا در ترکستان افغانی هر جا که میرفتیم کسی پیدا میشد تا حساب کردن را به او بیاموزد.

درس زمین سوار کاران دلاور

شب فرا رسید. دکانهای بازار بسته شد. نگهبانان، درحالی که همگرمی را صد میزدند، در سرکها به گردش در آمدند. در برابر هر سه پنجاه دکان يك هریکین روشن بود. این چراغها نور زیادی نمیدادند ولی هریار که در اثر آواز سگی بیدار میشدند و از پنجره اتاق به بیرون نظر میانداختند، شعله های لوزان این چراغها به من آرامش میدادند.

صبح روز بعد، با موتر تیز رفتار به سوی «شیرخان» به حرکت در آمدیم. در مسیر حرکت ما پا به های تیلفون صف کشیده بودند. اینجا زمستان برف میبارد، ولی غالباً نور خورشید برفها را آب میسازد و در نتیجه زمین نرم میشود. لاریها در گل فرو میروند و شیار های عمیقی به وجود میآورند.

دگرگون شدن سریع هوا در ترکستان افغانی انگیزه آن شده تا مردم به این منطقه نام «سر زمین پکه و پوستین» را بدهند. ما با دقت متوجه پایه های تیلفون بودیم، زیرا هر آن ممکن بود نشان تایر لاریها ما را فریب بدهد و به راه غلطی ببرد.

بسررم زبرکب چیزی زمزمه کرد. چشمهای تیز بین جوانش کاروانی را در پیش روی ما دیده بود و با این زمزمه اش ما را ازین کاروان خبر میداد.

غالباً کاروانیان به مردم ن آخرین اشتر کاروان زنگی می بندند. بدینصورت هرگاه کسی بکوشد این آخرین اشتر را که با ریسمانی به اشتران پیش رويسته شده است، بر باید خاموش شدن ناگهانی زنگ کاروانیان را از موضوع آگاه مسازد. کاروان گذشته و ما دیدیم که آنان هرگز



سوار کار



تر بیت و پرورش اسب بزکش کاری
 دشوار است . اسب بزکش ، در حقیقت ،
 بیش از آنکه به جهان بیاید ، زیر تربیت قرار
 میگیرد . مادرش روزانه بیشتر از ده تاغم
 میخورد تا کره اش نیرومند به بار آید .
 هنگام تولد هم کره اسپ را نمیگذارند به
 زمین بیفتد ، زیرا این کار «بالهای او را
 خراب میسازد » تا سه سالگی کره اسپ را آزاد
 میگذارند . درینوقت ، اگر برای بزکشی
 مناسب تشخیص داده شود ، او را زین میکنند
 و به او قواعد بازی و شکیبایی و تحمل را
 می آموزند .

پس از دو سال دیگر ، که اسب به پنج
 سالگی میرسد ، به او مقادیری نعل میدهند
 تا درعمل هضم کمکش کند . جواری و خربوزه
 میدهند تا وزن و توانایی پیدا کند و آماده
 سپه گیری در مسابقه شود .

با فرا رسیدن تابستان داغ ، زمان سخت
 ترین آزمایش اسب بزکش نیز فرا میرسد .
 او ناگزیر است دشتهای فراخ را زیر پا گذارد
 تا به حرارت و گرما عادت کند .

وقتی تابستان به پایان برسد ، فصل
 بزکشی آغاز میشود . مسابقات در روز های
 جمعه ، روزهای رخصتی عمومی و عروسیها
 برگزار میگردند .

حال دیگر اسب بزکش پس از پنجشش
 سال آماده است با به میدان مسابقه گذارد .
 حالا دیگر سو جو دیست دوست داشتنی
 و ارزشمند و پوشاکه گرانبهایی به پشت دارد .

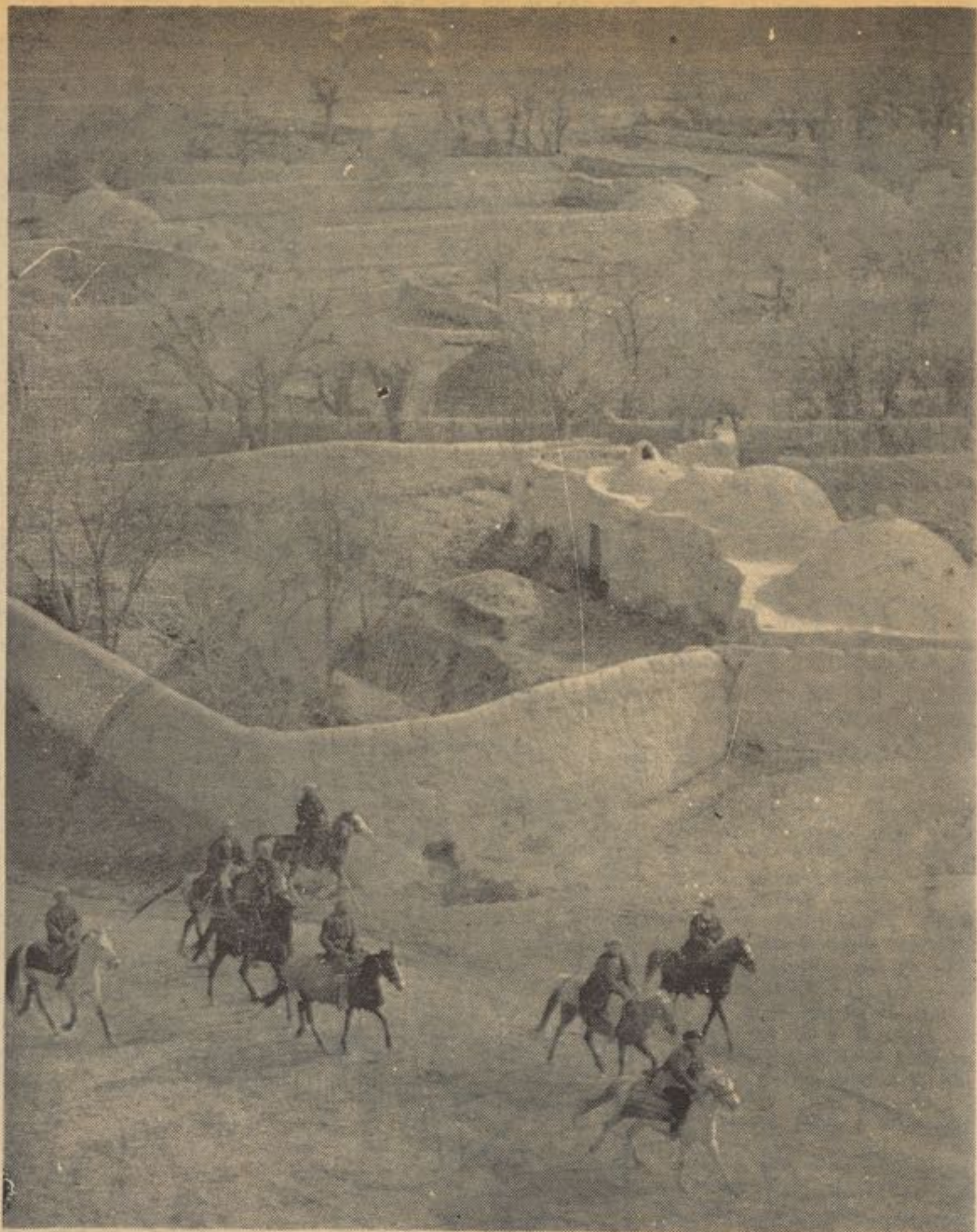
سوج غر و روبیماکی

وقتی بزکشی آغاز شد ، مادران دهکده
 بودند . ناگهان فریاد ها بلند شد و گروهی
 از سواران در میان گردوخالک طلایی رنگ به
 جولان در آمدند . تازیانه ها در هوا به صدا
 درآمد و زمین زیر پای سواران لرزیدن گرفت
 ناگهان سواران چنان به موتور ما نزدیک
 شدند که چشمهای درخشان و لبهای کف آلود
 اسپان را به خوبی میتوانستیم دید . بعضی
 از اسپها با موتور ما تماس کردند . در نتیجه چند
 تا از چراغها شکست . تماشای گران قیمت
 و پرک شدند .

یکی از چاپ اندازان از اسب به زمین
 افتاد . وی خودش را روی زمین لولانید تا
 از سم اسپان در آمان با شد . اسپوی
 ایستاد و او بار دیگر سوار اسپش شد . ما
 چهره او را دیدیم که خون آلود و خالک پر بود .
 ولی درین چهره بیباکی و غرور موج میزد .
 درینحال خودش را به حلقه سواران رسانید
 تاراهی برای خودش باز کند و به بز برسد ،
 منظره بی عالی بود .

من از «مردان قل» پرسیدم :
 - این سوار کی بود ؟
 گفت :

بقیه در صفحه ۷۴



در مرکز میدان مسابقه دایره سی رسم
 میشود که آن را «دایره حلال» میگویند کیتان
 علامه میدهد و سواران به سوی دایره هجوم
 میبرند . سواران از روی زین به پایین خم
 میشوند . تابز را به جنگ آورند . و آن را با خود
 شان ببرند و فاصله معینی را طی کنند . درین
 حال سواران دیگر در تلاش هستند تا او را
 ازین کار باز دارند غالباً وسعت میدانهای
 بزکشی معلوم نیست هرگاه کسی نتواند بز
 را بگیرد ، مردی که آن را بر داشته است ،
 فاصله معین را طی میکند و بز را به دایره
 حلال می اندازد - او برنده میشود .
 جایزه بی که به برنده داده میشود ، یا
 پول است ، یا اشتهر و یا اسپ . مردان
 تروتمند اسپان نیرومند و آموزش دیده بی
 را برای بزکشی نگهداری میکنند و برای این
 اسپان سوار گمان و زبیده بی را به کار
 میکارند .



ولی
 تاج
 باستان
 برای
 رهیگر
 سال
 مالک
 سرگ
 سوس
 به او
 های تک
 ی تک
 ستادیم
 که بود
 می آید
 تری بز
 در زم
 سپندر
 ...
 صل
 افغان آس
 میگذشت
 مان در
 ماندر
 دند و
 در زمان
 باوچ
 کل آن
 است در
 کاری
 از تیره
 دام زرد
 لی آنک
 گفته میت
 شمار
 چنان
 وزه در
 کامل بر
 ی خا
 اوقات
 میخوان
 نقش عمد
 کوچکی
 م نوش
 م خیل
 که یک
 بگر به
 شش تر
 را سرد
 بد
 رای مان
 کشی
 استان
 سابقه
 میتوان
 ساران
 نظام
 که تن
 مند است
 کشی با
 سپر ها
 یکتان به
 ها هر
 وودش با
 نس
 کار میر
 ت . در
 بی میگذار
 د تا ساند

سوالات رابه اصطلاح دست کاری کردم بخاطر سیرد، معادلات رابه گونه ای که نشانش دادم، حفظ کرد، ظفلك چه حافظه ای خوبی داشت ، اسوسوس که به گیر معلم هیچ ندانی افتاده بود !!

يك هفته پسانتر که رنگ پریده و پارچه امتحان الجبر ساغر را دیدم، بی گفتگو همه چیز را فهمیدم ، شاید پارچه امتحان ساغر به شدت معلمش را عصبانی کرده بود، زیرا در گوشه پارچه اش نوشته بود، (صفر-آفرین) عجب ، این معلم هم صفر دانه بود و هم آفرین.

اگرچه ساغر دانسته بود که معلمش او را تحقیر کرده است ، اما من بصورت مسخره ای توضیح دادم که معلم از يك قسمت کارش

کلمات شمرده ای که ازان بدر میشد ، نظر میدوخت جالب این بود که هنوز هم او نمیدانست که من نمیدانم .

روز دیگر ساغر تمرینات و سوالاتی را بدستم داد تاحل شان سازم، دخترک از زبان معلمش گفت که سر نوشت شاگردان به همین سوالات پیوسته است یعنی تقریبا این تمرینات با سوالات امتحان چار ونیم ماه تفاوتی ندارد مگر اندك .

باخو سروی ساختگی گفتم، تو که مراداری چه غم داری ، يك لحظه دیگر مانند ماشین حل شان می سازم و ترا برای تمام سال ازغصه رها می کنم ، گفتم قسما نمره عالی خواهی گرفت و بر دیگران فخر خواهی کرد ساغر بینوا ، همان روش وطرفی را که من

یاد دارم که باید طالبس ، به ت نوشته نمود نه به ط ، چه (ط) از حروف ، دری نیست!! دفعات متعدد ، تمرین کردم که بهتر از خودش يك (دایره) رسم کنم اما هر بار چیزی از کار درمی آمد که نه بیضوی و نه دایره.

مضحکتر این بود که هر بار ساغر تذکر میداد ، خلاف توضیحات معلم او تشریح می-کنم، بر افروخته میشدم و معلم بیچاره او را به نحوی تحقیر میکردم که گویی دشمن پدر و پدرکلان من است ، میگفتم ، اصلا گناه همین معلمهای تنبل و بیسواد است که شاگردان شان بیسواد و نالایق بار می آیند ، اگر من در راس امور باشم، یکنفر از این معلمهای از علم بی خیر رابه مکتب نمی گزارم !!

ساغر به لب و دهان من خیره میشد و به

فانیتزی

ساغر من شگفت است

نوشته یاران

راضی بوده و از آن آفرین دانه است و از قسمت دوم کارش بوی صفر دانه است که چندان قابل اعتنا نیست !!

یکبار به کلهام زده که این قصه را تا تمام بگرامم و از سود این سودا بگرامم ، دلم میخواست هندسه و الجبر را به ساغر و ساغرا به خدا بسپارم و ازین معرکه بگریزم، تازه دانستم که چیزی در دوزخ جوانه زده است ، دلم ساغرا را شوریدگی مجنون ، دوست دارم ، بدون او نمیتوانم زنده باشم ...

درین همه گمرو دار ، پدر ساغر حتی یکبار هم بمن و دخترش سری، زده بود که احوال ما را بپرسد عجب آدم دلسوزی!!

کم کم ، تابو توان از کفم رفته بود ، به ساغر اطمینان دادم که هندسه و الجبر من است ، من معلم این مضامین را می بینم و هر طوری بشود ، برای تونره میگیرم ، بیا که کتاب عشق بکشاییم و شامرد مجنون شویم.

ساغر سن و سالی نداشت ، آب جوانی تازه به گونه های دلربایش گل انداخته بود، پستان های کوچکش تازه برسته ماهش تازه برجستگی آورده بود ا نگار من نخستین کسی بودم که به حرم د نیای کوچک او ره یافته بودم و لحظات تنهایی او را پر میکردم .

سبی در گرداب حشرت نشستم و این نامه را به نام ساغر آغاز کردم :

اولا آخرین امید زندگی به غارت رفته من، تو با این چشمان شهر آفرین ، حیف است که هندسه و الجبر بقوانی ، تو باید دخترشعرباشی و بر چمن ادبیات دامن بکشی ، تو باید مایه الهام هنر متدان گردی و بجای ماه و ستاره بر پیشانی آسمان بدرخشی

خاک بر فرق معلمت که حدن آشو بگر ترا نقیینه و از تو هندسه و الجبر می خواهد، خاک ، بر سر همه کس

اما ، از بغت بد ، نامه عاشقانه من ، بجای ساغر بدست پدرش افتید ، مردك سود پرست که سواد چندان نداشت ، نامه را پیش يك كس دیگر خواند و به فتنه افروزی این و آن، بصورت غیر مستقیم جواب داد، یعنی خدمه منزل ساغر به من حالی کرد که دیگر دخترک هندسه و الجبر نمی خواند و راضی به زحمت من نیستند !

ومن بدنبال این رسوایی از شهر گریختم، و عشق ساغر را به سختی از یاد بردم ، اکنون که این قصه را می نویسم ، از ساغر خبر درستی ندارم ، شنیده ام که بطانه بخت رفته و يك پسر سه ساله هم دارد ، نام این پسر را نو روز گذاشته، دوست نام خود من !!



وقتی سرش به کتاب گرم می شد ، فرصت تماشایش را می یافتم .

مژگان بلند برگشته، چشمان قهوه ای، روی گرد و مو های دراز گمری اش گیرایی بوی بخشیده بود که کمتر به گیسوان یک دختر نروتمد شبوی شباهت داشت .

من ، معلم خانگی او شده بودم ، تا هندسه و الجبر درش بدهم، با اینکه لباسم را از پوهنتون گرفته بودم ، راستش این است که حساب و هندسه صنف هفتم مکتب نیز یادم رفته بود ، حق این بود که در آغاز این حادثه ، ماجرای تدریس مضا مین ساینس بيك شاگرد صنف نهم ، معذرت میخواستم ، میگریختم و پشت سرم راهم نگاه نمیکردم ، اما بریدن از بيك دختر چارده ساله شیرینکار به مصلحت دلمن نبود.

اصلا نمیدانم ، چرا پدر دخترک مرا به اینکار گماشته بود ، خیلی گمان یورند که باحق-الزحمة اندك حاضر بودید ، ساغر را درس بدهند، اما شاید یگانه انگیزه گماشتن من برای تدریس ساغر این بود که من پول نمی گرفتم ، چون دوست فامیلشان بودم، اساسا فامیلان با خانواده ساغر رفتو آمد داشت. پدر تاجر پیشه ساغر باز هم از خست کار گرفته بود و اینکه من از هندسه و الجبر چیزی نمی دانستم ، برای او معنایی نداشت ، او برای دخترش معلم خانگی گرفته بود تا به دیگران نشان بدهد که روشنفکر و با ذوق و دلسوز است .

هر روز حلقه تدریس من در خانه ساغر مضحکتر میشد ، اگرچه خودش در باره من فکر بد نمیکرد ، اما من از وجود هرزه خود در خانه او شر مسازی میبردم ، از خویشتن منزجر بودم که چرا نمیتوانم ، سوالات حسابی ساغر را پاسخ درست بدهم .

انکار وظیفه من تدریس و کمک ساغر نبود، بلکه تماشای چهره خوش ترکیب او بود ، وظیفه من این بود که از هر فر صتی استفاده کنم، و برای دخترک بيك خاطره شود انگیز بيك طنز کوتاه و بيك شعر فخر بقوانم ، اگرچه هیچکدام اینها موردی نداشت ، شاید بجای تدریس هندسه و الجبر ، میخواستم لحظاتی او را خوش نگذارم تا برای او قابل تحمل باشم و از من خسته نشود .

یکروز کتابچه اش را پیش روی من کشود و از من در مورد نقشه طالبس، کمک خواست ، معلوم بود ، هیچ کمکی نتوانستم جز اینکه پس از دیوانگی بسیار ، بساغر

دزیره خبری

سخی انتظار

غبرگ پسرلی

د پسرلی په راتلو پوه شوم
چینگو راوړه په اور بل کی سره گلونه

هم دی چی د همدی ښه آغاز په
انکا دښه انجام او ښو گټورونتیجو
لیاره هیله من او دا ده کیدی شو.
سپرنی پسرلی مونږ ته زبیری را
کوی چی دجمهوری نظام په وړاندی
لکه چی نباتات اود طبیعت موجودیت
د تکامل طبیعی حرکت د زما نی
شراطونو دښو مساعدتونو له امله
به گړندیتوب سره مخ پر وړاندی
خی ، مونږ هم د دغو مناسبو
فرصتونو څخه په استفاده د دغو
طبیعی مرستو څخه د گټی اخیستلو
په ترخ کی د خپلو ټولنیزو چارود
تکاملی مراحلو د پاره به بیره سره
مخ پر وړاندی لار شو ، مخ په
په خلاصو او اتوگترگو ، وینو
ترقی او نیکمرغی .

چی د دی موسم له فیصله د طبیعت
دارتی او بی پایانی سینتی هره خوا
ښکلی ده ، په هره څرپکه کی د
ښکلا فلسفه په سر ده ، گلان
خاندی ، او دونو نازکی پاکی د
نیمزالو پیغلو په شان له ډیره شوقه
ناخی .

د پسرلنی نسیم په موجودداتو
کی پخپه مسخیانسی او ژوند
ښوونکی وړمو سره انسان کی د
حرکت وسوس او د برکت تلوس
بیدار وی ، په خپله خوږه مگر ل
مر «وزه ژبه طبیعت له اسرارو ، او
تو رازو نو څخه ورو ورو پردی لیری
کوی پدی ترتیب انسان ته د ژوند
لسفه او معنا په علمی ډول ښیسی
او هغه ته لارښوونه کوی
بیلان ، مرغان او ډول ډول الوتکی
د پسرلنی سندرو اینه ویلو سره
د طبیعت ښکلا ستایی او هر زیروح
په دی لمانځنه کی برخه آخلی .

ښکلی نجونی ، نوی او باکی
جامی آغوندی لکه دپرښتو سیلی

پسرلی د حرکت او برکت موسم
دی ، پسرلی د ژوند واقعی
معنا تمثیلوی هره خوا ښکلی او د
ښکلا له مظاهرو څخه ډکه ښکاری ،
ښکلا او مینه سره نژی رابطه لری
او د دوی نه شلیدو نکی اړیکی د
سعادت هسته او زری د ژوند په
مزرعه کی کښینوی چی نتیجه یی
طبعاً په زړه پوری او تر هر څه
پورته او ښاغلی گڼل کیږی .

د پسرلی معطره هوا او زړه تازه
کونکی نسیم په موجوداتو کی
نوی ساه پو کوی د انسان احساس
و پښوی او په وجود کی دنوی وینی
جریان په حرکت راولی ، واقعا
چی دا وخت د خوشالی او میلی
ورخی دی .

سپن کال زمونږ خوشالی پدی
موسم کی له نورو گلو نونه ډیره
زیانه ده ځکه چی مونږ ته لوی
خدای د جمهوریت ستر نعمت رابه
برخه کړی ، داسی لوی موهبت
چی دهغه له برکته انسانی کرامت
خوندی وی او د ملت اکثریت د
برخی او فعالی هستی او موجودیت
شپوت سولی شی دولس سوکالی
آرامی د هیواد اعتلا او آبادی پدی
چوکات کی په ډاډه توگه ممکن
لیدی شی څرنگه چی دا د ملی گټو
ساتندوی دی نود ولس د خوشالی
په څرگنده سولی چی په حقیقت کی
د ملی خوشالی او احساساتو
څرگندونی دی ، بی ځایه به نه وی
چی د پته ملی خوشالی یا د جمهوریت
پسرلی او یا خو واقعی پسرلی ووايو
یا ورته د غبرگ پسرلی عنوان
ورکړو .

همدغسی چی پسرلی د خوشالی
میلی او سات تیری ورخی دی ، د
کار فعالیت او زیار ایستلو ورخی



گل دی پر زلفو ، باندي کنار دی
دواړه چشمان په محبوبا گسل دی ،
آثار دی توبه ، توبه ...

په رښتیا چه پسرلی دحسن او
ښکلا موسمی ، دغه بهشتی خبری
چه په پسرلی کی دکورونو په ذایوالونو
بنډوی ، دغه حوری چی دزړه رازونه
به یی درپیار په اعتبار مگلرو سره
کولی ، طبیعت دمساعدت به مرسته
دی دی دگودر خواته چی او هغه
شاعرانه ، مستانه اود پیغلنوب به
عشق مسته منظره دگور په غاړه
جوړوی چی د طبیعت ښکلا ورته په
غائبی کیږی .

میان په ډول ډول چمونو دگودر
دلاری د مجاوزانو په خیر ، دپار
دراتلو څار او انتظار کوی خوچی
ددیدن په ترخ کی دسترگو په اشارو
پاتی په ٦١ مخ کی

په شان ډلی ډلی ددلمان خواته
خی ، په خپلو سپیڅلو ، یولی
زارو المونوکی شوقی ، ارځنک او
نور سابه ټولوی ، په خپاو نکو
سپینو نازکو لاسو نو ، تازه
خندید لی گلان شکوی اود گلالی
مخونو داسه یی په تور اوربل کی
یی ټومی ددوی له نظره داوربل گل
ډیر قدرمن او خوړوی ، نوځکه دغه
ارزو ښه څرگندیږی .

ستر سوغات دپار لپاره دتحفی به
توب ساتی پدی لنډی کښی دغه
پسرلی داغی گلان ډیر شول
داوربل گل به خپل آشنالره ساتمه
باداچه میر من مپوش پدی فلکلوری
سندره کی داوربل دگل اوډ زلفو
له ننداری نه حیرانه شوی اوحتی
دلیدلو تاب طاقت یی نلری نوځکه
توبی هم کوی :



همانطوریکه مردان از خانمهایشان توقع دوستی دارند، خانمها نیز می‌خواهند، مرد زندگی آنها دوست با گذشت و رفیق فداکار بوده رویه اش صمیمانه باشد. واضح است که زن تمام وقت و انرژی خود را صرف کارهای خانه و تربیت اطفال می‌نماید. و سرو صدای بچه‌ها و کارهای طاقت فرسا او را جسم و روح کسل و ناراحت می‌سازد که فقط رویه دوستانه شوهر می‌تواند کسالت او را رفع و زنگ خستگی را از آئینه قلبش بزداید. زنان توقع دارند همسرشان مرد ایدéal باشد، خانم

خود را به تمام معنی بشناسد و بارویه خشن و قهر بیجای خودزمینه را برای تاخت و تازیبی موجب و تعرضات بی موقع اهل فامیل نسبت به خانمش مساعد نسازد، زیرا زنان موجودات حساس و زودرنج هستند از این رو نباید به آنها دور از انصاف به حیث یک زیر دست رفتار شود. اگر مرد در زندگی زنا شوهری از صداقت کار بگیرد، نیز با کوشش پیگیرش خانه را بهترین راحتگاه و زیبا ترین تفرجگاه برای همه و فرزندان خود خواهد ساخت.



خوش رفتار باشید

کسانیکه در خوش رفتاری و سلوک مهابت نشان میدهند بیشتر مورد دوستی قرار میگیرند و این امر چون نواختن پیانو است. برخی بدون تعلیم می‌توانند خوب پیانو بنوازند. اما در صد نفر صرف یکتن و دیگران باید سالها درس بگیرند و تمرین کنند تا نواختن پیانو را بدانند. آیا شما آرزو کرده اید که دوستان بیشتری می‌داشتید و علاقه مردم را نسبت به خود جلب میکردید؟ اگر شما اینطور می‌اندیشیدید دیگران خودپیش قدم گردید.

حتما تنها نیستید بسیاری از خوران و پسران و حتی بزرگتران نیز بدین فکر اند. پس اگر می‌خواهید دیگران شما را دوست داشته باشند باید شما هم آنها را دوست بدارید. زیرا تا وقتی که با مردم آمیزش نداشته باشید نمی‌توانید آنها را دوست بدارید یا به آشنا بی‌شان توفیق یابید. آمیزش با دیگران نخستین گام در جاده معاشرت و سلوک نیک به شمار میرود شما نباید منتظر شوید که دیگران به طرف شما بیایند بلکه در گرویدن با دیگران خودپیش قدم گردید.



مکرونی بآبادنجان رومی



بادنجان رومی را نصف نموده روی آتش در آب مخلوط نمایید. و برای آنکه پوست و تخم آن گرفته شود از ایلک یا چلو صاف گذشتانده آبش را در ظرفی بریزید و بجوشانید تا سفید رنگ شود. سپس بقدر يك چار مغز مسکه و يك گیلایس یخنی و یا شوربای گوشت گوسفند یا مرغ در آن علاوه کرده مکرونی را در بینش اضافه کنید وقتی که مکرونی خوب پخته شد در یک یا ظرف دیگری ورقه ای از سوس ریخته و مکرونی و سوس را برگ برگ روی هم گذاشته برسروش ورقه ای چند پنیر بمانید و ظرف را روی آتش بگذارید و آهسته آهسته با قاشق بهم بزنید.

بعد از پنج دقیقه آنرا از روی آتش برداشته صرف نمایید.

زن از هر نگاه

زنان بمراتب موقع شناسی تر از مردانند .

«۹»

بزرگترین آژانس خیر گزاره «زن» است . زیرا دستگاه های گیرنده «گوش» و بخش کننده «زبان» دایم کار میکنند .

«۸ - ولز»

چیزیکه زن می خواهد ، همان چیزی است که از دسترسش خارج است . زن چیزهایی را که کمیاب است ، پیش از هر چیز دیگر مایل است که داشته باشد .

«اوهنری»

با اینکه مبنای استدلالات زنان قلبشان است معذالك خیلی کمتر از مردان (که از طریق سه استدلال میکنند) اشتباه می نمایند .

«م . هلسکو»

مودوفیشن



مترجم : محمدحکیم ناهض

غسل آفتاب برای اطفال

تابش مستقیم آفتاب دارای اشعه ماوراء بنفش می باشد که در جلد ویتامین (دی) بوجود می آورد . از روی پر نسیم عمومی برای اطفال معقول است برای مدتی در زیر روشنی آفتاب قرار داده شوند در مورد معرض آن قرار دادن جلد طفل در سه حال باید محتاط باشید: در معرض آفتاب قرار دادن طفل با ید به تد ریح صورت بگیرد تا از سوختگی جسم طفل اجتناب شده باشد مخصوصا در جا ییکه آفتاب گرم و هوا صاف باشد .

ثانیا در معرض آفتاب قرار دادن طفل به صورت مفرط معقول نیست حتی اینکه جلد تدریجا خرمایی رنگ می شود دلیل اینکه جلد خرمایی رنگ میشود اینست تا جسم از اثرات آفتاب زیاد محافظت شود . بعبارۀ دیگر ، جسم نسبت بمقدار معتدل نمی تواند مقدار بیشتر (آفتاب) را جذب نماید . مقدار زیاد حرارت آفتاب ممکن است به جلد خطر ناک باشد .

ثالثا ، آفتاب سوختگی شدید عینا

بقیه در صفحه ۷۰

روانشناسی

انکشاف اجتماعی

دوره جوانی از همه بیشتر يك دور انکشاف و توافق اجتماعی است شکی نیست که در دوره ماقبل عمل اجتماعی شدن جوانان آغاز یافته و جوان پاره آزمایش های اساسی و عمده اجتماعی شدن را فرا گرفته است . طفل در صیوف ابتدایی در چنان زمینه های اجتماعی که خاصه محیط مکتب و محیط بیرون مکتب (در میدان بازی و غیره) سازش با همصنفان و همسالان یاد گرفته میتواند و همچنان پاره از روابط مفید و علمی را با والدین و معلمین خود می آمو زاند. این توافقات طفلا نه خیلی ضروری و مهم اند زیرا اساس و تکیه توافقات اجتماعی طفل را در سالهای ما بعد زندگانش فراهم میسازد . کسانی که در دوره طفولیت همچو توافقات را نیا نوشته اند در مرحله جوانی با مشکلات زیاد وارد میشوند اما توافقات اجتماعی دوره طفولیت از دلخواه محدود است :

اول آنکه اطفال از نقطه نظر انکشاف ذهنی خام اند. دوم آنکه با انگیزه های اجتماعی حساس نیستند .

در جدول ذیل میلان نموی اجتماعی از طفولیت تا کلاهی خلاصه شده است .
در طفولیت:

- (۱) دلچسبی ها امیال متنوع و غیر ثابت.
- (۲) پر گویی در همه گونه فعالیت ها با حسارت .
- (۳) تلاش مشابهت با اقران و همسالان و پابندی زیاد به ارزش های آنها.
- (۴) آرزو متمایل بودن با گروه و جمعیت اطفال
- (۵) حیثیت و شان فامیلی در تعیین روا بط آنقدر هامهم نیست
- (۶) اجتماعات بی تکلیف
- (۷) رفاقت ها بیشتر موقتی .
- (۸) تعداد رفقا زیاد .
- (۹) درباره کردار خود و دیگران بی پروا و کمتر فهم درباره کردار خود و دیگران
- (۱۰) مقررات قوانین منطقی جمعیت مهم و پایدار
- (۱۱) در قبول صلاحیت و اقتدار کلا نپسا بدبین و خوشبین

در جوانی

- (۱) دلچسبی ها محدود و ثابت .
- (۲) بیشتر موقر کردار و رفتار و پسر کنترل .
- (۳) منعکس ساختن کلتور کلا آنها.
- (۴) آرزوی تمایل بودن به یک گروه و منتخب
- (۵) حیثیت اجتماعی و اقتصادی فا میل در تعیین روابط اجتماعی خیلی مهم است .
- (۶) اجتماعات با تکلیف و رسمی .
- (۷) رفاقت ها بیشتر دایمی .
- (۸) تعداد رفقا محدود اما صمیمی تر .
- (۹) فهم بیشتر درباره کردار دیگران .
- (۱۰) استقلال بیشتر از کلا آنها و در مورد فیصله ها و تصمیمات بیشتر بر خود اتکنا نمودن
- (۱۱) تلاش روابط با کلا آنها به اساس مساوات .

تبریک برای سانو . . .

بسیار دیده شده که عده از بزرگان ، دوستان و اقوام خویش جوانان ما موضوعات را فراموش میکنند و یا ناچیز می خوانند که اصلا نباید آنرا نادیده گرفت و بی اهمیت تلقی کرد زیرا این سلسله مسایل مربوط میشود به آداب اجتماعی که انسان همیشه با آن روبرو بوده و جزء از مسایل زندگی است .

برای اینکه این مسایل را فراموش نکرده باشیم این مجله در هر هفته یکی از این مسایل اجتماعی را که لازمه همه جوانان است برای شما ن تقدیم میدارد .

یاد داشت اول :

جوانان عزیز چون سال جدید تازه فرارسیده برای اینکه به والدین آرزوی ما سعادت و موفقیت شماست .

مینی ژوب بار اول چطور بوجود آمد و طراح آن کیست؟



طراح مینی ژوب خانمی است بنام (مری کوانت) که در ابتداء پیشه کلاهدوزی را داشت و زندگانی اش را با یک هزارو یکصد افغانی عاید در ماه به سختی میگذشتا ند . ولی حالا او یک میلیونر است . او با پوشاندن لباس بچه ها به بزرگها صاحب این همه ثروت شده است (مری) سی و سه سال دارد لباس های طرح (مری کوانت) به بیست و پنج کشور صادر میگردد ، حتی به به کشورهایی که خودشان صادرکننده لباس برای جوانان بوده است .

بیشتر مشتریان (مری کوانت) دختران جوان بوده اما بعد ها خانم های جوان و خانم های . . . نیز از مشتریان دایمی او گردیدند .

روابط خانوادگی

تفاهم در امور زندگی جوانان مخصوصاً جوانانیکه ازدواج نموده اند شرط اساسی زندگی آنها محسوب میگردد .

زن و شوهر جوانیکه در همه امور زندگی باهم اشتراك مساعی داشته و در تمام شئون زندگی با هم توافق نظر دارند مسلماً زندگی آرام و موافقی خواهند داشت. زیرا اشتراك مساعی در امور زندگی یگانه راه حلی خواهد بود که غبار مشکلات زندگی خانواده های جوان را که بعضاً در خانواده ها دیده میشود و این مشکلات در برخی مواقع سبب جدایی ودوری هم میگردد از بین برده و زندگی آرام و خالی از هرگونه مشکلات را برای آنها ارمغان میدهد. مقصد ما درین جا سبب گیری مشترک وبدون امتیاز بین فامیل های جوان است زیرا سبب گرفتن در امور منزل بر علاوه مشاغل که آنها در خارج



بدون امتیاز بین فامیل های جوان است زیرا سبب گرفتن در امور منزل بر علاوه مشاغل که آنها در خارج

بقیه در صفحه ۶۶

يك نامه از چند نامه

گل شکوفه

فراموشت شده است آن روزهای بهار که میگفتی تو بهار را دوست داری ولی من خزان را میخواهم .
میخندیدی و شاخه های شکوفه های سیب را بطرف خود کشیده و خواستی گلپای آنها پرپر کنی ، و پزمرده سازی گفتم ای گل من ، ای شاخه زیبای شبنام و زیبایی چرا آرزو نداری در کنارت گل لطیفی را بگیری . ولی توبه من نگاه نموده گفتم :

گل بیخار وجود ندارد دستت را بطرف من پیش نمودی آنرا بوسیدم

میگذارم .

(فرستنده م، ر، ا)



از تازه ترین مود هاییکه برای پسران جوان انتخاب کرده ایم



این مودل لباس را برای دختران جوان از تازه ترین کتلاک های امسال انتخاب کرده ایم



چگونه از چاقی جلوگیری کنیم

چاقی علاوه بر اینکه برای يك زن امروزی عیب شمرده میشود، از نظر سلا مت و شادایی و چالاکي بدن نیز زیان بخش است .
در بین روش های که برای جلوگیری از چاق شدن، تاکنون بوسیله متخصصین امر بکار برده شده، توجه به حفظ تناسب اندام از زمان بلوغ بعنوان بهترین طریق و روش تشخیص داده شده است . بدین ترتیب اگر علت چاقی مربوط به اختلالات هورمون های داخلی بدن باشد بوسیله ورزش و رژیم غذایی میتوان از همان سنین خوردی از چاق شدن بدن جلوگیری کرد .

بقیه در صفحه ۶۳



شماره اول

بدتر از مرگ

سردست است و لی این برای تو ا قلا دو هزار پوند خرج بر میدارد چک هم قبول نمیشود .
 کریج گفت :
 سوا فقم .
 وبعدگوشی را گذاشت و به گاریسون تگریسته گفت : در هر حال شیبیل با یسد فیلیارا به قرار ماه خودشان برده باشد .
 گاریسون به اشاره سر تصدیق کرد و کریج ادامه داد :
 سو هم اکنون غالباً در انتظار ما نشسته است .
 امکان دارد .

کریج دست خود را میان موهاش فرو برد خود را خیلی خسته احساس میکرد می خواست بگاریسون توضیح کند که در خواست ها و رسید و لو میس از آنها نخواهد گذشت و شیبیل هم بجای آنکه حاضر به تسلیم دادن فلیا شود، آن زن را خواهد کشت ولی لازم ندید زیرا یقین داشت این چیزها را گاریسون نیز بقدر او حدس زده میتواند .
 لاجرم گفت :
 - کمی بخوابم بهتر خواهد شد هر وقت لو میس آمد بیدارم کن .
 یکساعت و نیم بعد وقتی بیدار شد لو میس و گاریسون را پهلوی خود دید . روی چای خودنشست و برای شنیدن فریاد ها کفرگویی و عصبانی شدن لو میس منتظر ماند و لی بعد از اندک مدت معطلی نگاه کردن به سوی مرد چاق چنان احساس کرد که رئیس خیلی پیر، ضعیف و در مانده شده است .
 لو میس گفت :

- پسرم ، کارها فثاو برپااست . بدتر ازین امکان ندارد . شیبیل سوی و ن خانوادہ اش راقبل عام کرده و بدتر ازین را هم میتوان شمرد . اردوی زاروب بحرکت در آمده و بظرف غرب روانه شده است یعنی بسوی بحر .

ناکوس از اعضای موافقت نامه با ما انکار میکند و ز نشین در جنگ ل آ لپسا اسیر است تو هر چه از قدرتت ساخته بود انجام داده ای حتی سیلنا را هم آوردی اما اینهم دیگر فایده بی ندارد .
 درین موقع صدای زنگ تیلفون هر سه نفر را بسوی خود جلب کرد .

گاریسون گوشی را برداشته به لو میس داد . لو میس بعد از یک در چشمن لاجول گفتن گوشی را نهاد، بسوی همکارانش برگشت و گفت : (تنها این یکی را گسیم داشتیم از تو یار که اطلاع داده اند که قرار است نماینده زاروب فردا در ملل متحد سخنرانی کند و در این سخنرانی تقاضا کند که هیاتی تعیین شود تا دلیل باقیما نسدن عساکر انگلیسی را در حرم تحقیق و راپسور آنرا به موسسه ملل متحد ارائه کنند با گرفتن این آمادگی بسویه بین المللی بسویه منطقه اردوی خود را امر حرکت داده اند در چنین

کریج عضو باز نشسته سازمان امنیت ماورای بهار انگلستان است که پس از کشته شدن معشوقش «تساء» در یکی از ایستگاه های متروی لندن، انتقام او را می گیرد و سپس از شدت غصه به یکی از جزایر یونان اندر اکی رفته نزد پدر خوانده اش سرافینو منزوی میشود . در همین وقت آقای لومیس که درین سازمان سمت مهمی دارد، دوباره به جستجوی او برآمده با اصرار او را وادار میکند تا بخاطر صیانت منافع انگلستان در یکی از جزایر نفت خیز خاور میانه ماموریت جدیدی را بپذیرد و از جان ناکوس میلیونر یونانی و همسرش فلیپ که احتمال دارد از طرف مخالفین انگلستان ربوده شده و به وسیله فریفتن آنان لطمانی به منافع نفتی انگلیس وارد گردد، محافظت کند .

در غیر آن بدون آگاهی قبلی وبدون امید رفتن و مردن چه دردی را دوا میکند .
 گاریسون گفت : منم باتومی روم .
 کریج اظهار داشت : اینهم کافی نیست گرم که هر دو آنجا رفتیم چه بدست خوا هیسم آورد ؟

چه کاری انجام داده میتوانیم ؟ شیبیل همینکه اراده کرد ما را خواهد کشت و اگر هم بخواهد در اسارت نگه خواهد داشت . زیرا چسبون فلیپ در اختیار اوست لاجرم تمام ورقهای برنده در اختیار اوست .
 - توفکر میکنی فلیپارا کاری خواهد کرد ؟
 - شاید ولی اگر چنین اقدامی بکند، او را خواهیم کشت .
 لو میس نگاهی به گاریسون انگند و کریج ادامه داد :
 - اما یک چشم باید نگران دست منم باشد .
 کم کم چهره رنگ پریده و اسفرده لو میس رنگ میگرفت . دست خود را بشکل هبالفسه آمیزی بالا برده فریاد زد :
 - بسیار خوب فرزند . من این ورق برنده را بتو میدهم . قول میدهم .
 تیلفون باردیگر بزنگ زدن آغاز کرده بود . لو میس بعجله گوشی را بر داشت چند لحظه بصحبت تیلفون کننده گوش داد آنگاه گوشی را بجای آن قرار داده گفت :
 - گویا کشتی ناکوس بعجله لنگر بر میدارد .

کریج پرسید :
 - آیا از حرکت آن جلوگیری نمیکنید ؟
 - اگر به آنجا برویم ، بدنخواهد شد .
 بعد گوشی را برداشته چند لحظه به آواز بسیار آهسته دران صحبت کرد .
 کریج و گاریسون به وقت هدایسات او را گوش میدادند تاجیزی فراموش نشود .
 لو میس مجدداً گوشی را روی تیلفون گذاشت و دنبال جمله اول خود گفت : و بعدم چانه خواهیم زد . خود را جمع وجود کنید

کریج پرسید :
 - آیا از حرکت آن جلوگیری نمیکنید ؟
 - اگر به آنجا برویم ، بدنخواهد شد .
 بعد گوشی را برداشته چند لحظه به آواز بسیار آهسته دران صحبت کرد .
 کریج و گاریسون به وقت هدایسات او را گوش میدادند تاجیزی فراموش نشود .
 لو میس مجدداً گوشی را روی تیلفون گذاشت و دنبال جمله اول خود گفت : و بعدم چانه خواهیم زد . خود را جمع وجود کنید

چند لحظه بعد یک هیلی کوپتر برای بردن ما می رسد .

هیلی کوپتر در تاریکی عمیق شب پرواز میکرد . زیر پای شان لندن باملیونها چراغ خون میدرخشید . در میان رود تایمز که مثل ماری سیاه لندن را دونه میگرد، چراغهای کشتی هاییکه آنجا لنگر انداخته بود، میرقصید . کریج بالاخره در میان آنها کشتی زیبای فلیپ را شناخت و به لومیس نشان داد .
 هیلی کوپتر ارتفاع خود را کم کرد و در محلی نزدیک به آتیه کاندیش بزمین نشست . کریج لومیس را آنجا ترک گفته خودش به عجله بدین کاندیش شتافت .
 کاندیش تمام آمادگیها را گرفته بود . هر دو با هم بوسیله موتور قراضه کاندیش بسوی بندرگاه سرازیر شدند . آنجا یک موتود بوت کوچک و جدید در انتظار آ نسان بود . در آنجا کاندیش آنها را سوار قایق موتوری نموده خود از ایشان جدا شد . کریج موتود را بگاز انداخت . نخست بفکر هدایات لومیس افتاد و بعدم این را که چگونه او را در محلی که فلیپا لنگر انداخته بسود، بشود ، تصمیم گرفت .

در پرتو اولین اشعات شفق صبح گاهی رود تایمز زیبایی خاصی بخود گرفته بود . آنها به آهستگی نزدیک کشتی فلیپا که لنگر برداشته و در حال عزیمت بود، رسیدند . کریج نگاهی دقیق به افرادی که بکشتی برای کمک های قبل از حرکت وارد می شدند انگند . کاندیش را در این میان شناخت . اولین قایق بزرگ که بسوی فلیپا نزدیک می شد و بالنسبه سرعتی هم داشت یکباره برای اینکه با فلیپا تصادم نکند خواست مسیر خود را عوض کند ولی بیفایده بود زیرا جریان آب رودخانه آن قایق را بسرعت زیادی پیش رانده به بدنه چپ فلیپا کوفت . قایق دومی نیز نتوانست خود را کنترل کند به پهلوی دیگر کشتی تفریحی ناکوس خود و سومی مثل اینکه هدف گرفته باشد در اثر فشار جریان آب بهسکان فلیپا خورده آنرا از کار انداخت . شدت تصادم سبب شد که هر سه قایق کم کم طعمه آب شوند .

لو میس نفسی غرور آمیز گرفته روبه کریج کرد و گفت محتوی قایقها چه بود ؟ کریج جواب داد مقداری فضلات آهن و پارچه های خورد و بزرگ کانتگریتی . می ترسم آقای فلیپا ناکوس مجبور شود برای چندی دوباره لنگر بیاندازد .
 لو میس گفت : حالا برویم صبحانه مان را بخوریم و بعد برمیگردیم تا با او ملاکوه کنیم . بعدم موضوع قطاع الطر یقی را مورد بحث قرار میدهم .
 ناکوس مثل یک بیمار مینمود . از بس راجع به همسرش فلیپا فکر میکرد خواب و خوراک را از دست داده بود . با تگاهی خست

لو میس گفت : حالا برویم صبحانه مان را بخوریم و بعد برمیگردیم تا با او ملاکوه کنیم . بعدم موضوع قطاع الطر یقی را مورد بحث قرار میدهم .
 ناکوس مثل یک بیمار مینمود . از بس راجع به همسرش فلیپا فکر میکرد خواب و خوراک را از دست داده بود . با تگاهی خست

لو میس گفت : حالا برویم صبحانه مان را بخوریم و بعد برمیگردیم تا با او ملاکوه کنیم . بعدم موضوع قطاع الطر یقی را مورد بحث قرار میدهم .
 ناکوس مثل یک بیمار مینمود . از بس راجع به همسرش فلیپا فکر میکرد خواب و خوراک را از دست داده بود . با تگاهی خست

و در عین حال خشمگین به لومیس و کر یج میگریست . لومیس فوراً داخل صحبت شد و گفت: ما میدانیم که همسر ترا شیبل فرار داده است . آنچه را بیاور که بتو آموخته اند که از دیدار ما پرهیز کنی، فراموش کن . حقیقت اینست که ما نمی خواهیم تو بازیچه‌ها عسی شیبل شوی . بهتر است همینجا بمانی و از رفتن بهر محل دیگری مضایقه کنی .

ناگسوس از سر اجابت گفت :
 فرار داد را امضا میکنم .

نه عجله لازم نیست . منتظر باش تا همسرت را دوباره بتو برگردانیم .
 سه او بازم هیروئین خواهد داد . آیا میدانید معنی این کاریجست ؟
 اگر او دوباره معان شود اینبار ز ند می خود را از دست خواهد داد .

از کجا اینقدر اطمینان داری ؟
 - با بیسیم صحبت کردیم . بمن شرح داد که باسوی ون و خانواده اش چه کرده است . سوگند خورد که فردا صبح عین معامله را با فلپیا دریغ نخواهد کرد .
 - تو احمق هستی . اینجا بنشین و مثل یک بزه در انتظار فلپیا باش . تا ما او را بتو برگردانیم . ازان به بعد مذاکره خوا همس کرد ولی عوش کن با سعی برای فرار ما را سر الکنده نکنی . همه تا ن میان گشتی با شید .

فلپیا دچار کابوسهای گوناگون بسود . جار جانش را اسپهای رنگارنگ احاطه کرده شبیه گشان اینسو و آنسو میدویدند و گاهی هم مستقیماً بسوی او می تاختند و همینکه او آرام می شد، اسپها نیز آرام می گرفتند . لاجرم خود را مجبور میدید که تریز حرکتی نکند تا اسپها بغیز و جست در نیایند . ولی اشتیاق به هیروئین آرام و فرار از او گرفته بود .

شیبل یکبار نزدیک او آمد میخواست برایش هیروئین بدهد ولی او مقاومت کرده از قبول آن سرباز زده بود . بسیار مشتاق بود ولی میدانست احتیاط دوباره به آن ماده جهنمی چه دغاری از روزگار او می کشد
 ولی چند ساعت بعد پشیمان شده بخود گفته بود چه حماقتی را بارن کردن پیش نهاد شیبل مرتکب شده ست . معشدا بخود دل داری میداد که او بخواهد گشت اینبار مقاومت نخواهد کرد . درست است که ناگسوس را دوست می داشت ولی حاضر نبود بار دیگر هیروئین وارد کند .

همینکه شنید شیبل او را بنام صدا میزند، چشمان خود را به سنگینی گشود . شیبل روی او خم شده بود . فلپیا بیدار بود و لی اسپها از پیش نظرش هنوز هم دور نمی شدند . همینکه خواست دهان باز کرده فریاد بز ند شیبل سیلی سختی به گونه او خات آنرا اندک اندک داد را احساس نکرد . اسپها پراکنده شده و جای آنها را یکی از تصاویر روی دیوار گرفته بود . شیبل گفت:

حداویت را آورده ام . حال می خوا می استعمال کنی ؟
 این را گفته پاکت کوچک مورد سپید را به او نشان داد . فلپیا خواست فریاد بز ند :
 از اینجا خارج شو . ولی حرفی از دهانش بیرون نیامد . شیبل اصرار کرد:
 من منتظر جواب امسم .
 آری . . . آری خیلی قشنگ می شود قبول .

ولی قبل از آنکه آنرا بتو بدهم باید کالبدی را امضا کنی .
 خواهش میکنم مرا شکنجه نده .
 شیبل پاکت هیروئین را گذاشته از جیب

خود دفتر چه وفلمی بیرون آ و رد و گفت :
 - تو خودت موجب شکنجه خود میشوی .
 اگر تو آنچه را میگویم بنام آقای ناگسوس نوشته و امضا کنی، از من بدی نخواهی دید .
 بگیر اینها را . . .

این را گفته قلم و کاغذ را در دست او گذاشت و فرمان داد: اکنون بنویس فلپیا انگشتانش حرکت نمیکرد . نالید : پس اول هیروئین را بده تا نیروی نوشتن به انگشتان من بر گردد .
 نه، در آخر . و تو قبل از آنکه آنرا استعمال کنی باید خیلی کار ها انجام بدهی .
 فلپیا به ناچار آنچه را شیبل دیکته کرد روی کاغذ آورد :

« عزیزم هری !
 با شیبل یکجا امسم . همه چیز روبراه است .
 بخاطر من غصه نخور . اگر قرار داد را با انگلیسها امضا کنی هیچ چیزی واقع نخواهد شد . ولی اگر امضا کنی در حقیقت حکم قتل مرا امضا کردی . بی .
 ترا دوست دارم هری . خواهش می کنم بمن کمک کن . . . »

فلپیا میدا نیست که این نامه ار تکاب بکنوع پستی است ولی چه چاره بزحمت آنرا تا انجام نوشت ولی امضا نکرد . دوباره دستش به لرزش در آمده بود . چند لحظه بعد به علت آن پی برد . آنچه نوشته بود خیلی مد هس بود دستش از انجبت به لرزه در آمده بود . کاغذ را از هم دریده سیکو افکند بشیبل شانه خود را بایی اعتنائی بالا افکند و گفت بخودت مر بوط است بزودی خودم با دست خود آنرا برایت آماده میکنم و در آینده هم مقدار کافی در اختیار خواهی داشت . فعلا از بودر آن شروع میکنم این را گفته بطرف فلپیا نزد یکتا رفت .

فصل بیست سوم .
 سلینا راهم بجایی که خود موضع گرفته

بولاند ، برده بودند دختر در آنجا عما رتی را که شیبل در آن اقامت داشت با تمام جزئیات که از آن بخاطر سپرده بود . نشان داد و تعریف کرد مو قعیت زینه ها اتاکی که ویرا در آن محبوس کرده بودند ، عمارت پهلویی و فا صله اندکی که در اخیر زینه ها قرار داشت و بایک جست میشد بعمارت مجاور ساختمان اصلی عبور کرد ، یگا یک باز گفت . دو دست و دو همکار کریج و گاریو سون بعد از آنکه تاریکترین نقاط عمارت را دور زدند و خوب بخاطر سپردند بهرگز خود بر گشته وارد دیو اسلحه شدند و نا وقتی که مقدور بود خود را به طرز استعمال سلاحهای انتخاب کرده بو دند ، مشغول ساختند . گار یر سول که متوجه کریج بود وقتی دید سنگین ترین و کشته تر یسن اسلحه را انتخاب میکند علت آنرا سوال کرد و کریج در جواب او گفت :

- اینجایک جنگ کوچکی رخ خواهد داد . اگر طرف را با اولین فیر از بین نه بر دی ، بدان که آخرین روز زندگی ات طسی شده است . از آنجبت این سلاحها را بر گزیدم که میتوان حتی بهشکار کردن رفت و با اولین فیر بگاک علاکش انداخت .

گاریو سون از دیدن آن سلاحها و تفریقی که کریج ازان میکرد ، چشمانش بیش از حد بازمانده بود ولی در حال کریج را حق بجانب میدانست . چند لحظه بعد دیو اسلحه را ترک گفته و کنار سلینا برگشتند .

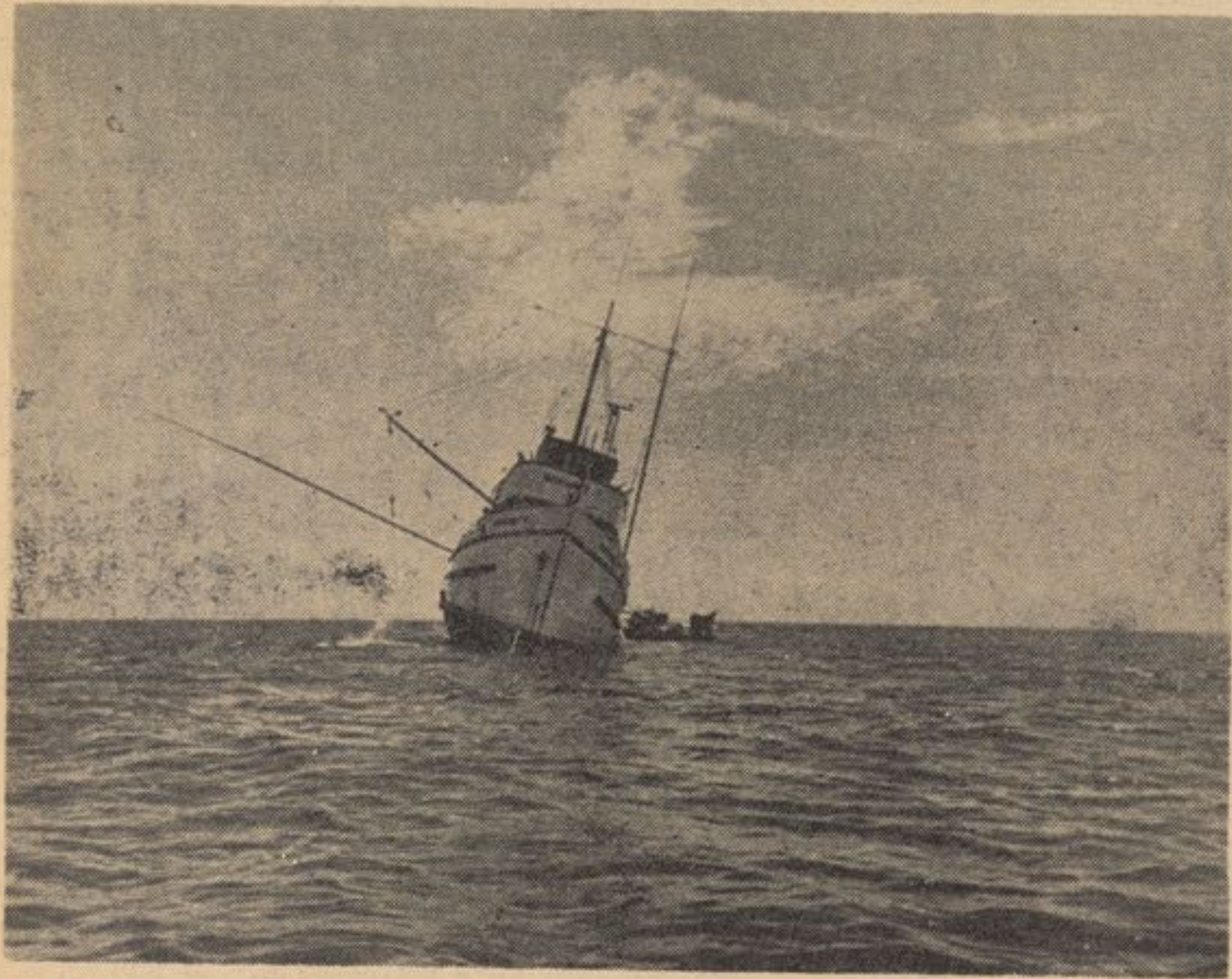
دختر سوال کرد:
 آیا امروز آنجا خواهید رفت ؟
 وقتی کریج به اشاره سر تایید کرد دوباره یسر سید آ یا من با شما نه خواهیم بود آخر راه را خوب بلدیم .
 خیر ، سلینا ، نمیتوانم ترا برای دو مین مرتبه در مضایقه قرار دهم .
 این مرد شکم گنده همیشه کار های شاق را بتو حواله میکند . فقط باین دلیل که بتو اعتماد دارد .

او به هیچکس و به هیچ چیز اعتماد ندا رد ولی چرا مرا انتخاب می کنی ؟ بخاطر اینکه میدانم در آدم کشی مهارت کافی دارم . در اوایل وقتی مرا پیدا کردو بهما موریت برگزید ، بمن و لیلیه داد یک زن رانجات بدهم و یک مرد را بشکم اکنون او میداند که غیر از من کس دیگری نمیتواند حریف شیبل شود .
 دق الباب شد و متعاقباً لومیس وارد گردید . زیر بغلش یک لوله کاغذ بزرگ درسد می شد . با دیدن سلینا ابرو هارا بالا برده بطرف در نگاه کرد . دختر ملذت مطلب شده با وقار و ظمائی از جابلند شد و از در بیرون رفت لومیس بگریج گفت:

- تو هیچگاه بایک دختر بسد رو آشنا نمی شوی ؟
 کریج جواب داد:
 - برای بدو ها وقت ندارم .

لومیس یک نگاه معنی دار به او افکند . بعد کاغذ های خود را روی میز نهاد و گفت: مشغول این ها بودم . چیز های خیلی قدیمی است اما در حال میتواند یک ایده خوب بدهد . عمارتی را نشان میدهد که سفا رت زراب پنجاه سال قبل در آن اقامت داشت . اپارتمان متعلق بیکی از ثروتمندان محل بوده است .
 بعد نقشه تعمیر را روی میز هوار کرد و گفت : (اینست) مو قع گفتن این کلمه چشیش به اسلحه ای دو خته ماند که کریج و گاریو سون از دیو بیرون آورده بودند و بلا فاصله پرسید : « اینها چیست ؟ مگر پاکدام کشور خارجی داخل جنگ استیم ؟ »
 داخل شدند ر آنجا آسان است اما موضوع اصلی اینست که چگونه خارج شویم ؟ این هابردر آن موقع می خورد .
 لومیس مستقیماً بچشمان او نگر بسته گفت:

بقیه در صفحه ۶۲



مردی با نقاب بقره

تا اینجا داستان :

گنتر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقره ها زندگی اش را از کف داد. **الک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردون به تعقیب مایتلند پیر که مرد موزی است میباید. رای بنت جوان که نزد مایتلند کار میکند، به اثر تشویق لولا بسا نوا پارتیمان لوکس به گرایه گرفته می خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیر خانه دهد و تلاش خواهرش برای ادامه کار او نزد مایتلند به کدما نتیجه نمی رسد و او را ترک میکند. دیک از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یک سند میشود. اما اسناد از سیف منزل لارد فار میلی بطرز اسرار آمیزی به سرقت میرود تحقیقات پو لیس هاگن مد یر کلب هیرون گرفتار میشود. اما هاگن بطرز عجیبی فرار میکند و اکسون پولیس به اثر اشتباهی که دارد بکس های راکه مرا جمعین در شعبات حفظیه استیشن های ریل به امانت می سپردند در دفتر مرکزی تفتیش مینماید. در اثنای تفتیش بمبئی در دفتر پو لیس منفلق میشود و اینک بقره داستان.**

ایلا بنت سرگرم آماده ساختن غذای چاشت بود، که پدرش وارد منزل شد، کمره عکاسی سنگین را از دوش خود فرود آورده در اتاق نشیمن گذاشت و بکس دستی را - طبق معمول به اتاق خوابش برد.

برای ایلا مدتها پیش این رفتار پدر عادی شده بود و اکنون تعجبی نمی کرد که میدید پدرش بکس دستی را به اتاق خواب خود می برد، وقتی او از اتاق خواب بر گشت، بسیار مانده و خسته معلوم میشد و در عین زمان خیلی پیر تر از سابق جلوه مینمود، زیر چشمایش حلقه های سیاهی پدید آمده پریدهگی رنگ نسبت به گذشته غیر عادی می نمود. ایلا پرسید: پدر توفیق نصیب شد؟ این سوال همیشه ایلا بود و جان بنت هم همیشه در جواب دختر خود سرش را می شوراند.

امروز یک فاصله را پیدا کردم که کاملا وحشی افتیده و راستی عکاسی های جالبی کرده ام.

در اطراف هور سهام امکانات محدودی برای من وجود دارد.

جان بنت روی چوکی قدیمی خود در کنار بخاری دیواری نشست، بپایش را به آرامی دود می کرد.

ایلا می رفت و می آمد، روی میزی را آورده همواره کرد و وقتی پشقاب هارا مقابل پدرش می چید موضوعی را که آزارش میداد به پدر خود فاش کرد و اظهار داشت: «امروز یک نامه از رای رسیده است، در طول چند روز آخر این نخستین باری که از برادرش نام می برد.

بنت در حالیکه سرش را هم از روی پشقاب بالا نکرد گفت: «بلی؟» پدر او می خواهد مطمئن شود که تو مکتوب او را گرفته ای؟

بلی گرفته ام، اما جوابی ندارم که به آن بدهم اگر رای خواسته باشد مرا ببیند، میدانم که مراد کجا پیدا کند با آرامش حیران کننده حرف میزد ایلا از عکس العملی می ترسید که از بردن نام برادر پدرش ممکن بود از

ملتسمانه بمن گفت: مادموزرل امن بشما چیزی گفتنی دارم! اما هر دفعه که می خواست چیزی بگوید، وحشت زده به اطرافش می نگرست و از من خواهش کرد بمو ترش بالا شوم طبعاً تقاضایش را رد کردم تا اینکه معلوم شد، راننده مو ترش یک زن بودیک زن بیسار پیر، خواهرش بود ماجرای فوق العاده عجیبی بود تصور می کنم، در حدود هفتاد سال از عمر آن زن می گذرد این خانم پیر لباس راننده ها را به تن کرده بود، یک چنین صحنه مضحک را نمیشود در تخیل خود گنجانید - باهم به طرف جنگل رفتیم و از او پرسیدم بخاطر رای آمده اید؟ اما او بهیچوجه بخاطر رای نیامده بود، او طوری پراکنده و بی ربط حرف می زد - سخنانش آنقدر عجیب مینمود که من به راستی عصبی شدم.

و درست وقتی او بر خودش مسلط شده چند کلمه بهم مربوط اظهار کرد من سوار مو ترش شدم.

او سخت ترسیده بود و تمام بدنش می لرزید، از من خواهش کرد، بروم او تقریباً به زانو افتیده التماس مینمود که نباید از ملاقات مان به کسی حرفی بزنم و به احدی نگویم که او به دیدن من آمده بود.

جان با عصبانیت چوکی را کنار زده گفت: چی؟ و توهیح نفهمیدی که...؟ ایلا سرش را بعلامت نفی تکان داد.

من نیمی از آنچه را که او گفت نتوانستم بفهمم او صدای نیم بلند حرف می زد و من بتو گفتم که چه صدای خشک و بیرونی داشت.

بنت لختی با چشمهای خسته و نگاه به زمین دوخته بی حرکت نشست بود و به آنچه از دخترش شنیده بود فکر کرد پس به ایلا گفت.

اگر بار دیگر این مرد به اینجا آمد، در آنصورت بهتر خواهد بود که بگذری من با او حرف بزنم.

ایلا بالحن آرامی پاسخ داد: پدر بقره در صفحه ۷۰

میساخت، او در سابق اغلب اوقات همین کار را می کرد، گاهی که ناوقت می آمد بهمین صورت مرا بیدار - میساخت، تازه شفق دمیده بود و - وقتی به پایین نظر انداختم بایک دنیا تعجب دیدم که آقای مایتلند در زیر عمارت ایستاده است او از من خواهش کرد که بدون توجه بوضع عجیب او یک مرتبه فرود بیایم و چون تصور مینمودم که به خاطر رای آمده است، فوراً لباس پوشیده بعجله به باغ رفتم اما من طوری گیج شده بودم که نتوانستم ترا از خواب بیدار سازم، من از خیابان گذشته در جایی که مو تر او ایستاده بود، خودم را رساندم، این عجیبترین بر خوردی بود که در تصور می گنجد زیرا او هیچ مطلبی برای گفتن نداشت.

هیچ نگفت؟

«بلی، او گفت اواز من پرسید که آیا مایلم رفیقه اش بشوم، اگر کسی غیر از آقای مایتلند می بود، بدون شک می ترسیدم، اما او بحدی آرام و مسن بنظرم آمد و آنقدر وضع تضرع آمیز گرفته بود که از برخورد با او احساس وحشت نکردم او -

خود نشان دهد ایلا مجدداً بصورت پدرش دیده با خود اندیشید که آیا می تواند به او اعتماد کند و مطلبی را در دل دارد با او در میان نهد سر انجام تصمیم به گفتن گرفت: پدر میخواستم بتو بگویم که من در همین آواخر آقای مایتلند را دیده و با او صحبت کرده ام.

تو قبلاً هم این مطلب را بمن گفته بودی که او را در دفترش ملاقات کرده ای - بنی، پدر آن روز صبح را بخاطر داری که کلونل گاردون آنقدر وقت به دیدن ما آمده بود؟

آن صبح زودی را که من به بهانه گردش به جنگل رفته بودم بخاطر داری؟ من آن روز به جنگل رفتم تا آقای مایتلند را ببینم.

بنت کرد و پنجه را از دستش گذاشت، بصورت دخترش خیره شد.

ایلا اظهار کرد: من اطلاع نداشتم که با او روبرو می شوم، اما در شب یک نفر مرا از خواب بیدار کرد و - سنگی به پنجره اتاق خواب من انداخت، تصور می کنم رای بود که در آن ناوقت شب آمده مرا بیدار

بدتر از مرگ

خوب است ، شما خانم ناکسوس را بجات بدهید اگر خواسته باشید تا آنکه هم در اختیار شما می گذارم .
گریج گفت :
نه به تا آنکه احتیاجی نیست در حال حاضر فقط یک پایب اطفالیه پیدا کنیم کفایت می کند .

روبروی سفارت زارپ ازدحامی از جوانان دیده می شد که همه لباسهای چرمی زد بسو داشتند و موتور سیکلت های شان بسو عت دیوانه کننده در خیابان اینسو و آنسو غرش کنان حرکت میکرد . گاریرسون از بلند ترین پنجره عمارت آنها را بارضایت تماشا میکرد . موتور سیکلتها از خیابان اصلی خارج شده از یک زاویه دور میزدند ، بسوی چپ می رفتند و باز داخل خیابان اصلی صلی می شدند .

در حالیکه در آن بلاکها حتی رفت و آمد بایسکل هم بدشواری صورت میگرفت . تا جایکه دیده می شد در آن حوالی حتی یکنفر پولیس وجود نداشت . در دست کار یوسون یک بکس دستی کار جلب توجه میکرد و در پهلوش گریج در لباس کارگری سربک پایب اطفالیه رادر دست و در شان اش طبراق مخصوص ابزار آلات بنظر میرسید . گازانش خاموش کن ، زنده می را سخت میکرد . گریج و همکارش بسو عت توا نیسته بودند ساکنان عمارت را قانع کنند که پایب خارج شوند تا گرفتار نسیم دود و فگدان هوا نگردند .

یک دختر زیبا نیز در میان آنها دیده میشد که تصور میرفت از کارکنان شرکت تسو لید گاز باشد . هر سه نفر تا موقعی که سکو تسو هانیز بیرون رفتند منتظر شدند . همینکه تنها شدند از میان طبراق های خود لباس اطفالیه کلاه خودها و سلاحهای سنگینی را که با خود داشتند ، بیرون آوردند .

گریج پهلوی گاریرسون ایستاده یکبار دیگر سلاحها را بدقت می نگرید . گاز یوسون وقتی بسوی گریج نگاه کرد یک لحظه او را گریج دومی تصور کرد ؛ یکی گریج نیرومند ذکی ، دوست داشتنی و مودب در برابر خانها و دیگری بر انرژی ، باجرت ، ناترس و هر لحظه آماده برای کشتار ، آتش زدن و خراب کاری . در این لحظه گریج دومی در برابرش قرار داشت و از وضع او پیدا بود که مثل همیشه به موفقیت خود اطمینان کافی دارد و لو هر چه حادثه دشوار تر باشد زیرا خودش همیشه میگفت : هرگز حتی به ذهن خود هم جانمیدهم که ممکن است ناگام شوم . فکس میکنم عاقبت مرگ است آری گریج بسو جلادی ازین قبیل بود . مجبور بود هر وقت و در برابر هر پیش آمدی بسو خونس اطمینان و اعتماد بیحد داشته باشد . عکس آنرا هرگز قبول نداشت و شاید هم بهمین دلیل او همیشه موفق می شد .

گریج در جیبهای خود یک یک تپانچه قرار داد و وقتی ماسک ضد دود را بر او کشید ، بسوی گاریرسون تبسم کنان گفت :
همه چیز را باید بدقت کنترل کرد .
در کمرش یک تپانچه آویزان بود و در دهانه موزه اش یک گارد بزرگ جا داده شده بود . کاسکت مخصوص اطفالیه اش هم مثل خود یک گلابیا تور بود . خطاب به گاز یوسون گفت :

اینک زمان حرکت فرا رسیده است در ان موقع یک دسته افراد پولیس از پایین

دزده خبری

دزده خبری یوبل سره و کپی . هغه وخت چی گل خیری پیغلی دنورو گلانو دلیدلو لپاره باغ ته د تلو عزم کوی نو مین حسادت کوی وایی چی :

باغ ته دی تک مناسب ندی

گلان شرمیری ، مخ په پانو پتوینه خو باغوان هم دگلایو پیغلو د راتلو هر کلی نکوی دهغی (رخی) له امله چی دخپلو گلانو دبنکلا لپاره یی لری دوی ته دراتلو خنډ پینوی نوذ باغ په دروازه کی دوی دباغوان سره خبری کوی پدی وخت کسی بی اختیاره دعین له خولی نه په پیر سوز سره دالنه ی وخی چی :

د گل گلاب د گل دپاره !!

نچونی سرتوری دباغوان بهلام کوینه خو واقعیت دادی چی پدی وخت کی دطبیعت په ټولو موجوداتو کی دبنکلا خپریکی له وراهی خلیزی په هره خوا کی ذخوینسی او خوشالی نغبی او سندری ویلی کیږی ، دغم اوخپگان احساس تر پینو لاندی کیږی او هر خوک دنوی هیلو او ارزو گانو سره په خوشبینانه ډول مخ پروړاندی چی دقوی عزم او زیات کوښنسی په اتکا ډاډ ښوونکی قدمونه آخلی .

هر خوک د وصال په تکل د هجریو خنډونه او اغزی له منځه وړی او ندی موسم له مزایاو څخه اعظمی استفادی کوی .
سږ کال افغان ولس ددی طبیعی مساعداټونو څخه څکه اوچته استفاده کولی شی چی دټولنیزو چارو د سمون دپاره په زړه پوری زمینه مساعده شوی اود جمهور ری نظام په وړاندی د ولس اکثریت منفعت آخستلی شی او په عظیم جریان سره

بی خاوند هغه وی اوکار به بری کوی سږ کال زمونږ خوارو بزرگانو ته د په زړه پوری هیلو کال دی . سږ کال چه د ژمی واورو او اورښت دښه فصل زیری ورکوی زمونږ بزرگانو وپه پیر دامیدونو وړ کال دی . او داد یوه وینس او میرنی ولس دهیواد دودانی هغه سریزه ده چه دجماهوری پیرغ پکښی ریږی اوله هروار ریږی سره یی وطنوال دویار اوسر لوری احساس کوی .

دزده خبری یوبل سره و کپی . هغه وخت چی گل خیری پیغلی دنورو گلانو دلیدلو لپاره باغ ته د تلو عزم کوی نو مین حسادت کوی وایی چی :

باغ ته دی تک مناسب ندی

گلان شرمیری ، مخ په پانو پتوینه خو باغوان هم دگلایو پیغلو د راتلو هر کلی نکوی دهغی (رخی) له امله چی دخپلو گلانو دبنکلا لپاره یی لری دوی ته دراتلو خنډ پینوی نوذ باغ په دروازه کی دوی دباغوان سره خبری کوی پدی وخت کسی بی اختیاره دعین له خولی نه په پیر سوز سره دالنه ی وخی چی :

د گل گلاب د گل دپاره !!

نچونی سرتوری دباغوان بهلام کوینه خو واقعیت دادی چی پدی وخت کی دطبیعت په ټولو موجوداتو کی دبنکلا خپریکی له وراهی خلیزی په هره خوا کی ذخوینسی او خوشالی نغبی او سندری ویلی کیږی ، دغم اوخپگان احساس تر پینو لاندی کیږی او هر خوک دنوی هیلو او ارزو گانو سره په خوشبینانه ډول مخ پروړاندی چی دقوی عزم او زیات کوښنسی په اتکا ډاډ ښوونکی قدمونه آخلی .

هر خوک د وصال په تکل د هجریو خنډونه او اغزی له منځه وړی او ندی موسم له مزایاو څخه اعظمی استفادی کوی .
سږ کال افغان ولس ددی طبیعی مساعداټونو څخه څکه اوچته استفاده کولی شی چی دټولنیزو چارو د سمون دپاره په زړه پوری زمینه مساعده شوی اود جمهور ری نظام په وړاندی د ولس اکثریت منفعت آخستلی شی او په عظیم جریان سره بی خاوند هغه وی اوکار به بری کوی سږ کال زمونږ خوارو بزرگانو ته د په زړه پوری هیلو کال دی . سږ کال چه د ژمی واورو او اورښت دښه فصل زیری ورکوی زمونږ بزرگانو وپه پیر دامیدونو وړ کال دی . او داد یوه وینس او میرنی ولس دهیواد دودانی هغه سریزه ده چه دجماهوری پیرغ پکښی ریږی اوله هروار ریږی سره یی وطنوال دویار اوسر لوری احساس کوی .

ورزش

در سال گذشته از ورزش در کشور

چه خبر بود؟

با طبیعت نظام جدید در کشور روح تازه ای در جسم ورزشکاران مانیز دمیده همچنانکه در همه امور، جوانان جمهوریت راهمراهی نموده و با جدیت تام برای تحقق اهداف جمهوری جوان در کشور گام های مثمر برداشته اند در ساحة ورزش نیز خواه ستند استعداد خود را مورد آزمون قرار دهند و برای مبارزه با ورزشکاران دیگر به تمرینات خستگی ناپذیر پرداختند.

گرچه یاد آوری از همه جزئیات ورزشی سال گذشته درین دو صفحه مقدور نیست با آنهم ما شمه ای از همه آنها را با عکس های آن تقدیم میداریم تا با شد سال پار با همه زیبایی اش مجسم گردیده و ورزشکاران ما سر از همین حالا که بهترین فرصت برای تمرینات است به آن سعی را آغاز نمایند.

تورنمنت فوتبال پوهنتون کابل:

بتاریخ ۱۲ عقرب بین تیم های کلب های آزاد، پامیر، اتفاق، خیبر، باختری، یما، دافغانستان پانک، آریا، تاج و تیم های ژاندارم و پولیس و پوهنتون کابل برگزار گردید که روی عواملی به پایا ن رسید.

تورنمنت فوتبال ریاست المپیک:

بتاریخ ۸ قوس میان تیم های کلب های آزاد، پامیر، اتفاق، یما، پوهنتون اول، تیم آبی پوهنتون دوم و تیم ج معارف سوم گردیدند. پاس، پامیکا، دافغانستان پانک و نوانی برگزار گردیده و بتاریخ ۲۴ قوسی ختم گردید که در نتیجه، تیم های اتفاق، پامیر و تاج اول، دوم و سوم گردیدند.

تورنمنت فوتبال کلب ورزشی پامیر:

بتاریخ ۱۵ سنبله میان تیم های معارف، اتفاق، پامیر، یما، دافغانستان پانک، تاج، پاس، آریانا، باختری، میوند، لمر، پامیکا، میهن نوانی خیبر، پیران و اتحاد مکروریان برگزار گردیده و بتاریخ ۱۲ میزان ختم گردید که در آن تیم فوتبال منتخبه معارف مقام اول و تیم فوتبال کلب اتفاق مقام دوم و تیم فوتبال کلب تاج مقام سوم را احراز کردند.

تورنمنت آزاد فوتبال کودکان:

بتاریخ دوم میزان میان تیم های کودکان شهر کابل آغاز گردید ولی به پایا ن رسید.



تورنمنت با استکبال و خهران پوهنتون و معارف بتاریخ ۱۹ سنبله میان تیم های الف، ب و ج معارف و تیم های آبی و سرخ پوهنتون کابل برگزار گردیده و بتاریخ دوم میزان خاتمه یافت که در نتیجه تیم سرخ

پوهنتون اول، تیم آبی پوهنتون دوم و تیم ج معارف سوم گردیدند.



نقش پوهنتون وپولی تخنیک در تربیه ورزشکاران

پوهنتون کابل و پولی تخنیک که سالها برای تربیه ورزشکاران در کشور رول داشته باز هم تورنمنت های را دایر نموده و هم در میان پوهنچی ها و هم میان کلب های این تورنمنت ها را برگزار نموده و کپ های قهرمانی را برای مستحقین توزیع نموده و جشن ورزشکاران را نیز به افتخار ورزشکاران جمهوریت برگزار نمودند.

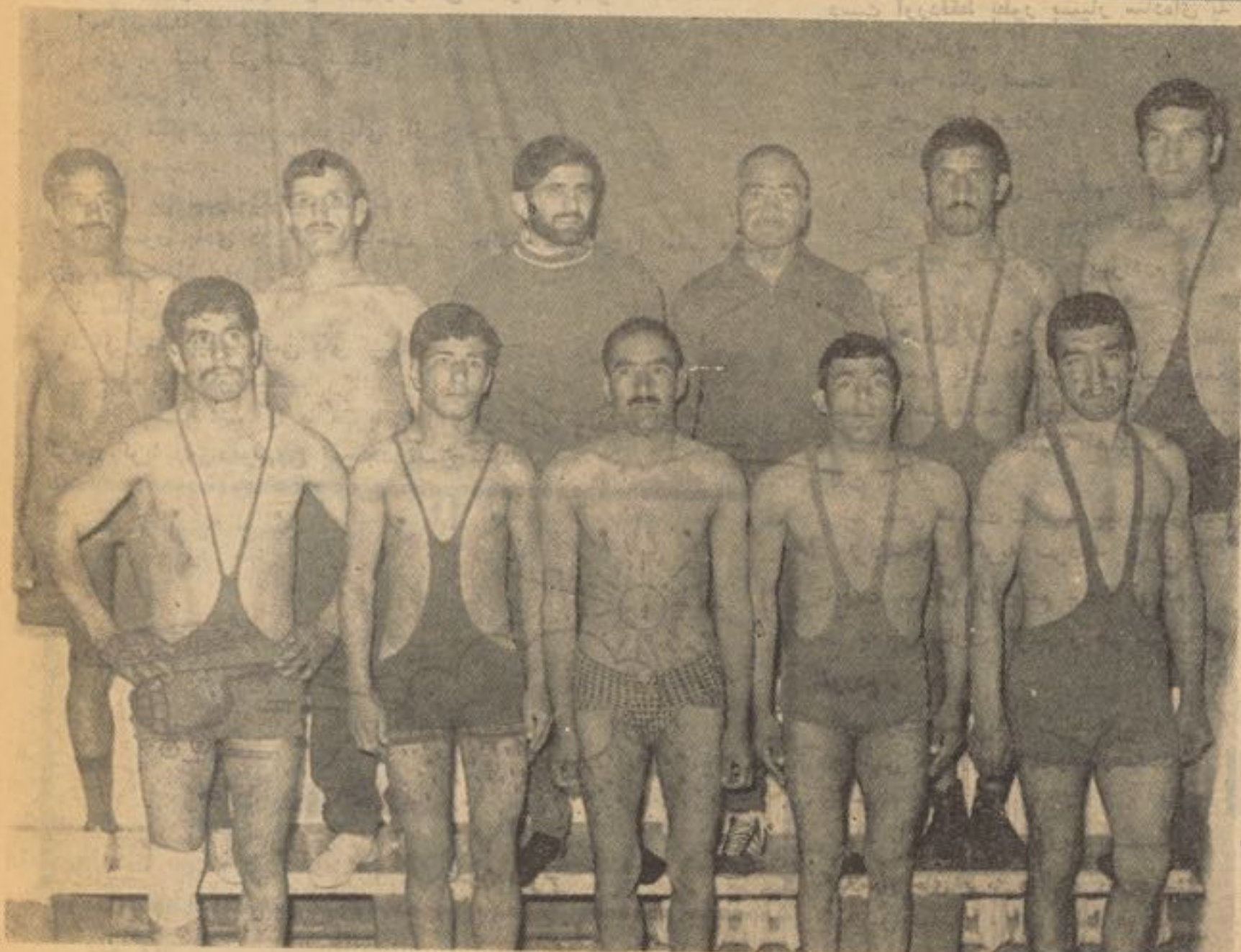


باستکبال

درین اواخر سپورت باستکبال نسبت به سایر سپورت هادرشمهرمادربین جوانان اعم از دختر و پسرگسترش وسیعی پیدا نموده است . در سالیکه گذشته مسابقات باستکبال در مکاتب مختلف دخترانه و پسرانه وبخصوصی پوهنتون کابل برگزار گردید جوانان افغان در مسابقاتیکه باتیم های خارجی مقیم کابل اشتراک کرده اند همیشه برنده آنها بوده است .

پهلوانی

در زمستان سال گذشته تورنمنت پهلوان نیز دایر گردیده که اول مسابقات میان ورزشکاران هرکلب وبعد میان کلب ها مسابقات دا پسر گردید که در نتیجه کلب میوند تحت سرپرستی قهرمان شهبیر پهلوانی در کشور خلیفه ابراهیم مقام قهرمانی را تصاحب نمود



- شما گفتید که میتوا نید برای من چای بیاورید همینطور نیست :
- درست همینطور که فرمودید . - و شما میتوانید برای من لیمو
بیاورید .
- کاملاً درست است .

- شما میتوانید که چای بیاورید و لیمو نه تنها خواهش میکنم که در
پاسخ دادن عجله نکنید . لطفاً کمی فکر کنید ...
او صادقانه تاملی کرد و کلیسای چینی و چروک چهره اش را بالا کشید
پیشانی اش چمک شده خیلی سعی رد چیزی بگوید ولی بلاخره سرش
را با علامت نفی چند بار حرکت داد .
- نخیر ، نمیتوانم .
- یعنی چرا ؟
- مطابق مینو !

هر دو خاموش ماندیم . و بعد از هفتاد و هشتاد و نود و صد و یک
دقیقه :
- شما بفرومائید بنشینید ، و از خطانشوید ، بیائید مکرراً قدری تفکر
کنیم یعنی ... شما چای دارید ؟ بلی ؟ بلی !
- و لیمو هم دارید ؟
- بلی !

- حالا دیگر تمام مسایل حل است و برای اینکه چای بی لیمو به
دست آورد فقط بطور بسیار ساده‌ای باید عمل کرد و آن اینکه لیمو را در
چای نیندازید .
- غیر ممکن است .
- یعنی چرا عزیزم ؟
- مطابق مینو .

او را در آغوش کشیدم نوازش دادم و در حالیکه بطرف قلبم
نزدیکش میساختم به نجوا گفتمش :
- دوستم ، عزیزم ، برادرم ، جانم - از قهر تان پائین شوید ،
فکر کنید ...

هیچ امکان ندارد که چای بی لیمو نداشته باشید . از نقطه نظر تئوری
وقتیکه هم چای باشد و هم لیمو ممکن است چای را بطور علیحده از
لیمو فراهم ساخت ببین عزیزم آیا همینطور نیست .
- نخیر - در حالیکه آهسته ، آهسته حوصله اش سر میرفت
گفت .

- ممکن نیست - همه چیز مطابق مینو ...



بدون شرح

نزدیک بود گریه سردهد فرود او
نابلیت مسکن از جیبم برون آوردم
هم به او تعارف کردم و هم خودم
توردم .
- رفیق مهربانم - یک بار
رمایش کنید این آنقدر کار مشکل
نیست .

یک بار به مطبخ بروید یک
کیلاس چای بریز و لیمو را در بین
کیلاس نینداز . این قطعاً هراسی

درین هفته دو فانتیزی جالب را که دوست عزیز و همکار صمیمی آقای
ژرف بین ترجمه کرده اند تقدیم خوانندگان عزیز می نمایم .

مترجم ژرف بین

چای بالیمو

رستوران واتون روی خطوط آهن بدنبال سایر واتونها تکان میخورد
و کش میشد ...
گارسون مثل ملاحی که روی عرشه کشتی راه میرود با لباس
سفید رنگش در حالیکه سعی میکرد تعادلش بر هم نخورد بمن نزدیک
شد .

از او خواهش کردم :

- لطفاً برایم یک چای تعارف کنید .

گارسون برای اینکه مقصدم را بهتر بداند محترمانه پرسید :

- با لیمو ؟

- نخیر - بی لیمو .

- بی لیمو - نداریم .

و او با نزاکت با پنسل روی مینو خطی کشید و بمن نشان داد .

آنجا نوشته شده بود :

(چای با لیمو - هفت کپیک)

من تعجب کردم .

- چرا میگوئید نداریم - چای بالیمو هست .

- بلی هست .

- چرا بی لیمو میگوئید نداریم ؟

گارسون بادی در گلو انداخت در حالیکه سرش را بعقب می
کشید گفت :

- مطابق مینو !

- او برادر بیائید کمی فکر کنیم .

- بفرومائید فکر میکنیم .

او این جمله اش را با مهربانی ادا کرد و فوراً چنان قیافه ای بخود
گرفت گویا روی موضوع بغرنجی تعمق میکند .



بدون شرح

همه راضی اند

روز پنجمشنبه اول صبح انجنیر سخی کاغذی را به مضمون ذیل نوشت :

نکده داشت .
در ختم روز رئیس سکر ترش
را احضار کرد و باعلاقتمندی خاصش

برسید :
- روز شنبه هیچ کسی پرسانی
از من نکرد ؟

سکرتر جوابداد :
- نخیر ، روز شنبه بصورت
عمومی هیچ کسی از هیچ کسی
پرسانی نکرده است .

اندازد .
قدری معطل خواهم شد . آب معدنی

را در یخچال گذاشته ام
کامله جان کاغذش را بسا لای
یخچال گذاشت در لحظه ای که رو ز

کار «پنجشنبه» اختتام می یافت و
فشار دادن دکمه زنگ سکر تر
رئیس صاحب را بجان آورده بود

کاغذ به سکرتر خود نوشت :

(روز شنبه ناوقت تر میایم . اگر
کسی از بالا دستان پرسان کرد ،
بگو امور زیر دستان را بررسی می
کنم و اگر زیر دستان پرسیدند بگو

که مرا بالا دستان احضار کرده) .
رئیس اداره بصیر .
رئیس کاغذش را بین یخچال
و گردن یکی از بوتلهای آب معدنی

آویخت .
روز یکشنبه انجنیر سخی پرزه
اشن را روی میز خودش یافت درست
همان جائیکه او گذاشته بود . آنرا
گرفت و پاره کرد .

مدیر شعبه احمد نامه اش را در
حالی که چمک هم شده بود از دهن
دروازه سر انجنیر فابریکه یافت او
نیز نامه خود را در تکرری کثافات
انداخت .

سر انجنیر فابریکه مکتو بش را
عنوانی رئیس نوشته بود بدون اینکه
دستی خورده باشد و یا باز شده
لحظه ای قبل از ختم روز کار
(پنجشنبه) سکرتر روی ماشین تایپ او آن پاکت را برای پنجشنبه آینده

پروژه ای عنوانی مدیر شعبه روی
میز کارش گذاشت .

(روز شنبه از حبشه شوهر خاله
خشویم می آید ، نرفتن به تر مینل
هوایی جهت استقبال او کاریست
دور از نزاکت . بنا بر آن ممکن است
قدری دیر تر بالای وظیفه بیایم) .
باعرض حرمت . سخی .

سا عتی پس از ربع اول روز کار
مدیر شعبه عنوانی سر انجنیر
فابریکه رقعہ ای نوشت :

(روز شنبه خانم رساله علمی
خود را دفاع میکند . فکر میکنم
وجود من در محفل دفاع از رساله
علمی زحم حکمیست حتمی ازین لحاظ
قدری معطل خواهم شد .

**احترامات عمیقانه و صمیمانه ام را
بپذیرید . احمد مدیر شعبه**

مدیر شعبه رقعہ اش را در پاکت
رسمی ای گذاشت و از زیر دروازه
به اتاق کار سر انجنیر پرتاب نمود .
در اواخر روز و پنجشنبه سر
انجنیر فابریکه فرید کارتتی از جیب
بیرون آورد و روی آن عنوانی رئیس
نوشت .

(جناب محترم رئیس ، برادر
زاده ام دو شیزه ای را فریب داده
با خود به ده برده ، میروم تا از
عواقب وخیمی که این حادثه بدنبال
خرد خواهد آورد جلو گیری کنم روز
شنبه کمی ممکن نا وقت تر برسم)

بااحترام . فرید سر انجنیر
فرید نامه اش را روی میز
سکرتر رئیس گذاشت و رفت .
لحظه ای قبل از ختم روز کار
(پنجشنبه) سکرتر روی ماشین تایپ او آن پاکت را برای پنجشنبه آینده

نبرد فقط از لیمو صرف نظر کنید
خلاصی .

بفرمائید یکبار امتحان کنید .
از بس اختیار را از دست داده
بود فوراً پر خواست و میخواست
بگ خطر را بصدا در آورد که
مجله دستش را گرفت و ما نعرش
بدم او با عصبانیت در حالیکه از
ساز میز محکم گرفته بود دستش
از دستم رهانید و رفت .

و بعد ابرایم چای آورد . چای بدون
شکر .

مثل اینکه در مسابقه و پهلوانی
پرورز شده باشم با تبسم نمکینی
برایش گفتم :

- دیدی عزیزم . در زندگی هیچ
چیزی نیست که نا ممکن باشد .
او هم لبخند شیرینی روی لبانش
نقش بست و از من هفت کیسک
گرفت و رفت .
واضح است که قیمت چای بالیمو
مطابق مینو .



مسابقه دوش



زن: معلوم میشه که خوب شکم
نگد شدی .



روغن دارد سرخ میشود زود باش
ماهی را از آب بیرون کن



کبیر فریاد جوان هنرمند پست که از سالها به اینطرف بکار های هنری اشتغال دارد، او را از زمانی میشناسم که در پوهنی تیانر علاوه بر تمثیل هنراه با مرحوم اگر م نقاش و دیگر دوستان هنرمند خود بسرای نمایش درام ها دیکور میساخت. گمان میکنم دهسال قبل بود، کبیر در پهلوی کار های تئاتر بعضی کار های فنی و مسلکی تیا تر به موسیقی هم علاقه گرفت، گذشت زمان او را رسام و متسل پسر آورد. او درسه فلم هنری که از طرف خارجیان در افغانستان تهیه شد نقش هایی داشت. مثلا در فلم ماموریت در کابل که از طرف هنرمندان اتحاد شوروی تهیه شد، در یک فلم تلویزیونی که فرانسوی ها تهیه کردند و یک فلم هنری دیگر، حتی در فلم فرانسوی او یک ساعت و بیست دقیقه نقش داشت.

کبیر فریاد که جوان بلند قد و گندمگون است محبوب و کم حرف بنظر میرسد او تیب هنرمندانه دارد ولی تا آنم با او درست حرف نزنه، یعنی به اصطلاح از او کب نکند مشکل است بی بررد که او چقدر کار هنری انجام داده زیرا او از خود کمتر حرف میزنه. او را بار ها در آهریت آرت مطبعه دولتی دیده بودم.

حالا او بحیث آمر آنجا کار میکند. رشته سخن را در دفتر کارش باوی کشودم. راجع به کار های هنری خود با من حرف بزند.

تاحال چند تابلو کشیده اید و کدام سبک را در نقاشی تعقیب می نمائید؟ کبیر فریاد نگاهی به انگشتانش می اندازد و پاسخ میدهد:

تابلو های زیادی نقاشی کرده ام، تعداد آنها را بخاطر ندارد من با دو وایر رسمی در قسمت خطاطی، نقاشی و دیزاین همکاری های فراوانی نموده ام و این کار هنوز هم ادامه دارد.

در مورد سبک نقاشی باید بگویم که نخواسته ام از سبک کدام هنرمند بخصوص پیروی کنم اولاً ایده تابلو را نزد خود طرح میکنم و بعد به ترسیم آن آغاز می نمایم. ایده

کبیر فریاد

هنرمند محبوب ما



او تا حال در نقش نقاش رسام هم میتواند اثر فریاد: میان هنر عمیق و ناگسسته هنرمند باید این

بقوه تخیل هنرمند ایجاد میشود و تخیل از واقعیت ها منشه گیرد بهتر است میگویم: بدین مورد بیشتر توضیح بدهید، واقعیت ها چگونه برای هنرمند سوژه میشود؟ فریاد پاسخ میدهد:

به وقایع و برخورد های اجتماع می هر کم ممکن است دقیق شود، منتصبی هنرمند با نازک بینی بیشتری به اجتماع دقیق میشود و در تخیل خود از موضوعات اجتماعی حکم برداری میکند، بعد ایده خود را که از اجتماع آب خورده است بروی کاغذ پیاده میکند. مشکل داستان، شعر یا یک ابلو. میگویم:

خطاطی هم هنر است؟ بله اگر طرافت هنرمندانه داشته باشد میتواند از شکل فن برآمده قالب هنری بگیرد می پرسیم:

بناظر شما میان هنر و مردم رابطه اوجوا هست یا نه؟ میگوید:

رابطه بین هنر هنرمند و اجتماع هنر است زیرا هنرمند مجبور است برای وجود آوردن اثر هنری خود برداشتی از اجتماع خود داشته باشد و بعد اثر خود را هم در معرض دید و قضاوت مردم بگذارند. من معتقدم که هنرمند باید در هنر خود حیات مردم را تجلی سازد، یعنی اگر گاهی بوصف یا تشریح طبیعت می پردازد بازی در برابر مردم مسوولیت خود را فراموش نکند، بگوشه اثر خود را هر چه است شکل بشری و انسانی بدهد، گوشه از خصوصیت مردم خود را و برخورد های زندگی اجتماعی را تشریح نماید و چه بهتر که انتقاد کند. و من زیاده تر خواهان راهی هستم که چگونه باید رویه مردم در هنر پیدا نماید و تقاضای ایشان را در زمینه های هنری فراهم سازم البته هنرمند چیز لاینفک پدیده های اجتماع است که از اوضاع و چگونگی مردم نشئت می نماید است و زیاد

از انتقاد معقول و سالم مردم خوشم می آید این انتقاد سالم و منطقی خود دواي نایاب است که بخصوص هنرمند از درد جانسوز انحراف مداوا می نماید.

سه فلم هنری شسته است انتقادی بوجود آورد دومردم رابطه وجود دارد ظهور احترام کند

می پرسیم :

آیا يك نقاش هم میتواند انتقاد بکند؟
پاسخ میدهد:
بیلی ۰۰۰ اگر يك تابلوی استاد غوث الدین را دیده باشید در آن زندگی کنایی نشان داده شده که دست نیاز دراز کرده و در گوشه تابلوی زن و مرد معمولی معلوم میشود که بی اعتنا بحال آن زن از مقابلش رد شده اند من این تابلو را بالاتر از يك داستان یا شعر یا مضمون انتقادی میدانم حتی خیلی اثر ناک تر از آن.

- در خطاطی چه سبکی دارید؟
در مورد خط های هنری که درجراید دیده میشود چه سبکی را پیروی میکنید.
در قسمت نوشتن خط های هنری که از من درجراید و مجلات به نشر رسیده می توانم بصراحت بگویم هنر هرکس شیوه خاصی دارد و من هم طرزی را در عناوین و سبکها پیش گرفته ام که زاده ذوق و تخیل خودم بوده و تقلید اقتباس از خط کسی و سبکی بخصوص نیست.

نظرت راجع به نقاشان و خطاطان ماجیست؟
من در قسمت خط قضاوت کرده نمیتوانم تاچنانیکه معلومات دارم در قسمت خطاطی قلمی هنر استاد عزیزالدین و کیلی و هنرمندان جوان هاشمی قابل قدر است از نقاشان کشور بیشتر به هنر استاد محترم سیدجلال الدین خان استاد مرحوم برشته اسناد کریمشاه خان و استاد غوث الدین علاقه دارم

می پرسیم:
راجع به رویا و خطاطی او با مویک و توش چه میگوئید؟
در رویا جوان پراستاد و هنرمند خوبی است بخصوص خطاطی او با مویک شیوه خاصی خود اوست که میتوان آنرا هنرمندانه ترین شکل خطاطی قلمدار کرده هنر رویا در خارج کشور هم سخت مورد توجه قرار گرفته است رویا علاوه از خط چور نقاشی هم دسترس

شماره اول



کافی دارد خطاطی رویا با مویک نقاشی واقعا ابتکاری و جالب است.

از کبیر فریدی پرسیم.

در خطاطی و نقاشی چه کسی را رهنمایی خود میدانی
فریاد میگوید:

سدر مرحله اول من به تنهایی کار هنری خود را آغاز نمودم درین اواخر نظر به علاقه ای که به هنر استاد کریمشاه خان و سید جلال آغا داشتم از ایده ها و مشوره های شان استفاده و سبکی کردم و از سبک مقبول و زیبایی شان اکثرا میخواهم پیروی نمایم.

آیا خودت هم کسی را در نقاشی خط هنری رهنمایی کرده ای؟

سدرین مورد حرفی نمیتوانم زیرا نمیخواهم قیافه يك استاد را بخود بگیرم ولی با صراحت میگویم اگر کسی مایل باشد در قسمت خطوط چیزی از من بیاموزد از کمک و رهنمایی

برادرانه باوی دریغ نخواهم کرد.

آیا در نمایشگاه های نقاشی هم اشتراک نموده اید؟

وقتی این سوال را مطرح کردم، کبیر فریاد قیافه آندوهگینی بخود گرفت، چشمانش را به سطح میز دوخت و آنگاه شعوره گفت:

تا بحال چون از طرف مراجع رسمی بقیه وزارت اطلاعات و کلتور کدام نمایشگاهی دایر نگردیده است که از هنر مندان دعوت کرده باشند و من هم زیاده تر مقامات کلتوری و رسمی را ترجیح داده اگر از من دعوت می شود و یا حال دعوت شود به کمال افتخار حاضر بودم و هستم البته در اکثر توجه دولت جمهوری به سایر امور در ز منزه مطبوعات درو شد و بیشتر وقت آن سعی یلیقی نموده اند که احیای نمایش بزرگ کلتوری خود نشانه آنست که من هم علاقه مفرطی به این نمایش دارم و البته به افتخار در آن اشتراک نموده ام در قدم اول هیچ هنرمند از طرف خود نمایشگاه

دایر کرده نمیتواند تا در آن آثار خود را نمایش بدهد بعلمت اینکه خود خواه جلوه ننمایند به اینکه دست نمیزنند، ولی من طرفدار آنم تا وزارت محترم اطلاعات و کلتور نمایشگاه های نقاشی را زود زود دایر نماید.
دفعتا می پرسیم:
آیا در نظر ندارید امسال در جوایز مطبوعاتی شرکت نمایید؟

سچرا ۰۰۰ من سه تابلوی خود را که در تقویم سال ۱۳۵۳ نشر شده به اداره جوایز مطبوعاتی سپرده ام.
می بینم که یکجده اشخاص منتظر فریاد هستند، آنها فرمایشاتی دارند برای تقویس که میخواهند چاپ کنند از نرساد استامداد میجویند، فریاد مشغولیت زیادی دارن نمیتوانم بازهم اورا در مقابلم نگه دارم. مشککش هادرنک میکنم. از جا بلند شده با او خدا حافظی میکنم. او بالبخند آرام و مخصوصش دستم را می فشارد از هم جدا میشویم و ۰۰۰

داستان

دردگوش

مضمون از: ابو المعانی بیدل

سناریو از: شرف رشیدوف

و. ویتکو ریچ

ترجمه از: غ.ح. اونگوت

بازار پایتخت فرمانروای هند بنظر میرسد همه جا مملو از آد مها و پر از جنب و جوش است.

آواز سوداگران، صدای شترها، بوزینه ها و مرکب ها بگوش میرسد. از کارگاه های آهنگران و کلالان صدای های ترق-ترق شنیده میشود. آهنگری آهن گداخته را روی سندان گذاشته پایتک روی آن میکوبد، اما ناگهان صدای پتک بگوش نمیرسد. آهنگر ازین پیشامد بشگفت اندر شده بار دیگر پتک را بر میدارد و شدت روی آهن میکوبد اما بازهم صدایی بر نمیخیزد.

بازار پر از جار و جنجال، ناگهان بخاموشی میگراید.

استاد هنر مندی که مصروف ساختن آلات موسیقی است، تارهای ساز را بناخن امتحان میکند و چون آواز بر نمیخیزد نفست گوشها و سپس سر خود را با دست لمس مینماید و بعد از آن به یکطرف خود را مایل ساخته بدور دستها گوش مینهد.

صدای المسو نگر تنبور از فاصله ای دور طنین می افکند و گوشها را نوازش میدهد. کلا لان و گلیم بافان یکی بعد دیگری وسایل کار خود را گذاشته آرام-آرام از جا بر میخیزند و بسمتیکه آهنگ دلنشین از آنجا شنیده میشود حرکت میکنند... تمام کسانیکه در بازار مزدحم گرد آمده اند، شتابان بدان سمت روی می نهند.

مودن درباغی نشسته و انگلستان هنر مندش باتارهای تنبور بازی میکند. در عقب وی طاؤسی روی شاخه درختان انار نشسته و باهنگ موزون ساز گوش فرا داده است. باغبان پیر بنه گل معطر را از خود چین کشیده میخواهد بسیاری نوازه خود آنرا در گوشه ای غرس نماید.

تمام اهالی شهر و عموم هنر مندان گرد می آیند و درحالیکه هم در تحت تاثیر قرار گرفته اند باهنگ روح انگیز تنبور گوش میدهند.

درجهله حاضرین، شاعر سرای محمدحسن فانی نخشی نیز دیده میشود. او چنین ابریشمین دربر و دستار بسر دارد.

سرای در برابر چشمان ما جلوه گرمیشود کاندی در تالاری نسبتا کوچک بحضور فرمانروا میرقصد. سازندگان توسط آلات

موسیقی ملی هند مشغول نواختن آهنگی دلنشین اند. ناگهان یکی از صاحبان دروازه ایوان قصر را میکشاید. از فاصله ای دور صدای تنبور شنیده میشود و همزمان با آن صدای سازهای سرای خاموش میگردد و از وینا، بالوری، مرید نکهه، گهاتا و کتچیری، هیچگونه آوازی بر نمیخیزد نوازنده ای لاغر اندام درحالیکه غرق حیرت است بسوی رفقای خود میگرد.

فرمانروا که از این وضع خشمگین شده است، از جا بر میخیزد و مشتبهای خود را گره کرده نوازندگان را تهدید میکند.

کاندی بسرعت روی ایوان می برآید و از آنجا چشمش بکنار دریا، به باغ و بگروه آدمپاییکه آنجا گرد آمده اند می افتد.

در آنجا بهوناد چی باغبان از غرس پتک گل فراغت یافته است و مودن به قصر به دیوارهای زیبای مرمرین و مناره های بلند چشم دوخته است. مودن از دور غزلی از نوایی حسب الحال میسراید:

تولدگار منی، توجان منی، اگر خواهی بوفایم بنواز و حیاتم بخش، واگر خواهی در جفایم بسوز و هلاکم کن.

تو سرو روان منی، خواهی باقد موزون و رعنا جلوه گنان از برم دور شو و خواهی نزدم بیا.

اهالی شهر ترانه مودن را باشور و علاقه میشوند. شاعر محمد محسن نیز با وقع اشتیاق به ترانه گوش نهاده است. کاندی نیز که از دور، روی ایوان قصر ناظر صحنه است، در تحت تاثیر این سرود پر جاذبه جهان را فراموش کرده است.

بگذار حدیث عشق و جمال دل باتو گویم، زیرا فقط این تویی که بقلبم راه داری و محرم راز نهان منی.

خورده مگیر، زیرا باعث آه و فغانم جز تو کسی نیست. هر لحظه جلوه گنان، برآه و فغانم

گلی که در کنار مودن قد کشیده است در تحت تاثیر نفس حیات بخشوی برنگ زرد روشن میگذرد، و بهو نادی پیر از دیدن این واقعه شگفت انگیز غرق حیرت میشود. فرمانروا در سرای، در آتش خشم میسوزد و تهدید گنان بملازمان و در بانان اشاره میکند. آنها به ایوان رفته دست کاندی را محکم میگیرند، اما کاندی خود را از آنها نجات داده به جیبی که ترانه از آنجا بگوش میرسد گوش مینهد. باز هم صدای کاندی نیرومند تر از پیش طنین انداز میگردد:

ایدل خسته آواره که یکی دو لحظه مبهان منی، باری دو حرف از لب لعل او بمن بگو. ای ماهروی زیبا که مودن را در زمره دلدادگان دیوانه خود نپذیرفتی، بدان و آگاه باش که او فقط ترا از میان پسران رویان برگزیده است.

ملازمان سرای کاندی را بزور داخل قصر میبرند و در وازه بسته میشود. فرمانروا باخشم و غضب دستور میدهد: برقص!

کاندی دستخوش هیجان واضطراب است. سازندگان همانطور مینوازند. هیجان کاندی که در آتش درد و حسرت میسوزد، برقص مرغ مجروح، بیدل میگردد.

مودن درباغ با اهالی شهر و گروه هنرمندان صمیمانه غرق صحبت است. اوشوح حال خود را چنین بیان میسازد: ... همینکه تصویر او را دیدم، ترلایار و دیار گفته براه افتادم. از آنروز تاکنون شباهت به ابر پاره ای دارم که شمال در کرانه های آسمان آواره اش میسازد، و بهر سویی میراند.

یکی از هنر مندان با صدایی محزون میگوید:

دین کاندی امری محال است. هنر مند دومی: او را از مار بودند، او حالا در سرای است، رقاصه فر مانراست.

استاد تنبور ساز: مایه سعادت مارا در چهار دیوار قصر زندانی ساختند.

مودن باهیجان اظهار میدارد:

من باید حتما به قصر داخل شوم. من تحمل دوری او را ندارم، بگذار باری سوژ و گدازم را ببیند و لااقل نگاهی از گوشه چشم بسویم افکند... و سوژش عشق را ولواندگی احساس نماید....

محمد محسن فانی نخشی میگوید: جوان، این هنر تو در حقیقت بسی خطرناکست.

آواز صف مردم جدا شده نزدیک مودن می نشیند و بسخن خود دوام میدهد: هرگاه سبو برای فرمانروا ناخوشایند باشد آنرا میشکند و اگر گلیم ناخوشایند باشد، طعمه حریقش میسازد، اما سرود را نمیتواند نابود سازد. سرود زبان بزبان میگردد و در جهان بخش میشوند و سرانجام بخود هنر مند میرسد.

مودن اظهار میدارد: بهونادچی، عزیز مصمم است درین زمینه با من یاری رساند.

شاعر سرای در پاسخ او میگوید: بهونادچی، باغبانی چیره دست و ماهری است، اما رساندن تو بداخل قصر و مساعد ساختن زمینه دیدار با آن ماهروی... جوان، باید اینرا بدانی که هرکه میخواهد تعلم چیز هارا بدست آورد، سر انجام ممکن است از تمام چیزها محروم بماند.

باغبان در بین سخنان او میدود. ایجاد مانع در راه عاشق دور از انصاف است آنکه عاشق نشود، آدم نیست!

باغبان گلی از بته میکند و به مودن تقدیم مینماید:

بگیر جوان، این گل از تاثیر ترانه تو شگفت.

و سپس بسوی شاعر روی می آورد:

ای شاعر عالیجناب محمد محسن، شما باطبع فرمانروای ما بهتر از همه آشنایی دارید و قصایدی زیبا تر از دیگران در مدح وی میسرایند. درحالیکه چنین است میتوانید برای رسیدن گل سرخ باگل سفید یساری برسانید. هرگاه شما این لطف خود را از اهل محبت دریغ ندارید، بدون تردید نام شما جاودان خواهد ماند و شایستگی احترام و اعتماد مردم را خواهید یافت و طبعا در آن صورت تمام دلدادگان شمارا خواهند ستود و مدایحی در ستایش شما خواهند سرود.

شاعر سرای محمد محسن بنظر میرسد او در حضور فرمانروای هند مشغول خواندن شعر است:

از مسامات او گشود آغوش چون نی انبان، هزار رنگ خروش سازها سر کشید از آن پیکر هر یکی عالم نوای دگر ارغنون عرضه داد پهلوش چنگ گل کرد وضع زانوش

مغزود از گدوی سر جوشید رسته چنگ رابه مو پوشید پس به هر عضو آن چون پرواز بست سحر نفس بریشم ساز فرمانروا میرسد:

ژوندون

- این فقط زاده تصور شاعرانه تو است
و با اینکه حقیقتا چنین سراینده ای وجود دارد؟
- این يك حقیقت است ... جوانی که از
سرزمین های دور دست درینجا رسیده چنان
استادانه میسراید که می آرزد سرا بند گمان
دیگر بند گیش را بپذیرند . چه آواز زیبا
ولذت بخش و بر جاذبه ای ! ...

او باز هم بخواندن شعر ادامه میدهد:
از فلان گلشن بهشت قفس
عند لیبی فشانده بال هوس
در طر بگاہ ماز اوج قبول
همجو و حیش فتاده بال نزول
به جمال آرزوی اهل حضور
به کمال انتخا ب علم سرور

- عالم پناها! هرگاه بزمی بزرگ برپا
داشته هنر کا مدی ومودن را در معرض
تماشای علاقمندان قرار دهند، بعظمت واعتبار
عالم پناهی یکبار نه صدبار افزوده خواهد
شد وصیت شسرت شان درعالم خواهد پیچید
- مگر درینجای، کا مدی و مودن
ورق صنع را دهند شکن
حاضران جمله در شگفت شوند
زین سرا شادمان برون برسوند
فرمانروا شعر اورا قطع میکند:

- کافی است! ما بو فاراری و صداقت تو
ودولت خواهی صمیمانه تو اطمینان کامل
داریم. دهان اورا پر از جواهرات سازیدا
سبوی پراز جواهر نزد محمد محسن
می آورند و او با حرص و آژیر جواهرات
چشم میدوزد و مشتت از آن گرفته بدهان
می افکند و حیران میماند باد هان پراز مروارید
چه بکند .

فرمانروا به ملازمان سرای دستور میدهد:
- برای برپا کردن بزمی بزرگ آمادگی
بگیرید! از هفت اقلیم مهمانان فراخوانده
شوند. باید بزم مارا انواع گلپای جهان
بیارید و بوی انواع می مشام حاضرین را
بنوازید!

صفحه جدیدی از کتاب خطی که بنام میگرد
وسطر های زیرین روی آن جلب توجه
میکند:

گشت از شوق آن دور عزن هوش
گو شپا چشم و چشمها همه گوش
صحن وسیع و بیشتا قهای سرای بزرگ
بنظر میرسد. در ختان بانواع مسره ها
وستگیاره های گرانپای موجدار و تار های
زرین گو ناگون آراسته شده اند. فرمانروای
هند براریکه امارت تکیه داده و گلپویندی
دراز پراز مرجانهای نایب گرانپا برگردن
آویخته است .

در کنار تخت ز پر سایبان خسروانه،
امرا صف کشیده اند. مهمانانی که از هفت
اقلیم فرا خوانده شده اند، روی فرشهای
نرم نشسته اند . پسر فراز تخت سایبانی
بزرگ مزین بانقشهای گوناگون را باتار
های زرین بسته اند . و پو پکهای زرحل آن
در هوا معلق است .

از لایلای سایبان ، آسمان نیلگون دیده
میشود و از سوی دیگر منظرة کوشک پراز
نقش و نگار جلوه گر است . دعوت باوج خود
میرسد ، مهمانان سر شار از نشسته میگردند
وسایبان پیوسته از سبومی در فلاح میریزند.

راجه ای که روی فرش نشسته ازجا
برمیخیزد و طوطی زیبایی را از قفس کشیده
بر حلقه ای رنگین می نشاند. پیر مردی هم
که کتابی بدست دارد پرازجه ازجا برمیخیزد.
مودن در قطار مهمانان نشسته و تنبور
خود را بدست دارد . اورا چه و پیر مرد را
بدقت از نظر میگذراند.

راجه در حالیکه پیر مرد کوچک اندام را
بادست نشان میدهد، میگوید:
- عالم پناها! میرزای خوشنویس و خطاط
من کتاب «طو طینامه» را بنام تمامی شما
استنساخ کرده است.

میرزای خوشخط باقد خمیده تعظیم کنان
یک ذوقم جلو میرود و کتابی را که در دست
دارد، بیکی از ندیمان تقدیم میکند.
راجه بسخن ادامه میدهد:

- و اینهم یگانه طوطی منحصر بسفر
درجهان است که حرف میزند. این همان
طوطی سخنگو است که آنهمه قصه هارابه
«خجسته» حکایت نموده است.
امیر یک سیم حلقه ای را که طوطی براونشته
است ، از دست راجه میگیرد. فرمانروا
مفرورانه میبوسد:
- چرا این طوطی خا موش نشسته و بما
سلام نمیدهد؟

- سرور من! بعد از آنکه قصه های این
طوطی بتمام السنه جهان ترجمه گردید، او
خیلی از خود راضی شده و اکنون صد سال
میگذرد که حتی يك کلمه هم حرف نمیزند.
فرمانروا خنده ای حاساکی از مسنویت
میکند:

- اکنون که نزد ما رسیده است. ناگزیر
حرف خواهد زد! در سمت چپ تخت گذاشته
شود.

کامدی که بر ایوان استاده بود چشم از
طوطی بر نمیداشت . پسرهای این سرخ،
زنگاری رنگ بود و بردور گردنش حلقه ای
گلای رنگ دیده میشد و جنگالهای خود را
بر حلقه آهنین جسیانده بود. امیر یک چشم
آنها در سمت چپ تخت می آویزد.
شاعر محمد محسن باشاره فرمانروای هند
مودن راه خا ستن تکلیف مینماید.
مودن از جابر خا سته بسوی فرمانروا
تنظیم میکند .
کامدی از ایوان بسوی او چشم دوخته
است.

مودن اورا نمی بیند و بعد از آنکه تمام
حاضرین را از نظر میگذراند بیالانظر می افکند.
کامدی تکانی میخورد و خود را عقب میکشد
اما مودن موفق میشود اورا ببیند و باتبسمی
سعادت مندانه زخمه بر تار میزند و بخواندن این
این غزل عاشقانه آغاز میکند:

- نابود باد دلم اگر هوای دیگری جز تو
کند و نیز هر آن دلی که عشق تو دسر پرورد.
- نومیذی نصیب بان مرا اگر آرزوی وصل
دیگری را در دل دهم راه دهم و نیز هر آن کسی
را که بوصول تو اندیشد.

سراینده لحظه ای خاموش میماند و نفس
عمیق میکشد . سرود دلنشین مورد قبول اهل
مجلس قرار میگیرد.

کامدی چهره خود را با گوشه ای از دستمال
پنهان ساخته از گوشه ایوان نظر می افکند.

مودن بسروتن ادامه میدهد:
- کور باد چشم اگر جمال دیگری را
تماشا کند و نیز هر آن چشمی که سویت نظر
افکند.

- لال باد زبانم اگر ذکر غیر بر آن رود،
و نیز هر آن زبانی که آشکار انامت را بگیرد.

او بتاره ای جز تگریستن بسوی کامدی
ندارد و خطاب باین ماهر وی زیباغزل معروف
نوازی را میسراید . کامدی خود را از نظر

حاضرین در عقب ایوان پنهان ساخته اما
دستمال ابریشمین برو کشیده و دزدانه سوی
سراینده افسونگر مینگرد.

مودن باز هم میسراید .

«ای صنم گرم سوت مدهوش و حیرانت شوم
در رهت جان بخشم و هر لحظه فریانت شوم»
«کاش چون خال لبت جان در تنم بخشد وصال
مست از چشمان و از زلف پریشان شوم»

صداعای بر از التهاب و آواز های هیجان
آمیز تحسین از هر طرف بگوش میرسد.
صدای آهنگساز لاغر اندام در تالار می پیچد:

- فرمانروایی که چنین سراینده ای در
اختیار دارد، در اوج سعادت و شاد کامی
خواهد بود

نوازنده ای دیگر حرف اورا تایید میکند:
- نام نیک فر ما نروایی که چنین ترانه ای
دل انگیزی در حضورش سروده شود، برای
همیشه جاودان خواهد ماند.
«باقی دارد»



غسل آفتاب برای اطفال

طفل را دور بدهید تا اینکه فرق سروی بطرف آفتاب باشد ، بناء ابرو هایش بالای چشمانش حیثت سایبان را خوا هد گرفت . در زمستان هر گاه خوا سته باشید در اطاق کلکین باز ، میتوانید طفل خویشرا غسل آفتاب بدهید مشروط برینکه اطاق به اندازه کافی گرم باشد و شمال(باد) بالای طفل نوزد . دادن غسل آفتاب به طفل خویش را با دود قیقه آغاز و آنرا (در معرض آفتاب قرار دادن) تدریجا در هر روز دو دقیقه علاوه کنید . البته وقت را بین پشت و شکم طفل تقسیم نمایید . این آفتاب دادن طفل نباید از سی یا چهل دقیقه تجاوز نماید مخصوصا در فصل تابستان . ذرهوای گرم موضوع قابل اهمیت اینست

که طفل در اثنای غسل آفتاب نباید بسیار زیاد گرمی داده شود . روی دشتك چه بالای فرش یا روی زمین طفل را به اندازیدر جاییکه هوای ر اسرد خوا هد ساخت ، در پسن گهواره یا ریگشانه اندازید - اگر طفل سرخ شد (رنک چهره اش) معلوم میشود که با اصطلاح بسیا گرمی کرده است . وقتیکه گرمی شعاع آفتاب شدید باشد طفل باید تمام وقت در زیر سایه باشد - یكطفل نسبتا کلان که چارغوك و یا بنشیند در جا های گرم یك کلاه ضرورت میداشته باشد . بخاطر باید داشته باشید سرخی که از اثر سوختگی آفتاب به میان می آید دقتا معلوم نمی گردد بلکه چندین ساعت بعد از آنکه ضرر و صدمه به کلی وارد گردد ظاهر می شود .

بقیه صفحه ۴۵

افغان ننداری

نمایش موجود است هنر مندان افغان ننداری نمایش هارا انجام دهند و - این موضوع شامل کار و پلان پیش بینی شده ما میباشد که امید وار - استیم اینکار با مساعدت شرایط وامکانات تخنیکی هر چه زود تر صورت گیرد .

۷- توقع شما از مردم چیست ؟

ج - از مردم توقع داریم با جهان بینی کامل در کمال بیطرفی در مورد نمایشنا مه های ماقضاوت کنند و با علاقمندی خود ما را در برابر وظایف ما دلگرم و در همه موارد مسارا از پشتیبانی و تشویق بی شائبه خود مستغیض بسازند تا ما هم در آزادی تشویق و ترغیب آنان عا ملا نه تر برای انجام خدمات هنری خود تلاش نماییم و موفق بانجام خدماتی شویم که مردم از ما توقع دارند .

۸- پیام شما به هنرمندان کشور چیست ؟

من با مذاقه تجارب گذشته بایسن حقیقت اعتراف میکنم که هنر در کشور وقتی بسر حد ارتقا خواهد رسید که هنرمندان بانیت پاک بکمال صداقت و صمیمیت - با همدلی و یگرنگی تمام برای انجام وظایف خود که در واقع خدمت مردم خدمت به مملکت و خدمت به اجتماع است بکوشند

مردی بانقلاب بقیه

باورم نمی آید تا جا بیکه احساس نموده ام میخواست از من کمک بگیرد . يك میلیونر از تو تقاضای کمک می کند ایلا؟ باورم نمی شود این بسیار عجیب است ؟ ایلا در پاسخ گفت : وهم عجیب است که سخت از کسی یا از يك ناحیه خاصی هراسی داشت . تصور می کنم حادثه غم انگیزی - برایش روی داده باشد يك اتفاق غم آلود برای او پیش آمده است ، امشب ممکن است باز بدیدن من بیاید ، من وعده کرده ام که با او حرف بزنم تو بمن اجازه صحبت کردن با مایلند را میدهی ؟ پدر به فکر فرو رفت .

بلی تو میتوانی با او حرف بزنی اما اجازه نداری از محیط باغ باو بیرون بروی ، بتو وعده میکنم دخترم که خودم را به او نشان ندهم اما حتما در نزدیکی شما خواهم بود .

و تو باور نداری که موضوع صحبت او درباره رای باشد ؟

پدر ، نی باور نمی کنم پدر ، برای مایلند ، وجود رای و احیانا هراتفاقی برای رای بیفتد بی ارزش تر از آن است که درباره اش با من صحبت کند ولی من می خواهم بفهمم که اجازه خواهم داشت با دیگران هم در باره آن حرف بزنم یا خیر ؟ پدرش بالحن خشکی به ایلا گفت باکلونل گاردون می خواهی موضوع را در میان بگذاری ؟ ایلا؟ تو به او -

علاقمند هستی؟ رنک صورت ایلا مثل گل کلاب سرخی آورده پس از مکث کوتاهی جواب داد: آری پدر، او را بسیار دوست دارم . جان بنت اضافه کرد: اما بهر حال این دوستی نباید به سر حد افراط برسد عزیزم : نگاهای پدر و دختر بهم تلاقی کرد . برای ایلا ارزش آنرا داشت که در باره این قید گذاری پدر از او سوال کند و بنا بر همین سبب از پدرش - پرسید : چرا نباید ؟

جان بنت پاسخ داد : برای اینکه آدم چندان مطلوبی هم نیست ، من نمی خواهم که تو ذرآینده به دردمس بیفتی این حرف را بخاطر بتو میگویم که اگر ذرآینده مواجهه به غم و اندوه باشی سبب آن من خواهم بود . رنک صورت ایلا مانند گچ سفید شده گفت : و تو فکر میکنی که من باید چه بکنم ؟

او از جایش بلند شده به طرف ایلا رفت و بازوی خود را بدور شانه ایلا حلقه کرد .

انچه که تو هم می خواهی اینست ایلا ، که من برای گناهای خود طلب آمرزش بکنم شاید او بعدا متوجه نشود ، اما من مدت ها ست که به کار های خارق العاده باور ندارم .

بقیه صفحه ۴۴

آمریت صنایع

مقبول طبع تماشا چنان عزیز قرار بگیرد . در اخیر از بناغلی کهزاد خواهش می نمایم آرزو خود را و بیا می را که به هنرمندان دارند تشویق نمایند بناغلی کهزاد میگوید :

- من از تمام هنرمندان افغانستان خواهش میکنم که بایک نیت پاک و بی آرایش گرد هم جمع شوند و یک سندیکای هنرمندان را برای اولین بار تشکیل بدهند و مسیر خدمت خود را در راه اعتلای وطن عزیز و نظام نوین ما صادقانه بصورت دسته جمعی تعیین نمایند ، البته آمریت صنایع مستظرفه از نقطه نظر ارتباط موضوع برای عملی ساختن این مفکوره از تمام هنرمندان و صاحبان ذوق صمیمانه استقبال میکند .

بهترین آواز خوان ما کیست

(بیانید تا بهترین آواز خوان سال را انتخاب نمایم) .

بیانید تا بمنظور تشویق هنر و هنر مندان نظربیطرفانه و بیغرضانه خود را ابراز نمایم شما میتوانید طی نامه ای کاندید مورد نظر تا ترا انتخاب و نامه را ضمیمه یک تکت پستی پنجاه پولی افغانی با طبل نشده رایج به اداره جوایز مطبوعاتی و کلتوری وزارت اطلاعات و کلتور ارسال دارید .

عواید بصندوق هنر مندان انتقال میابد .

باین ترتیب شما میتوانید هم خواننده مورد نظر تا ترا انتخاب کنید وهم کمکی بصندوق هنر مندان نمایند .

اداره جوایز مطبوعاتی و کلتوری نظر بدون تکت پستی باطل نشده را نمی پذیرد .

برای معلومات مزید به تلیفون ۲۰۸۵۳ و نمره ارتباطی ۹۳ - ۲۰۴۵۱ مراجعه نمایید .

سوار کاران



مردم سرزمین شمال به کشت وکارعلاقه فراوان دارند.



پاداش

بودند، بزرا به نایره حلال برسانند. باردیگر فریاد های ستایش آمیز به هوا بلند شد. دریا بان او جایزه اش را یک سکه طلا قدیم بخارایی بود، دریافت کرد و ختم بازی اعلام شد. چاب اندازان به سوی قرار گاه هایشان رهسپار گشتند خسته بودند. شوهرم به سوی من دید و بیستی از گیلنگ خواند:

فریاد ها و صدا ها خاموش میشود شاهان و سرگردان از هم جدا میگردند... در آسمان پرندایی تنها در پرواز بود و مادر میان میدان قرار داشتیم . ختم



حکیم نام دارد و از بهترین چاب اندازان آفجه است .

در دلم آرزو کردم که حکیم برنده شود. بعدتر، یکی از سواران بز را برداشت و باشتاب به راه افتاد . سواران دیگر دنبالش کردند . حکیم از همه جلو تر بود . هر دو چار بغل میافتند . حکیم در کنار حریفش قرار گرفت. خودش را چنان به سوی حریف خم کرد که به جزیک پادر رکاب، دیگر تکیه گاهی نداشت و در ین حال بزرا از حریف بود و به سوی هدف بنای تاخت را گذاشت. او بز را به دایره حلال افگند و آوازی بر آورد. تماشاگران یگانه زن بوم . از فرار موتر باید گردند.

تماشاگران گلچه و شیرینی میخوردند و با شان مانی میخندیدند من در میان تماشاگران یگانه زن بوم. از فرار موتر عکسبر داری میکردم و چشمهای همه متوجه من بود.

چار ساعت بازی ادامه یافت. بزچندین بار پارچه ، پارچه شد و بز های تازه یی آوردند. اسب ها چنان آموزش دیده اند که وقتی بز بر زمین افتاده باشد ، روی آن بایستند و فقط به سوار خود شان اجازه بدهند که آن را بردارد.

زنان نیز در پهلو ی مردان به موسیقی عشق می ورزند.

نوروز باستانی و برخی ...

دعا :

فقط خودش بخورد و به کس دیگر ندهد تا در طول سال آسیب نبیند .

خلاصه اینکه آداب و مراسم نو روز بسیار است که در هر شهر و دیار وطن ما به ترتیب خاصی اجرا میشود ولی رسم عمومی که در همه جا بیک صورت اجرا میشود، مصافحه و بغل کشی و تیریک گفتن به یکدیگر است .

اما ازین هم مهتر توجهی است که همه در آن روز به آفریننده جهان و پدید آورنده بهار و خزان دارند و به زبان حال برکت و سعادت و صحت و توفیق میخواهند تا سال نو را با همه یاران و دوستان بخوشی بگذرانند و در طی سال عمل خیری انجام دهند که مقرون به رضای خالق و مخلوق باشد . خدا قسمت کند عیشی چنین را عموم مومنان و مومنین را . . .

بقیه صفحه ۲۵

سده عروسی ...

تعمیم سادگی و مصرف کم در عروسیها انگیزه بزرگ را در افغانستان را درین قسمت تشکیل میدهد .

برو گرام فوق العاده نو روزی رادیو افغانستان را اجرای بخش های متنوع و اشکال جدید مسابقات ذهنی توافق نظر ، من کیستم ، من کیستم ، آنچه که نه بلی و نه خیر را میبذیرد و هر چه دلت خواست بپرس «رو گروبی» رنگینی خاصی بخشیده و مانند نسیم جانپسور بهاری برای عروسها و داماد ها و همچنان سایر اشترک کنندگان شنو ند گان رادیو افغانستان دل انگیز و خواستنی بود . و خاطره آن همچون برگهای تازه بهاری بردرخت سال در ذهن و روح شنو ند گان باقی خواهد ماند .

بخاطر همین رنگینی و علاقه بینندگان و شنو ند گان ایسین برو گرام بود که آنرا در ردیف آثار یکه برای جوایز مطبوعاتی در نظر گرفته شده کاندید نموده اند

ژوندون

میزنند و بعد از روز نو روز آن سفره را جمع می کنند . این هفت چیز باید با حرف سین شروع شده باشد مثلا سیب ، سنجد ، سرکه ، سبزی ، سیاهدانه (تخمهای سیاهی که روی نان می باشند) سمنک و سوهان . در سفره های هفت سین آینه ، عدس ، پنیر ، گلابدان ، گل ، نمک هم گذاشته میشود .

بوی خوش :

بعضی از خانواره ها بخور بوی خوش را نیز در ساعت تحویل سال لازم میدانند و چیز های معطر مانند عود را در آن ساعت می سو زانند و اگر تهیه عود مشکل باشد اسپند دود میکند .

هفت سلام :

از جمله آداب نو روز که در بعضی فامیلهها مر سوم است یکی هم نوشیدنی آبی است که بوسیله هفت سلام متمیز شده است . قبل از تحویل سال بر کاسه چینی به مشک و زعفران و عرق گلاب هفت آیه از قرآن کریم را که با کلمه سلام شروع شده است می نو یسند و بعد در آن کاسه آب میریزند پس از تحویل سال هر یک از افراد خانواده ، جرعه ای از آن به نیت تبرک می نوشند .

نور :

در بسیاری از فامیلهها قبل از تحویل سال ، چراغی را روشن میکنند و آنرا در محلی که از دسترس اطفال دور باشد می گذارند تا به خاموشی کسردن آن مبادرت ننمایند ، این چراغ را تا وقتی که خودش بعلت تمام شدن فلیته (بلته) یا تیل خاموش نشود هیچکس خاموش نمیکند و عقیده دارند سالی که با نور آغاز شود ، تا پایان سال ، بخوشی خواهد گذشت .

تخم رنگ کرده :

بعضی از خانواده ها به تعداد فرزندان خود ، تخم مرغ جوشس داده و رنگ کرده را قبل از شب نو روز آماده میکنند و بعد از تحویل سال به هر یک از آنها یک دانه میدهند و توصیه میکنند که آنرا

شکر و روغن هم با آن می افزایند و چند دانه مغز پسته روی هر قرص آن می پاشند تا مطبو عتر شور حلوی سوهان سابقا شیرینی مخصوص روز نو روز بود ولی اکنون علاوه بر نو روز در سایر فصول سال هم بعضی ها تهیه می نمایند .

کلچه نو روزی :

کلچه نو روزی ، کلچه هایی از نان قندی است که مخصوصا برای نو روز می بزند و بقدر توانایی ماری خود روغن و شکر با خمیر آن می آمیزند .

ماهی و جلیبی :

از جمله خوراکی هایی که علاوه بر سایر فصول سال ، خوردن آن در شب و روز نو روز بسیار رایج است ماهی و جلیبی است که بعضی از عوام عقیده دارند خوردن ماهی در شب نو روز ، برای تصفیه دستگاه ها ضمه از امراض مفید است و جلیبی را هم از خوراکی های مخصوص شب و روز نو روز می پندارند بدون اینکه برای آن خاصیتی قائل باشند .

مرغ سفید و سبزی :

بعضی از خانواده ها حتی اگر در تمام سال از خوردن گوشت و پلو محروم باشند ، به هر قیمتی که ممکن باشد تلاش میکنند که در شب نو روز سفره ایشان از پلو و گوشت مرغ آنهم مرغ سفید و سبزی رنگین باشد ، مقداری از آن را هم ذخیره میکنند تا در ساعت تحویل سال خانه ایشان از روزی خالی نباشد و آنرا در روز نو روز یا شب دوم حمل صرف میکنند .

شب مرده ها

شب آخر سال را برای یاد آوری از اموات تخصیص میدهند ، حلوا میزنند و فاتحه و اخلاص میخوانند و برای اموات طلب مغفرت میکنند .

هفت سین :

مقصود از هفت سین ، هفت چیزاعم از خوردنی و غیره ، آن است که قبل از تحویل آفتاب به برج حمل در سفره ای چیده میشود و اهل خانه در ساعت تحویل سال گرد آن حلقه

که برای افزایش قسنگی آن نواری سرخ بدور گردن صراحی میدوزند . سبزی نا رادر ساعت تحویل آفتاب به برج حمل در محلی که اهل خانه نشسته اند قرار میدهند تا سال نو را با دیدن سبزه آغاز کنند و مدت ۱۳ روز بعد که سبزه های آن رو به زری میگذارد ، از خوا بیرون میکنند و در کوچه می اندازند .

خانه تکانی :

رسم دیگری که آنهم جز تشریفات استقبال نوروز است ، خانه تکانی است که وقت آن از یک هفته قبل از نوروز تا روز آخر حوت است ، در این روز ها به رفت و روب اطاقها و گرد گیری از در و دیوار و شستن لباسها و ظرفها و سفید کردن مس های پرازند تا در آغاز سال نو ، سیاهی و چرک و کثافت در خانه نباشد .

هفت میوه :

هفت میوه عبارتست از تهیه یک نوع نوشیدنی مطبوع که از خیساییدن کشمش و مغز بادام و اشترق و دیگر میوه های خشکبار در آب خالص تهیه میشود که از نظر طبی هم یک نوشابه مقوی بشمار میرود و تهیه آن از هفت تا پنج روز به نوروز مانده آغاز میشود ، در روز نو روز هر کس از اهل خانه یکی دو پیاله از آب هفت میوه می نوشد و بعضی از خانواده ها کاسه ای از آن برای همسا یگان و اقارب خود نیز میفرستند .

سمنک :

سمنک غذایی است که از گندم تیج زده بدست می آید ، هنگامی که گندم تیج میزند ، طعمی شیرین پیدا میکند که بعضی از خانواده ها با استفاره از شیرینی طبیعی آن ، با تشریفات مخصوصی به طبخ سمنک میسر ازند و پس از آنکه تهیه شد ، مقداری به رسم تحفه برای همسا یگان و اقارب خود نیز میفرستند تا در روز نوروز صرف نمایند .

سوهان :

سوهان یا حلوی سوهان یک نوع شیرینی نازک و لذیذ است که آنهم از گندم تیج زده تهیه میشود ، بعضی از خانواره ها در وقت تهیه آن که ترتیب مخصوصی دارد مقداری

نامه‌ای از لیلا

و آن نامه ها که بدفتر مجله رسیده است ، هر کدام چون گنجی برای من ارزش دارد . همه آنها اگر انباشته از همدردی و راهنمایی است و یا مملو از نکو هوش و ملامت . دوستان خوب من ! من از شما متشکرم . من از شما سپاسگذارم که در روز های یخزده و سرد و در شب های طولانی و پایان نا پذیر زمستان روی تخت شفا خانه تنهاییم نگذاشتید و در خلال یاد داشت هایم با من بودید و با من حرف زدید . در این سه ،

چهار سال اخیر این خوشحال کننده ترین چیزی است که با آن بر خوردم و با خواندن هر نامه ای از شما دوستان ، برای ماتی درخلسه و آرامش فرو رفتم ، آرا مشی که مدتی است از من گریخته و از من دور گردانده ست .

دوستان خوب من ! آرزوی من این است که هر گز در زندگی رنجی نبینید و هر گز چون من سعادت و کامگاری از شما نگریند .

آقای دیدبان ! نو روز بدید نم آمدید . انتظار داشتم که بیا یید ، اما آن دسته گل و آن قطی چاکلیت اضافی بود .

همان آمدن تان دنیایی برایم می- ارزید ، دیگر گل و چاکلیت برای چه ؟

می بینید من چه دختر ناسپاسی هستم ، عوض اینکه از شما تشکر کنم اعتراض میکنم . اما ، مطمئنم که شما مرا می بخشید . همینطور نیست ؟

بگذارم . شما با نوشتن دوباره یاد داشت های من ، که نامش را گذاشته اید «تنظیم» ، دچار گرفتاری بی شده اید ، علاوه بر گرفتار یهای معمول مجله . وقتی من آن دفترچه را در اختیار تان گذاشتم ، خیال نمیکردم ، قصه زندگی من رنگت داستان به خود بگیرد ، داستانی که انسجام و پیوستگی و یکرنگی داشته باشد . واگر دیگران ندانند ،

شماره اول .

بناغلی خیال ...

از جمله هنر همیشه گائیکه از او شان نامبرده شد سومنا ، بناغلی رحیم غفاری ، بناغلی وحید خلانسد بناغلی رحیم مهربان ، بناغلی محمد نعیم ، بناغلی احمد مرید جمشید در همین آمریت تحت تربیه گرفته شده اند .

ج : - آمریت موسیقی در پهلوی پروگرام های موسیقی هفته وار - خویش پروگرام یک ساعته خاص جمهوری را که به افتخار روز بزرگ تاریخی ترتیب شده و شامل آهنگهای جمهوری بود به آواز محبوب ترین هنر مندان کشور بتاريخ ۲۷/۵/۵۲ از طریق رادیو افغانستان به نشر سپرد که پروگرام مذکور مورد علاقه و دلچسپی شنوندگان رادیو افغانستان قرار گرفت و هم در روزهای جشن استقلال پروگرام یک ساعته در باره استقلال و جمهورییت از رادیو افغانستان پخش نمود .

د : - آمریت موسیقی برعلاوه مکلفیت های موسیقی خویش در تربیه و پرورش استعداد های هنری نیز توجه خویش را مبذول داشته و برای تربیه همین استعداد ها کورس های آواز ، رباب و دلربا راهم دایر نموده است که تربیه و آموختن برای یکتعداد از شاگردان در کورس آواز خوانی به عهده استاد رحیم بخش میبا شد این شاگردان تحت رهنا ئی استاد

ه : - آمریت موسیقی بر علاوه کورس آواز خوانی کورس رباب نوازی هم دارد که بکتهدار از شاگردان راتحت رهبری ورهنمایی استاد محمد عمر رباب نواز معروف کشور تربیه نموده است که تعداد این شاگردان به هشت نفر میرسد نیست که از کورس آواز کمتر است ، استاد به کورس آواز کمتر است که استاد مجبور است تا نواختن وتر تیسب گرفتن ساز را به شاگردان به طور انفرادی بیاموزد این شعبه نیز متعلمین را اول تراز همه به اصول نواختن رباب و مبادی موسیقی و - شناخت سرعها و راگ ها آشنا ساخته است این شاگردان بر علاوه نواختن راگ ها آهنگها و نغمات ملی و محلی را نیز مو فقا نه می نوازند .

و : - آمریت موسیقی در پهلوی کورس های آواز خوانی و رباب نوازی

بقیه صفحه ۵۷

صحت و زیبائی

دختر های جوان توجه کنند که خسو ردن نوشیدنی های سرد ، شیرینی و میوه خشک و همچنین غذاهای از قبیل کچالو استند اجاقی آنان را افزایش میدهد و لازم است که در خوردن این مواد نهایت صرفه جویی و پرهیز بعمل آید .

توجه به ورزش فوق العاده واجد اهمیت است . یک دختر جوان در هر روز یک ساعت آب بازی معادل ۷۰۰ کالری انرژی صرف میکند و یک ساعت تینس به ۵۰۰ و یک ساعت بایسکل سواری به ۴۰۰ کالری احتیاج دارد .

و این به ورزش ما کاملا برای تناسب اندام مفید است ، خاصه اگر با رژیم متناسب توام باشد که در آن صورت هرگونه استعداد جدی جانی شدن بدن را از بین خواهد برد و اندام متناسب و زیبا بوجود خواهد آورد .

روابط خانوادگی

از منزل دارند شرط اساسی زندگی آرام آنها ست .

مثلا شوهر جوانی که از وظیفه خویش عصر به خانه بر میگردد نباید خستگی های روز را بسرخ همسرش کشیده و خود را در امور منزل بکلی بی اعتنا نشان داده و تنها زن را مکلف به امور اداره منزل دانسته و خود را بی مسئولیت نشان دهد و یا بر عکس اگر خانم خانه از وظیفه خویش بر میگردد ماندگی از کار رابها نه قرار ندهد و در امور منزل خود را بی اعتنا نشان ندهد و مردو مشترکا در پیشبرد امور منزل سهم بگیرند .

«مادام سن» جلوه‌اشگفتی‌های آن

«لاورنس» به ربودن فرمانده موفق
میشود و در آخرین لحظه‌های
پیروزی (مادام سن) صفحه برمیگردد
و فرمانده که در کاخ (مادام سن)
شست و شوی مغزی دیده است ،
گرفتار میگردد .

سحر گمزه

چنین فکری اثر ناک نمیتواند بود
مگر اینکه از صحنه آرایه‌های خاص و
تکنیک‌های فلمبرداری استفاده شود.
و در فلم مورد نظر ما از هر دو عامل
خوب کار گرفته شده است . در
صحنه‌ها و سکو نیسها بیکیه
وضعیت غیرعادی و خارق العاده روی
صحنه میاید ، کمره حساستر
میشود و تکنیک‌های پیچیده فضای
مساعدی برای اثر آفرینی ایجاد
میکنند . در این صحنه‌ها و سکونیسها
کمره در کار خودش پیروز است و با
قدرت سحرانگیزش بر پرده نقشهای
اشگفتی انگیز رسم میکند ، نقشهایی
که با همه عجیب بودن شان جانب و
بذیرفتنیست .

از : ناب

میربایندش .
«لاورنس» که چشم باز میکند ،
در میاید که اسیر پنجه «مادام سن»
شده است . «مادام سن» با نشان
دادن فلمی به (لاورنس) میگوید که
معشوقه اش به دست يك سازمان
جاسوسی در پاریس به قتل رسیده
است . فلمی که «مادام سن» نشان
میدهد ، بیانگر شکنجه‌هایست که
معشوقه لاورنس متحمل شده است .
«لاورنس» در آغاز نمیداند برای
چه به کاخ «مادام سن» آورده شده
است و این زن ترس آفرین از او
چه میخواهد سر انجام «مادام سن»
حقیقت را با او در میان میگذارد و
از او میخواهد که فرمانده يك زیر
دریایی اتومی را که حامل راکت‌های
«یو لاریس» است ، بر باید . چرا او
برای این کار انتخاب شده است ؟
برای اینکه «لاورنس» این فرمانده را
میشناسد و روز گاری با او همکار
بوده است .

ساخته اند ، خواسته اند به این
قهر مان تازگی دیگری هم بدهند
«مادام سن» زن است .
این قهرمان زنیست سخت قدرتمند
که مردان و زنان بسیاری را در خدمت
خودش گماشته است . افزون برین ،
مغز های دانشمندان بزرگ در اختیار
اوست . این مغز ها که از خود
اختیاری ندارند ، با نهایت از خود
گذری به «مادام سن» خدمت میکنند
و این قهرمان قدرتمند به قدرتی که
دارد ، بستند نمیکند ، خواستار
قدرت بیشتر است . و همین انگیزه
ماجرایی را به میان میآورد که رویداد
های فلم بران استوار است .

در تلاش «یو لاریس»

مردی به نام (لاورنس) پس از
آنکه معشوقه اش ناپدید میشود
کارش را رها میکند . اصرار سودی
ندارد و او غمزده و غصه ناک اینسو
و آنسو میگردد . و یکروز در میان
بارکی دوزن تارک دنیا وی را بیپوش
میسازند و به کمک چند مرد دیگری

من هنگام بر رسی فلم «فرانکیشتمین»
باید نابود شود ، در روز نامه
«انیس» نوشتم که «فرانکیشتمین»
محصول دوره بیست که دانش
پشمی ، در هر زمینه یی ، به رشد
پر شتاب آغاز کرده بود . اکنون .
با همان پر داشت فلسفی - اجتماعی
میخوا هم بگویم که «مادام سن»
محصول دورا نیست که دانش و
تکنالوجی بافرآورده های اشگفتی
انگیز ، اندیشه و تخیل آدمیان را
بیشتر از پیش قدرت پرواز داده
است . (مادام سن) زاده تخیل انسان
است در شرایطی که دانش و تکنالوجی
در نیمه دوم سده بیستم فراهم آورده
است .

زن قدرتمند

آدمهای داستانی اشگفتی انگیز
قرن ما بیشتر مردان بوده اند .
چنانکه «دراکیولا» مرد بوده . «تارزن»
مرد بوده ، (فرانکیشتمین) مرد بوده و
همینطور دیگران ولی (لومور هیم)
و «باری شیر» که (مادام سن) را
بر رسی فلم

«دو کهلاری» و بیچاره «شتر گن»

سنها .

شاید بگویند :

«چرا بیچاره «شتر گن سنها»
پاسخ من این است :

«برای اینکه درین فلم از (شتر گن
سنها» ، ازین بازیگر خوب ، يك
گدی کوکی ساخته اند . و او با تمام
قدرتش تلاش میکند که ازین حالت
خودش را بیرون بکشد ، ژنده
شود ، تنفس کند ، بازی کند ، ولی
تلاش او نتیجه پزگی به بار نمیآورد
و او همچنان يك گدی کوکی باقی
می ماند و ناگزیر است «سازی» را
با گدی های کوکی دیگر ، که شماره
شان خیلی زیاد است ، ادامه بدهد .

خط افقی و پینه ها

جریان فلم مثل يك خط افقیست
مثل آببست که آهسته و بدون توج
به پیش میرود ، یا ظاهراً معلوم میشود
که به پیش میرود . از نظر ساختمان
این فلم پینه ها بیست که بهم وصل

شاید بگویند :
در آنچه تو گفتی ، شوری ،
هیجانی و کششی سراغ نمیتوان
کرد .

من در جواب میگویم :

در فلم «دو کهلاری» هم شوری ،
هیجانی و کششی سراغ نمیتوان کرد
شاید بگویند :
در آنچه تو گفتی عمقی وجود
ندارد .

من جواب میدهم :

در فلم «دو کهلاری» هم عمقی
وجود ندارد .
شاید بگویند :

پس دیدن این فلم ضیاع وقت
است .

من جواب میدهم :

«کاملاً دوست من ، کاملاً ضیاع
وقت است .
و با همه اینها ، بیچاره «شتر گن

و به هر سو بدواند . آنوقت معلوم
است دیگر که این گدیهای کوکی
هستی خود شان را تثبیت نمیتواند
کرد و کاری هم برای اثبات وجود
حیات در خود شان از دست شان
ساخته نیست .

این که قصه نبود و قصه فلمی
شاید بگویند :

این که قصه نبود دو قصه فلمی
نبود .

من در جواب میگویم :

فلم «دو کهلاری» هم قصه یسی
نداشت و قصه فلمی نداشت .

شاید بگویند :

از آنچه گفته شد ، چیزی نمیتوان
فهمید ، اصلاً چیزی برای فهمیدن
در آن وجود نداشت .

من در جواب میگویم :

از فلم «دو کهلاری» هم چیزی
نمیتوان فهمید . اصلاً چیزی برای
فهمیدن درین فلم وجود نداشت .

چراغها روشن شد و تماشاگران
پس از آنکه تقریباً سه ساعت را در
تاریکی به تصویر های روی پرده
خیره شده بودند ، بر خاستند که
بیرون بروند . چهره هایشان خسته
بود نوعی بلا تکلیفی در آن‌ها
خوانده میشد .

تصویر هایی که این تماشاگران
در درازای سه ساعت دیده بودند ،
تصویر هایی بود متحرك . این تصویر

ها میخندیدند ، میگریستند ، می
رقصیدند ، و میجنگیدند . ولی این
جنبیدنها ، این خندیدنها ، این

گریستنها ، این رقصیدنها و این
جنگیدنها دلالت پدین نمیکرد که
این تصویر ها آدمهای زنده یسی
هستند . یا کم از کم تصویر های
آدمهای زنده هستند .

برای اینکه این تصویر ها به
گدیهای کوکی میمانندند که کودکی
بدون هیچ هدفی آنها را كوك كند



مغز های دانشمندان بزرگ «خدمت» «مادام سن» است .

دانش

و همینطور صحنه آرای محکم داستوار است . فلم قصة عجایب دانش و تکنوا لوجیست ودر آرایش صحنه ها از دانش و تکنوا لوجی خوب به کار گرفته شده است .

ارزیابی موضوع

موضوعی چون موضوع فلم «مادام سن» به نظر من ، برای تماشاگر ما سودمند میتواند بود . تماشاگر ما که از فرا ورده های علم دوران ما خیلی کم دیده است ، با تماشای این فلم ، نظر خودش را و حدسیات خودش را درباره پدیده های علمی گسترش بدهد شاید هم بتواند امید خودش را به قدرت فزونی بخشد و شاید هم دل بستگی او به رشته های گوناگون دانش زیادت پذیرد و شاید هم از خرافه ها بیشتر روی گردان شود . و این همان اثر است که داستانهای علمی (اسکیمکه فیکوم) بر مردم به جا میکند .



شمار آدمهای کوکی درین فلم زیاد است

رنگ سبها

شده اند - منظورم ترکیب نیست - منظورم وصل شدن است . برای این میگویم «وصل» نه ترکیب که رویدادها در گونه یی از خلا ظاهر میشوند ودر همین خلاء ناپدید میگردند .

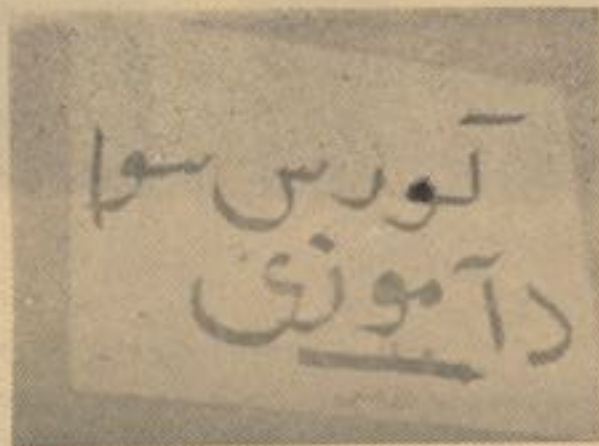
بینه ها یی که گفتم ، باهم پیوند منطقی ندارند . حادثه ها نیز پیوند منطقی ندارند . همه چیز با همه چیز و همه کس با همه کس پیگانه است . نامانوس است . درست جوش نمیخورد ، حادثه ها خصلت میخانیککی دارند و آدمها کوکی هستند ، همان نتیجه گیری ول بدست میاید

و باز هم (شتر و گن سبهای) بیچاره که تمام زورش را به کار میبرد تا این خصلت میخانیککی رویدادها را از میان بر دارد ، تا همه چیز را با همه چیز ، و همه کس را با همه کس آشتی دهد . ولی باز هم تلاش او بیسوده است .

شماره اول

هزارویکپ

همکار دایمی این صفحه شاعلی احمدیون زلمی عکس جالبی برایم آورد که در همین صفحه بنظر تان میرسد.
 او علاوه از عکس مضمون دیگری بنام صحبت های لاله کو نوشته بمن سپرد که آنرا هم در همین صفحه میخوانید ، در مورد این عکس نمیدانم چه بنویسم ، عکس لوحه یک کورس سواد آموزی است اما چه سواد آموزی می باشد ، بهر حال عکس جالبی است ، حال من با کار های دیگر کاری ندارم صرف میخوانم بدانم حال و احوال سواد آموزان این کورس چگونه خواهد بود ، زیرا طوریکه من بینیم «سواد در یک سطر» و «دروس سطر دیگر است» خوب از تبصره میگذریم خود عکس همه چیز را نشان میدهد یا بقول معروف عکس است گویا .



صحبت های لاله کو

لاله کو برایم گفته بود که هر وقت خوا نه ایشان رفتن چون کسی از من روگیر نیست باید بدون درقالباب داخل شوم صبح و قتی که به منزل شان رسیدم در واژه حویلی باز بود اما با آنهم میخواستم که تک تک کنم زیرا بداخل حویلی زنی رادیدم که موهای خود را با یک روی پاک بیچنانیده بود همیشه مرادید طرف آمد خواستم من از او بگیرم که نزدیک آمد سرم رادور دادم دیدم گلوبچه لاله کو است موهای خود را بیگدی ما بسته نموده گفتم گلوجان این چه حال است زنها رادیده بودم اما مرد هارانه که بیگدی بزندان گفت توبه ای کب هانسی فسی بیادر زن که پایا منتظر تاست بعدا به طرف پایای گلو یعنی لاله کوی خودم شتافتم لاله کو را مشغول مطالعه مجله یافتم بعد از احوال پرسسی بساط گفتگوی ما طبق معمول شروع شد ، لاله کو گفت: گلورا دیدی گفتم بلی اما ... نکناشت حرفم را تمام کنم گفت: حال موهای خود را هم بیگدی میزنه وهم مرا گامی پایا چون و گاهی په په گل صدا میزنه و ننی خوده هم از همی کب ها لر نکسی میزنه . میخواستم چیزی بگویم اما لاله کو برایم گفت گمشکو بیچیم ایناره خدا اصلاح کنه چقدر بگویم ، چقدر مردم نوشتند و گفتند اما فایده نکرد ، از بیرون قصه کو که چه دیدی ، چه کدی باز نوبت مه است که چشم دیده های خوده برت قصه کنم .

بسیار خوب نوبت اول از من شد شروع نمودم و گفتم لاله کو جان کدام چیز جالب ندیدم اما پریروز خانه مانعجب ر قسمت خورد گفتم چطور ؟ گفتم این قسم که روز سیزده صفر بود و مادرم هم بنا به پیروی از رسم و رواج قدیم شروع کرد به خانه تکانی عجیب ، یعنی که نه چته ماند و نه دره و نه دیواره ، قالین و بالشت و توشک و خلاصه تمام اسباب خانه ره همراه یک چوب گلان زده میرفت و میگفت ، غم هستی ، درد هستی ، سرگردانی هستی هر چه هستی برای وقتیکه پرسیدم مادر چرا اینطور میکتید گفت بیچیم شما به این چیز ها ننی فهمید گفتم درست است که نمی فهمم اما این گفتار و زمزمه و چوب کاری شما چمننی دارد گفتم از خاطریکه سال آینده غم دردد و غیره ده خانه تأثیر نکند ، منم از

نرس اینکه مبارانوبت من برسد و کدام لرت بخورم خانه راترک گفتم . لاله کو گفت: خی همی کب بود که ننی گلو هم یک چوب کلا نه گرفته بود و خانه ره چوب کاری میکرد؟ گفتم شاید اما شماره که فرض نگرفت؟ آهی کشید و گفت نی بابا حالی ننی گلو کت مه چندان داد و طلب نداره و میگه که ریش سفید شد یسم لاله کو گفت دیروز رفته بسودم به سرویس نسایی شفاخانه مستورات از خاطریکه یک کسی مریش بود پرسیدم که رویه و پیش آمد دکوران و نرس ها مقابل ایشان چطور است آ نسیم بدون اینکه به سوال مه جواب بته گفت که در شفاخانه چند دانه پشک است که شب های آمده بر علاوه اینکه میومیو میکنند و مریش هاره به خواب ننی گذارند به الماری هاییکه پهلوی مریش هاست بالا شده و خورا که میوه ها یشانرا میخورند و یک شب پشک در بین الماری قید مانده ننی دانم از بس خورده بود خسته شده بود که نتوانسته از الماری برآید یا کدام کب اگر بود بهر حال پشک در گفت: اگر میخوانند مریشان سرویس نسایی الماری قید مانده و صبح وقتیکه نرس موظف آمده و میخواست الماری را باز کنند که پشک میوه گفته خیز زدو نرس بیچاره چیفی کشید و از ترس از حال رفت .

گفتم لاله کو تقریبا عین قصه شما یسک کب یادم آمد : روز گذشته به عیادت یکی از رفقا که به سرویس صندری این سینا بستری است رفته بودم وی از مو شهای آنجا یاد آوردند و گفت که آنها از دست مو شها روز ندارند . لاله کو خندیده گفت شکل موش و پشک در همه جا است همین ننی گلو تک ها خنجریده و ده به شیز خانه و تحویلخانه و جاهای دکه نصب کده ولی هر چه میکتیم که موش کم شوه زیاد شده میره .
 لاله کو گفت گوش کویک قصه دیگتر را و اینطور گفت: یکی از رفقایم که شعبه کسار شان در مکروریان است از دست بعضی مردم گله کرد و گفت که بعضی ها به بلاك های بالا شده و سری به یک شعبه میزنند و چیزی میگویند بعدا که به اصطلاح وقتی که شرمک شان پرید از تشناب های آنجا استفاده میکنند و وقتیکه هم میبیرایند دروازه تشناب را باز میگذارند گفتم لاله کو این عجیب ترک است لاله کو گفت آن بیچیم حال مام فهمیدم که چه کنم اگر تصادفا از آنجا هامیگنشتم و به تشناب ضرورت پیدا کردم همان کار رامیکتم . گفتم لاله کو باید شما اینطور نرسر هارا نصیحت کنید در حا لیکه ... گفت شوخی کردم بیچیم حال از یخن ما نکی در اخیر لاله کو گفت خنی بخی که برویم بیرون از هوای خوشایند کمی هوا خوری کنیم باقی صحبت ما باشد برای روز دیگر .



بدون شرح

مميزات مساوات اسلامی

اجتماعی و کمک های اجتماعی ای که صلحت عمومی مردم، متقا ضعیف باشد، بصورت یکسان و برابر، و جایی دارند که بایستی آنرا در برابر اجتماع خویشی انجام بدهند و هر فرد در حدود یکه توان و استعداد دلی اش اجازه بدهد در راه فراهم سازی اسباب رفاه افراد اجتماع بدانها تلاش کنند و سهمی را که در عنصریت وی در اجتماع توقع برود و یا این عنصریت، آن سهم بردوش او میگذارد، پیروز بدانها ایفا نمایند.

ج: برقراری مساوات در قوا عدالت اسلامی و احترام به آن قواعد، تأکیدات دیگری است که اسلام بر زمینه تطبیق مساوات همه جانبه، ترتیب زیر بعمل می آورد:

اول - هیچ برادر رانمیتوان در سهم و استحقاق میراث، بر برادر دیگر ترجیح داد و حق یکی را در برابر آن دیگریس یا بکلی سلب نمود یا کمتر از اندازه وی تعیین کرد.

دوم - اسلام هیچگاه نمیخواهد حقوق میراث یک فرد انا ث در برابر فرد ذکور، سلب ساخته شده طبقه انات را در برابر طبقه ذکور چنانچه این وضع در میان مردم جاهلیت وضع در میان مردم جاهلیت من، رائج بود، ولی هنگامیکه دین اسلام بحیث قانونی نجات بخشای

بناغلی خیال

درس دلربا نوازی نیز دارد که باگردان مذکور تحت نظر و عنای محمد سلیم به فراگرفتن - بر با می پردازند که نتیجه این درس نیز اطمینان بخش میباشد. از: - آمریت موسیقی گذشته از این کورسها در آینده قریب چهار درس موسیقی دیگری را افتتاح خواهد نمود این کورسها را چهار استاد که عنقریب از یکی از مالک وست باآلات موسیقی آن میرسد تقدیم گردید.

مردی بانقاب بقیه

ایلا با احساس وحشت پرسید: پدر منظورت ازین حرفها چیست؟ بنت لختی به تفکر پرداخته پاسخ داد: شاید... شاید بتوانم از روی فیلمی که دیروز برداشته ام به نتیجهی برسم من امروز این مطلب را تکرار متذکر شده ام و از روی بسیار کارهای که کرده ام برایم به تجربه ثابت شده و اکنون باور میکنم مردی که عکسها را می خرد، صاحب مغازه ای در - خیابان وردو می باشد، او بمن گفت که عکسهای بر داشتگی من از لحاظ کیفیت در هر بار عکاسی نسبت به سابق بهتر می شود.

من يك مرغ آبی ماده را در آشیانه اش عکاسی کرده ام این فیلمبر داری درست زمانی صورت گرفته که چوچه ها از تخم بیرون می آیند، هنوز نمی دانم که عکسها از شستن چگونه می برآیند، زیرا هنگام عکاسی فاصله من از لانه مرغابی يك کمی دور بود... ایلا پیش ازین نخواست بحث را ادامه دهد.

عصر يك مرد بیگانه زابه روی خیابان دید که مقابل دروازه ورودی ایستاده عمارت مایتری را تماشا می کرد، او مردی بود که لباس مناسبی به تن داشت و از روی شیشه های گرد عینکش بیشتر به امریکائی هامی مانند و وقتی او با ایلا داخل صحبت شد از روی لهجه اش در امریکا بودن برای ایلا هیچ جای تردید باقی نماند.

آن مرد پرسید: اگر سهو نکنم شما ماد موازل بنت هستی؟ و وقتی ایلا با اشاره سر حرفش را تصدیق کرد، او به معرفی خود پرداخت: اسم من براد است من به حسب اتفاق در همین نواحی گردش می کردم و - تصادفا بیادم آمد که شما در همین نزدیکی ها سکونت دارید. برادر شما این حرف را بمن گفته بود.

ایلا پرسید: شما دوست را ی - هستید؟ براد بالبتندی پاسخ داد: اصلانی من با او در کلویی که هر دو یمن عضویت داریم آشنا شده ایم و لهذا آشنایی ما محدود به چهار دیوار کلوب است.

او هیچگونه کوششی برای نزدیک آمدن نکرد، و غالباً هم انتظار نداشت پس از تذکر آشنایی خود برای به

داخل عمارت دعوت شود، برخلاف پس از تذکر درباره وضع هوا که نشان میداد به آداب انگلیسی خوب وارد است، او راه جنگل را پیش گرفت این محل برای موتور داران محل بسیار مطلوب برای گردش و تفریح بشمار می رفت و از همین جهت وقتی چند لحظه بعد ایلان مرد را سوار يك موتور در حال عبور از آن محل دید هیچ تعجب نکرد.

آقای براد کلاهش را بعنوان تعظیم از سر برداشت ولی ایلا طرف مقابل براد را ندید و همین موضوع حسن کنجکاو وی را بیدار ساخت ایلا دروازه را باز کرده به روی خیابان قدم گذاشت به روی تنه يك درخت شخصی نشسته غرق مطالعه روز - نامه بود بایستی بزرگی هم میان دولتش گذاشته پیسم دود می کرد.

يك ساعت بعد وقتی ایلا بار دگر از عمارت خارج شد، آن مرد هنوز هم آنجا نشسته بود، اما این بار سر جایش ایستاده بود.

مردی بود قوی الجثه که بیشتر - بيك فرد نظامی شباهت داشت وقتی ایلا بطرف او دید، آن مرد رویش را بيك طرف بر گرداند از لحاظ خاصی عمارت مایتری تحت مراقبت گرفته شده بود.

ایلا نخست دچار وحشت شد، اما پس از آن با خوشحالی جانب دهکنده روان شد تا از آنجا به الك تلفونی گزارش داده از او علت نظارت را جویا شود.

او در سر موقع به بستر رفت و وزنگ ساعت را درست به سه برابر کرد.

ایلا پیش از آنکه ساعت بصدا درآید از خواب بیدار شد.

فورا لباس پوشیده فرود آمد تا برای خود قهوه درست کند وقتی از برای دروازه اتاق پدرش میگنشت، پدرش او را صدا زد: ایلا اگر بمن ضرورت پیدا کردی، من بیدارم.

ایلا صمیمانه جواب داد: پدر از لطفت متشکرم، که وقتی وجود پدر را در کنار خود احساس نمود خوشحال شد.

تا تمام

پدیده های هنری

تپیه و نوشته ی محمد اسرائیل رویا

(کمپوزسیون و تحریر)

درین تابلو از خط باتغیر
شکل استفاده شده، به گونه ای
که کشش های خط نستعلیق و
شکسته « کمپوزسیون » را
تکمیل مینماید .

تابلوی مذکور گدشته از
اینکه یک کمپوزسیون
ابستریک است از نظر « بصری »
اوپ آرت می باشد .

در مورد اوپ آرت در شماره
های آینده سخن خواهم
گفت .



بر چهره گل نسیم تو پر و ز خوشبوست
بر طبر فچمن روی دل سرو ز خوشبوست
ازدی که گلدشت هر چه گویی خوشبوست
خوش باش وزدی مگو که امروز خوشبوست
(خیام)

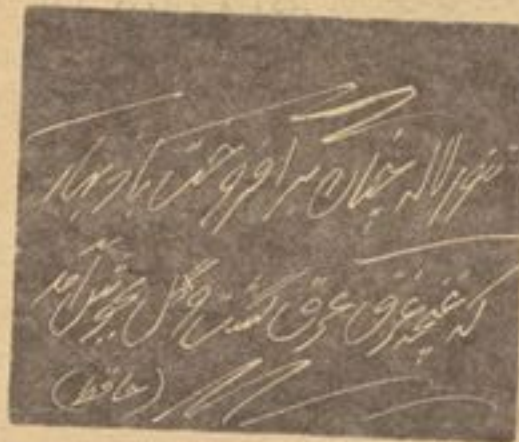
این تابلوی خط که شباهت
زیادی به نقاشی ابستره دارد،
سیاه مشق نستعلیق است.
سیاه مشق چنانکه از نامش
پیدا ست سیاه کردن فضای
کاغذ است بطوریکه کلمات
و حروف یک شعر یا یک مطلب
طوری روی هم به تکرار نوشته
شود که در عین حال یک
« هارمونی » قشنگ را
بوجود آورد بسبب همین است
که سیاه مشق علاوه از اینکه
ورق تمرین خطا میباشد یک
تابلوی از زنده نیز هست .
در سیاه مشق بالا گدشته
از هارمونی دلبذیری گما
دارد تمام حروف و کلمات تکرار
بتکرار آمده از هم فرقی
نمی شود و این بهترین شیوه
چیره دستی خطا می توانا
باشد .

این « قطعه » اثر
عبدالرحمن خطاط بزرگ
افغانستان متوفی ۱۲۶۸ هجری
قمری است .

میر عبدالرحمن مو ج
شیوه نو خط نستعلیق در عصر
تیمور شاه سده شانزدهم
میلادی و نام وی مثل
عماد با خط نستعلیق همرا
است .

غزل دل انگیزی از سعدی :

بامدادن که تفاوت کند لیل و نهار
خوش بود دا من صحرا و تماشای بهار
صوفی از صومعه گو، خیمه بز در گلزار
وقت آن نیست که در خانه نشینی بیکبار
بلبلان وقت گل آمد که بنالند ز شوق
نه کم از بلبل مستی تو بنالای هشیار
این همه نقش عجیب بر درو دیوار وجود
هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار
آفرینش همه تسبیح خداوند دل است
دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار
کوه و دریا و درختان همه در تسبیحند
نه همه مستمعان فهم کنند این اسرار
تاکی آخر جو بنغمه سر غفلت در پیش
حیف باشد که تو در خوابی و نرس بداد
آدمی زاده گر در طرب آید چه عجب
سرودر باغ به رقص آمدو بید و خیاب
زانه بر لاله فرود آمده تنگ سحر
راست چون عارض گلگو نغمه کرده یار
بادبوی سمن آورد و گل و سنبل و بید
در دکان بچه رونق بگشاید عطار



از اشعار در خوشحال خندان:

جای من نیست

از و دل برگرفتن کار من نیست
که از جان سیر گشتن کار من نیست
چمن را گرچه گلهایش شگرف است
ولی همچون رخت گل در چمن نیست
مرا گویی بگو وصف دهانم
چه گویم چون درو جای سخن نیست
من و سودای روی تو تا که هستم
اگرچه خود ترا پروای من نیست
چراخو شحال را گویی که چو نی
مگر از چهره او میر من نیست

گفتم: رخ تو بهار خندان منست
گفت: آن تو نیز باغ و بستان منست
گفتم: لب شکرین تو آن منست
گفت: از تو دروغ نیست گرجان منست
(فرخی)

و هنرمندان

تابلو ای از پیکاسو



های آثار انگریوانی فوز لی ریخاظر می آورد
کیفیات تزئینی (اکسپر سیو) ساختی وحتی
سود یا ایستی بنحوی کاملی در این تا بلو
با هم تلفین شده اند.



پابلو پیکاسو

در اوایل سالها ی ۳۰ پیکاسو نقاشی
حسیانوی آثاری بوجود آورد که هر چند متشکل
از خطوط منحنی آزاد بودند ولی بعلمت سطوح
مستوی و کمپوز سیو نه های متداخل ، کوبیزم
محسوب میشدند ، آثار مهم این دوره نظیر
(دختر با آینه) دارای رنگ های درخشا نو
سطوح مزین هستند ولی در عین حال داخل
تصرف و تغییر شکلی که در اندام هاسورت ،
گرفته وابستگی به «مو ضوع» و بیانی است
که حالات و سکناات آنرا عیان میسازد .
(خواب) که در سال ۱۹۳۲ نقاشی شده نمونه
بارزی از این شیوه است این تابلو تصویر
زنی را در حال خواب نشا نمیدهد که باشکال
منحنی و کلی رنگ های شدید ، نقاشی شده
است .

نمایش وجوه مختلف یک شی ، که از خواص
کوبیزم است در اینجا نیز به نحوی خود بخود
در ترکیب بر خ ونیم رخ دختر که با چشمها بسته
ولبغند مختصری بر شا نه اش تکیه کرده و به
خواب رفته اعمال شده است .
این تصویر حالات فلسفانی بعضی از فیگور

«معماری اصیل افغانی»

تا بلوی مقابل باز گسوی از
معماری اصیل افغانی است .

شیوه نقاشی این تا بلو
گرافیکی ، متمایل به پاپ آرت
بوده و کمپوز سیون و طرز
بیانش تا اندازه ای به کوبیزم
شباهت دارد .

هدف از ارائه چنین یک
تابلو ای احیای پدیده های
اصیل هنری ایست که میشود
باروش تازه تبارز د هیمشان
و یا بگفته ای مدرن اش سازیم .
یعنی می توانیم در معماری
امروزی خویش مو تیف ها ،
نقش ها ارسک ها (نقوش
اسلیمی) و طرح های کاملا
افغانی را بکار بریم .

اگر از مطلب دور نرویم
گفته می توانیم که بسیاری از
پدیده های فر هنگی : چه شعر
یا موسیقی ، چه نقاشی و
مجسمه سازی و بالاخره حتی
معماری اگر از مایه های اصیل
فر هنگی ما بار ور گردد و دامنه
آن به عصر کنونی گسترش
داده شود بدون شک فرهنگ



ما تحول نموده و اصیل خواهد
ماند . کوتاه سخن : تقلید
ناآگاهانه از دیگران به مفهوم
نوآوری به فر هنگ ملی ما
سخت لطمه می زند .

ایستون

ژوندون

مسؤول مدیر :

نجیب الله رحیق

معاون روستا باختری

دفتر تیلفون : ۳۶۸۴۹

کور تیلفون ۳۲۷۹۸

مہتمم علی محمد عثمان زاده

پته: انصاری واپ

داشتراک بیه

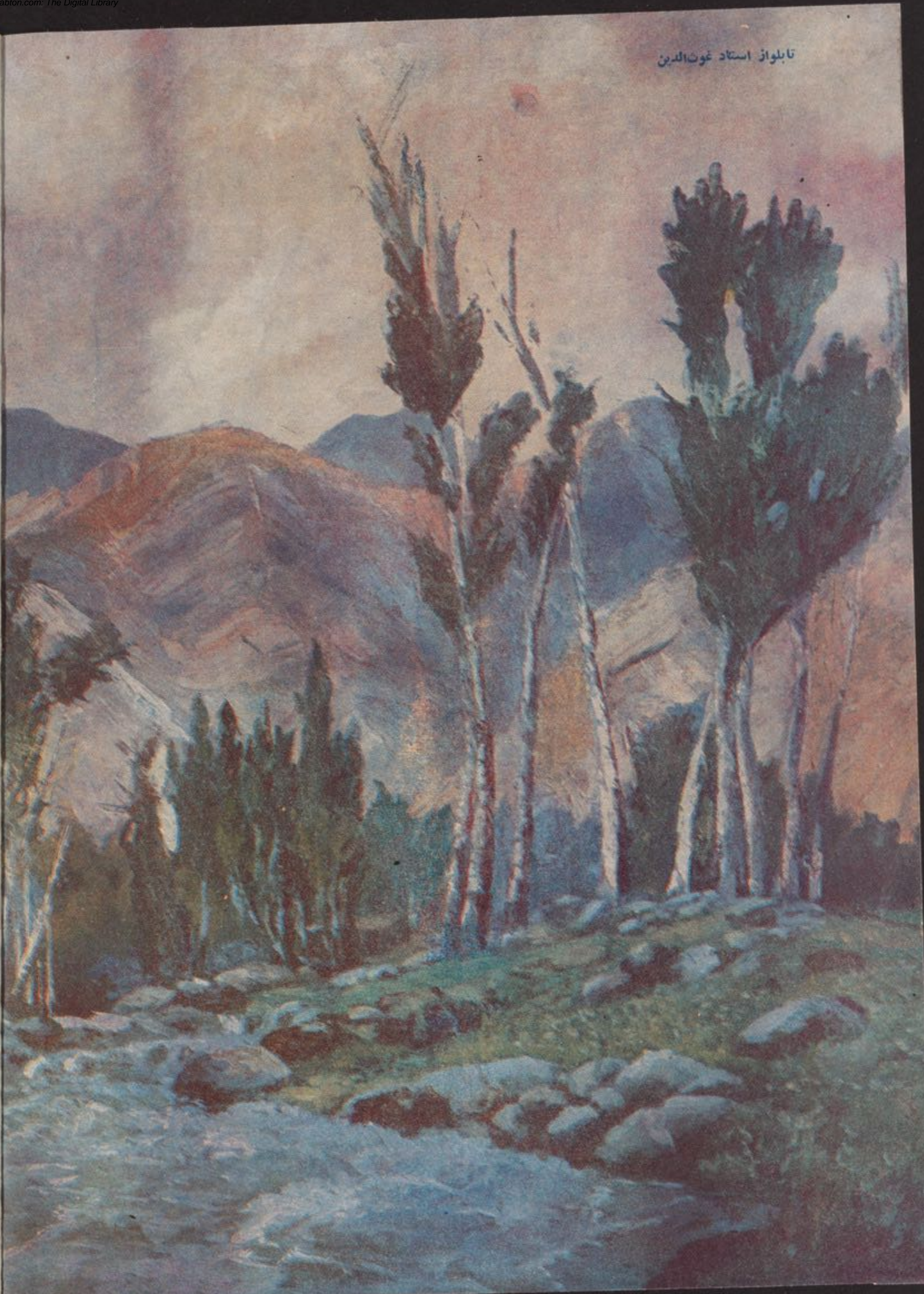
په بانندیو هیوادو کبسی ۲۴ دالر

دیوی گنی بیه ۱۲ افغانی

په کابل کبسی ۴۵۰ افغانی

دولتی مطبعه

تابلواز استاد غوثالدين



**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**